بسمه تعالی شأنه

العزیز

رساله شریفه

مجمع الأحکام

فتاوای حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آیة الله تعالی فی العالمین
و وارث علوم الأنبیاء والمرسلین ظهیر الملة والدین رئیس الفقهاء
والمجتهدین مفتی الشیعة مدار الشریعة ابو المکارم مولینا و ملاذنا و
اعتمادنا الحاج شیخ عبد الکریم الحائری الیزدی ادام الله تعالی
ظله العالی علی رؤس الانام و حفظ به الشریعة الاسلام علی صاحبها
الاف التحیة والاکرام ح ن

این رساله شریفه در نقطه آذربایجان قلیل النسخه و کمیاب بود لذا جناب
عمدة التجار والاشراف الحاج حاج آقا تاجر کتابفروش طبع واقدام
نموده امیدوارم که ناظرین و کاتب را
از دعای خیر فراموش نفرمایند

بسمه تعالی شأنه

العزیز

رساله شریفه

مجمع الأحکام

فتاوای حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آیة الله تعالی فی العالمین
و وارث علوم الأنبیاء والمرسلین ظهیر الملة والدین رئیس الفقهاء
والمجتهدین مفتی الشیعة مدار الشریعة ابو المکارم مولینا وملاذنا و
اعتمادنا الحاج شیخ عبدالکریم الحائری الیزدی ادام الله تعالی
ظله العالی علی رؤس الأنام وحفظ به الشریعة الاسلام علی صاحبها
الألف التحیة والاکرام

این رساله شریفه در نقطه آذربایجان قلیل النسخه و کمیاب بود لذا جناب
عمدة التجار والأشراف الحاج حاجی آقا تاجر کتاب فروش بطبع و انتشار
نموده امیدوارم که بانی و کاتب را
از دعای خیر فراموش نفرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه
کتاب مستطاب
مجمع الأحکام

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلٰامُ عَلٰی رَسُولِهِ وَعِتْرَتِهِ الطَّیِّبِینَ **امّا بعد** چنین گوید
مذنب عاصی **محمد حسن بن** عبدالرحیم الحائری الاصفهانی عفی عنهما که چون رسائل
های عملیهٔ متعدده عربیه و فارسیهٔ فتاوی حضرت آیة الله فی الارضین استاد
الفقهاء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین واکمل المتأخرین آقای حاج **شیخ
عبدالکریم** الحائری الیزدی متع الله المسلمین بطول بقائه از مطبوع و غیر مطبوع
در عبادات و معاملات در بلاد مسلمین منتشر گردیده ولی ما بین آنها رساله مختصری
که سهل التناول و مشتمل بر اصول دین و فروع دین و مقتصر بر مهمات احکام شریعت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین باشد نبود لهذا این ذرهٔ بی
مقدار محض خدمت بشریعت مطهره متقربا الی الله این مجموعه را ترتیب داده مطابق فتاوی
حضرت آیة الله مد ظله بزبان فارسی با کمال اقتصار و نهایت اختصار بعبارات شیرین
عوام فهم انتخاب نمودم و مسمی نمودم آن را به **مجمع الأحکام** وارجو من
الله التوفیق و این رساله مشتمل است بر یک مقدمه و چند مقصد **امّا
مقدمه** در اینست که باید دانست در هر عصری از اعصار و در هر مصری از

امصار جمع کثیری از علماء دین دار و مجتهدین نامدار بوده اند که رد شبهات ضالین و انتحال
مبطلین و تقویت قلوب شیعیان و ترویج دین و ایمان مینموده اند شکر الله مساعیهم
الجمیله تا در این زمان سعادت بنیان که یکهزار و سیصد و چهل و دو هجری میباشد
مسند جانشینی و وراثت انبیاء و کفالت ایتام شیعیان ائمهٔ هدی علیهم السلام بوجود
شریف غواص بحار علامهٔ علماء زمان و مرجع فقهاء دوران العالم العامل الفاضل البحر
الذاخر فی جمیع العلوم عالم ربانی و مؤید بتاییدات سبحانی مولینا و اعتمادنا و ملاذنا الحاج
شیخ عبدالکریم الحائری الیزدی مد ظله العالی زینت افزا است و حق بسیاری بر
کافهٔ شیعیان دارند متع الله المسلمین بطول بقائه آمین یا رب العالمین **امّا مقصد
اوّل** پس در اصول دینست با اشارهٔ ادلهٔ واضحه آن بطوریکه بر هر عامی روشن شود
و قبل از شروع در آن **بدانکه** هر ذی شعوری بمجرد تفکر در وجود خود با سایر مصنوعات
میباید که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قدیر حکیمی که مستجمع جمیع صفات
کمالیه و منزه و مبرا از صفات نقص و احتیاج میباشد او را ایجاد فرموده و متصور و معقول
نیست که او هم مخلوق دیگری بوده باشد والا تسلسل لازم میاید پس هر مصنوعی
دلیل است بر وجود صانع و در اثبات توحید و بی همتائی حضرت صانع اکتفا مینمائیم
بچند دلیل **بدانکه** اصول دین پنج است **اول** توحید یگانگی خداوند عز شأنه
میباشد بشش دلیل **اوّل** آنکه او را شریک میبود بسبب آن شریک عالم فاسد
میشد **دوم** آنکه شرکت نقص خدائی میباشد و نقص در خدا نیست **سیم** آنکه
پیغمبران تمام از نزد خدای واحد آمدند و اخبار بوحدانیت او نمودند اگر خدای دیگری
بود اظهار جلوه مینمود **چهارم** بر فرض تعدد یکی از آنها قادر باشد بر دفع دیگری
دفع آن دیگری خدائی او را کامل مینماید پس باید دفع او را نموده باشد و اگر نتواند
خدای عاجز خدا نیست **پنجم** خدا به پیغمبران فرموده که شریک ندارم اگر دروغ

کفته دروغ نقص است وخدا ناقص نیست واگر راست گفته مطلب ثابت است **ششم**
میان دو چیز فاصله باید باشد تا دو بودن متحقق شود ولازم میاید ان فاصله هم قدیم
باشد وحال انکه ادعا نشده واگر ادعا نمایند هم بود تسلسل لازم میاید وان محال است و
اما صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند که عین ذات اوست پس هشت صفت است
ومرجع انها چند صفت است اول قدرت دوم علم سوم حیوة چهارم ازلی که همیشه
بوده پنجم ابدی که همیشه خواهد بود وبقیه صفات او مرجع ان بعلم وقدرت است
وبعضی از صفات افعال اوست مثل خالقیت ورازقیت ودلیل بر ثبوت این صفات
انست که اینها صفات کمالیه است وخدا کامل است **واما صفات سلبیه** که خداوند
عالم از ان منزه ومبرا است چندین صفت است چنانچه علما ذکر نموده اند **اول** مرکب
بودن **دوم** جسم یا جوهر یا عرض بودن **سوم** دیدنی بودن **چهارم** محل حوادث بودن
پنجم شریک داشتن **ششم** احتیاج داشتن **هفتم** معانی یعنی زاید بودن صفات
ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا زیراکه اینها صفات نقص است و
خدا منزه از ان است **دوم نبوت** بدانکه افراد انسان معاش انها منتظم نخواهد
شد مگر بمشاورت واجتماع که معاون یکدیگر باشند در دفع احتیاجات خودشان
ومعاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن بایکدیگر ومعامله واقع نخواهد شد مگر
از روی قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه وتعالی چراکه اگر واگذار نماید امر قانون را
بخلق هر کس بر حسب رای سخیف خود اختیار طرفی را خواهد نمود ونظام عالم مختل خواهد
شد پس بر حضرت حق سبحانه وتعالی متعین است که وضع قوانین عدل نموده وبواسطه
انسان کامل که از جنس خلق باشد ان احکام را بخلق برساند که بتوانند یاد والفت گرفته
وتعلم ان قانون واحکام را از او بنمایند وباید ان شخص کامل ومعصوم از خطا باشد
وبه معجزات وایات بینات اثبات پیغمبری خود را بر خلق نماید تا اذعان واعتقاد بر نبوت

او نموده او را در ان احکام تصدیق کنند با انکه مخبر صادق اخبار به نبوت او نماید
پس **بدانکه** از زمان حضرت ادم تا زمان حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه واله اجمعین صد وبیست وچهار هزار (۱۲۴۰۰۰)
پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه وتعالی وبشارت مقدم شریف حضرت خاتم النبیین را
بخلق دادند ودین انحضرت باقی است الی یوم القیمة ونبوت انحضرت ثابتست بشش دلیل
اول انکه باتفاق کافر ومسلم انحضرت شاگردی استادی نفرموده ودرس نخوانده ونوشته
واز انحضرت واوصیای او در هر علمی فرمایشات صادر شده که بی تعلیم معلم محال عادی میباشد
وصادر شدن این خرق عادت از ایشان معجزه واضحه است **دوم** انکه در کتابهای
اسمانی مکرر بشارت بقدوم مبارک انجناب داده شده چنانچه در ایات شریفه قران
بیان فرموده واگر در انها نبود خصم انجناب که یهود ونصاری بودند او را تکذیب مینمودند
واگر این معنی را تکذیب کرده بودند بایست بتواتر بما برسد وحال انکه نرسیده **سیم**
معجزات وخوارق عادات که بتواتر از انحضرت صادر شده وبما رسیده مثل شق القمر
وتسبیح سنگ ریزه در کف مبارک انحضرت وامثال ان از معجزاتیکه در کتب ضبط شده
است **چهارم** انکه قرانی از جانب خدا اورده که فصاحت وبلاغت ان عاجز نموده
فصحای عرب را که در قران در مقام تحدی فرموده فاتوا بسورة من مثله همه فصحای
عرب در مقام معارضه بر امدند وعاجز شدند **پنجم** انکه کمالات واخلاق از
انحضرت بتواتر رسیده که دارای انها مستحق پیغمبری است وزمان انحضرت زمان
طغیان کفر بوده وقاعده لطف اقتضا مینمود که مثل او مرسل بسوی خلق شود
ششم انکه اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصی را بگمارد که بطریق
علی کذب او را واضح نماید زیراکه مقتضای حکمت این است که شخص حکیم عالم
قادر علی الاطلاق بغلبه وقوه ظاهریه یا بطریق علی دفع مفسد دین را بنماید

سیم معاد جسمانی است که تمام خلق با همین بدن عنصری روز قیامت محشور و در موقف حساب خواهند آمد بشش دلیل **اول** آنکه ظلم در بنی آدم بسیار است و غالبا جزای آنها در دنیا داده نمیشود اگر روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد لازم میاید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خدا قبیح است **دوم** و **سیم** آنکه خداوند حکیم تکلیف فرموده بندگان را بامور چند و وعده ثواب و وعید از عقاب فرموده و چون که آن ثواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست پس باید روز جزائی باشد و الا لازم میاید مساوی بودن مطیع و عاصی و این قبیح است و ایضا کذب لازم میاید **چهارم** آنکه اتفاق اهل مِلَل حقه بران شده **پنجم** آنکه اگر نبوده باشد و بیان نشده باشد مردم بظلم عالم را فاسد مینمایند **ششم** آنکه بعد از ثابت شدن نبوت خاصه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنصوص متواتره در قرآن بیان آن نموده **چهارم عدل است** و بعضی آن را اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل **اول** آنکه ظلم قبیح است و بر خدا روا نیست **دوم** آنکه ظلم نمودن بجهة احتیاج میشود و خدا محتاج نیست **سیم** خداوند جل شانه خود منع از ظلم نموده چگونه خود مینماید **چهارم** آنکه در کتابهای آسمانی اخبار بعدل خود فرموده **پنجم** آنکه نظم آفرینش عالم اقتضاء عدل او را مینماید **ششم** آنکه با احتمال الظلم رفع اعتماد میشود از صدق او **پنجم** امامت است که او را هم بعضی از اصول مذهب شمرده اند و همان دلیلی که ذکر شد در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج مردم بانبیاء در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای ایفاء و حفظ دین خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اتمام حجت بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام و بقای او الی یوم القیمة نیز جاریست **و امامت خاصه** یعنی دوازده امام که اوصیای آنحضرتند اول امیر المؤمنین علی علیه السلام است دوم امام حسن سیم

امام حسین چهارم امام زین العابدین پنجم امام محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام موسی کاظم علیه السلام هشتم امام رضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی النقی یازدهم امام حسن عسکری دوازدهم امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من انصاره و امامت این بزرگواران ثابت میشود به پنج دلیل **اول** باتفاق شیعه و اهل سنت حضرت رسول فرموده که بعد از من خلیفه دوازده نفرند و هر کس غیر از اینها اظهار این امر نموده باین عدد نبودند و هم چنین معصوم نبودند و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عنادا نهما و اضحا **دوم** آنکه هر یک از ایشان ادعاء امامت نموده اند قطعا و عصمت ایشان مانع از دروغ گفتن ایشان علاوه بر آنکه کمالات و حالات و عبادات و مکارم اخلاق ایشان که بتواتر رسیده مقتضی صدق ایشان است **سوم** علومیکه از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده و آن خرق عادت است **چهارم** آنکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم و صفاتهم رسیده چنانکه در کتب مفصله مسطور است

مقصد دوم در فروع دین

و آن احکام عبادات و معاملات و فرائض و سیاسات است و تفصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله مسطور است و عمده غرض در این مختصر اقتصار بر مهمات احکام عبادات و معاملات و مواریث است که مورد ابتلاء عامه ناس میباشد و تتمه احکام موکول بکتب مبسوطه است که از فتاوی حضرت آیة الله حائری در اطراف عالم منتشر است و این مقصد دوم مشتمل است بر چند مطلب

مطلب اول در احکام عبادات است

و قبل از شروع در آن باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلید

نیست پس باید خود مقلد بدلیل قطعی عقلی از اینجا بداند در احکام مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام
خلق واجب عینی باشد قطعاً معاش مردم مختل میشود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از
خلق مستلزم تکلیف ما لا یطاق است و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید است
و حال آنکه خداوند نفی آنرا از این امت مرحومه بر داشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام
مستلزم آنست پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسبت متممات مسائل تقلید بیان
شود در چند مسئله **مسئله** بدانکه معنی تقلید اگرچه عمل است لکن کفایت میکند یاد
گرفتن فتوای مجتهد که در وقت حاجت عمل نماید **مسئله** اقوی جواز بقاء بر تقلید میت
است مطلقا بلکه در بعضی موارد احوط است پس اگر ممکن شود تقلید مجتهد حی اعلم
مقدم است تقلید او بر تقلید غیر اعلم و الا تقلید غیر اعلم کند با رعایت الاعلم فالاعلم
و متعین نیست تقلید بر مکلف بلکه جایز است عمل باحتیاط کند اگرچه در تشخیص موارد
احتیاط محتاج بتقلید است **مسئله** مراد از اعلم یعنی استادتر در بیرون آوردن حکم
الله و فهمیدن آن از ادله شرعیه و در شناختن اعلم و وجوب رجوع بآن کفایت میکند
خبر دادن عدل واحد از اهل خبره که از قول او ظن حاصل شود در صورت عدم تمکن از علم
کما هو الغالب **مسئله** شناختن مجتهد باید بخبر عدلین یا جمعی از اهل خبره باشد
مسئله هرگاه شخص با عدم قدرت از اعلم تقلید غیر اعلم کرد بعد از قدرت باعلم
واجب است رجوع باعلم **مسئله** عدول از حی بحی جایز نیست مگر باعلم **مسئله**
هرگاه دو مجتهد مساوی باشند در فقاهت یا علم یا ظن بتفاوت ایشان بهم نرسانند بعد
از فحص مخیر است در تقلید هر یک و اگر در اینصورت علم یا مظنه باورعیت یکی بهم رساند
تقلید اورع احوط است بلکه خالی از قوت نیست **مسئله** اگر یکی از اند و مجتهد مساوی
اوثق در فتوی باشد اوثق مقدم است ولی اعلم عادل مقدم است بر اعدل عالم
مسئله مأذون نیست کسی مخالفت احوطهای مطلق کند بلی جایز است در آنها

بعض اوقات

رجوع

رجوع بغیر کند با رعایت الاعلم فالاعلم اگرچه عمل هم کرده باشد **مسئله** تقلید اعلم واجب
مطلق است نه مشروط باین معنی که باید تحصیل علم کند و بفهمد که اعلم کیست **مسئله**
جاهل قاصر هرگاه عملی کند مثل نماز بقصد قربت و مطابق با واقع هم اتفاق افتاده باشد
صحیح است و الا باطل است **مسئله** جایز نیست عمل کردن بقول مشهور مگر در وقتی که
موافق با احتیاط باشد یا آنکه فتوی مجتهد بدست نیاید و احتیاط هم ممکن نباشد در این
صورت عمل بمشهور جایز است **مسئله** عامی در احکام شرعیه بعقل نمیتواند عمل نماید بلکه
اخذ از مجتهد جامع الشرائط اعلم کند **مسئله** اگر شخص تقلید کرد کسی را که اخذ بکتاب مجتهد را
تقلید میدانست بعد از وفات مجتهد حی اعلم تقلید میت را جایز میداند و او اخذ کند کتاب
مجتهد حی را جهت تقلید ضرر ندارد اگرچه این مجتهد اخذ کتاب را تقلید نداند پس این در حقیقت
تقلید حی است **مسئله** طریقه اخذ مسائل سه قسم است اول از مجتهد شنیدن دوم
از عدلین یا از عدل واحد شنیدن که راوی باشد از قول مجتهد سوم اخذ از کتاب فتوای
مجتهد بشرط آنکه سالم و مأمون از غلط باشد یقیناً یا بحسب ظن قوی علی الاقوی **مسئله** شخصی
که جایز التقلید است در آن چند شرط معتبر است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد
سوم آنکه ایمان داشته باشد یعنی اثنا عشری باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه
ولد الزنا نباشد ششم آنکه مجتهد باشد هفتم آنکه حی بوده باشد پس ابتداءً تقلید میت
جایز نیست **مسئله** عدالت ملکه است و حسن ظاهر کاشف از ملکه است با حصول
ظنی که بحد اطمینان و وثوق برسد علی الاحوط **مسئله** عدالت عبارت است از آنکه
اجتناب از گناهان کبیره کند و اصرار بر گناهان صغیره ننماید بجهت ترس از خدا و اصرار بر
گناهان صغیره عبارت است از اینکه مداومت نماید بر آن گناهان صغیره که کرده است
هرچند دو دفعه باشد و اگر یک دفعه کرده باشد و عزم دارد که مرتبه ثانیه آن گناه را
بکند بمجرد عزم اصرار متحقق نمیشود **مسئله** اگر کسی شک کند در اصل تقلید که

آیا

آیا تقلید کرده است یا نه اگر شکش پیش از عمل باشد بنا بر نبودن تقلید میگذارد و در ما بقی اعمال تقلید میکند و اگر بعد از عمل باشد اعتبار بشکش نیست و عمل گذشته اش صحیح است و اگر در اثناء عمل باشد مثل نماز اعاده نماید با تقلید **مسئلة** هرگاه کسی شکیات و سهویات و ظنیات و منافیات و سجده سهو را نداند و هیچکدام هم در نمازش اتفاق نیفتد نمازش صحیح است امّا واجب است یاد گرفتن آنها و اگر آنها را عمداً ترک کند فاسق است **مسئلة** طریق شناختن احتیاط مطلق که رجوع بغیر در آن جایز است و مخالفت آن جایز نیست و احتیاط مستحب که مخالفت بدون رجوع در آن جایز است اینست که اگر مسبوق و ملحوق بفتوی خلاف احتیاط است از خود مجتهد یا مقترن بقرینه است مثل اولی و نحو آن احتیاط مستحب است والّا مطلق است

مطلب دوم در مطهرات است

مسئلة بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و هر دو بدون رسیدن نجاستی بآن از خارج طاهر است و امّا در مطهریت پس آب مضاف رفع نمیکند حدثی و نه خبثی را و نجس میشود بملاقات نجاست هر چند بقدر کر و بیشتر از کر باشد و امّا آب مطلق پس آن پاک میکند هر چیزی را مگر آن که قابلیت پاک شدن نداشته باشد و اگر برسد باو نجاست منقسم میشود باقسام چند **اوّل** آب جاری و آن عبارت است از آبیکه از زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم آن است آنچه بجوشد از زمین و ایستاده باشد و نمانند آن را چاه و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست متغیر شود چه بقدر کر باشد و چه نباشد **دوم** آب باران و حکم آن حکم آب جاریست در نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بان و پاک نمودن غیر در حال باریدن بشرط جریان **سیم** آب ایستاده پس اگر بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغییر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن به نجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود یا قدری از آن و مراد از تغییر که گفتیم تغییر حسیست یعنی متغیر شود بنحویکه رنگ آن بچشم

و طعم آن بدهان و بوی آن بدماغ ادراک شود **چهارم** آب چاه و آن نجس نمیشود مگر آنچه آب کر نجس میشود چنانچه گذشت و لیکن مستحبست کشیدن آب آن را هرگاه واقع شود نجاست بلکه غیر نجاست در آن و احوط عدم ترکست و آن بپانزده قسم منقسم میشود **اوّل** کشیدن تمام آب چاه از برای ریختن شراب و فقاع و سایر مسکرات که روان باشد در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که در قطرهٔ از آن سی دلو کفایت میکند هر چند افضل کشیدن تمام آب چاه است و همچنین کشیدن تمام آب چاه برای ریختن منی و خون حیض و استحاضه و نفاس و گاو نر و شتر چه نر باشد چه ماده و از برای آب انگور که بجوش بیاید و دو ثلث آن نرفته باشد و از برای عرق جنب از حرام و عرق شتر جلّال و سگ و خوک هرگاه زنده بیرون آید بنا بر احوط و فضله و بول غیر ماکول اللحم غیر انسان غیر بول صبی و مرد هر چند استحباب تمام کشیدن آب نیز در آنها وجه و خوبیست و همچنین از برای بول و فضله نجس العین و خون آن و از برای افتادن فیل و کافر هرگاه در آن بمیرد یا زنده بیرون آید و سایر نجاستی که نص در آن وارد نشده باشد از برای کشیدن آب بجهت آنها و اگر ممکن نباشد کشیدن تمام آب چاه یا مشقت داشته باشد بجهت بسیاری بیرون آمدن آب چهار نفر بنوبت آب بکشند در یکروز از طلوع صبح صادق تا مغرب و تهیه اسباب و شروع در عمل میباید قدری پیش از صبح باشد و فراغ بعد از مغرب و اگر اختلالی در عمل بهم رسد مثل تکاهل و ورزیدن در عمل یا بعض روز مشغول عمل نشود عمل او باید اعاده نماید **دوّم** کشیدن یک کر آب از برای مردن اسب و قاطر و الاغ و گاو ماده **سیّم** کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل **چهارم** کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار از طاهر العین غیر خون حیض و نفاس و استحاضه و در خون ذبح گوسفند اکتفا نمودن بسی یا چهل دلو خوبست و از برای غایط انسان چه تر باشد

یا از هم پاشیده باشد و در دوم اکتفا نمودن بچهل دلو خوب است لکن احوط پنجاه دلو است
پنجم کشیدن چهل دلو از برای ریختن بول مرد و مردن گربه و شغال و روباه و خرگوش
و سگ و شبه آن **ششم** کشیدن سی دلو از برای وقوع آب باران که در آن بول و
غایط و فضله سگ باشد یا یکی از آنها **هفتم** کشیدن ده دلو از برای غایط خشک
و خون کم **هشتم** کشیدن هفت دلو از برای مردن طیور از کبوتر یا شتر مرغ و مردن
موش هرگاه از هم نپاشد یا نفخ نکند و غسل کردن جنب یا مجرد داخل شدن آن در آب و
افتادن سگ هرگاه زنده بیرون آید و بول صبی غیر بالغ بعد از آنکه چیز خوار باشد و از برای
مردن سام ابرص هرگاه نفخ کرده باشد **نهم** کشیدن پنج دلو از برای فضله مرغ خانگی جلال
بلکه مطلق مرغ چه جلال باشد چه نباشد **دهم** کشیدن سه دلو از برای وزغ و
عقرب و مار و همچنین از برای موش اگر از هم نپاشیده و نفخ نکرده باشد **یازدهم**
کشیدن یک دلو از برای افتادن پوست وزغ که از او جدا میشود در حال حیوة و از برای
بول رضیع در بین دو سال و مردن گنجشک و شبه آن و در دلو معتبر است عادت
چاه و آنچه مناسب آن است و اگر بجای دلو کوچک دلو بزرگ بکشند کفایت میکند
و در پر بودن دلو طریق متعارف معتبر است

مطلب سیم در باقی مطهرات است

و آن چند چیز است **اول** آفتاب و آن پاک میکند زمین و بوریا و حصیر را از بول هرگاه
بخشکاند آن را عین آفتاب هرچند هوا خالی از باد نباشد بلکه ظاهر آنست که پاک میکند
هر نجاستی را که از برای آن جرمی نباشد هرچند آن نجاست بر زمین و بوریا و حصیر
نباشد بلکه بر غیر آن نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل درخت و میوه و
علف و باقی چیزهائیکه از زمین میروید مادامیکه در جای خود باشد و قطع نشده
باشد و همچنین حکم دیوار و سقف حجره و در و پنجره و ارسی و ستون و نحو اینها

چنانچه فرقی نیست در زمین میان آنکه سنگ باشد یا خاک یا نحو آن بروی خاک فرش شده
بسنگ و آجر و قیر و گچ و آهک و نحو اینها یا نشده باشد و اگر نجاست خشکیده باشد دوباره
آن را تر کنند و آفتاب آن را خشک کند کفایت میکند و فرقی نیست در پاک نمودن میان ظاهر
و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر بباطن و اگر ظاهر خشک باشد و نجاست باطن
منفصل باشد از ظاهر بتابیدن آفتاب پاک نمیشود و لکن در حصیر و بوریا احتیاط نیکو
است **دوم** زمین و آن پاک میکند ته قدم و ته چکمه و ته نعلین را هرگاه نجس
شده باشد از نجاستی که از خود زمین حاصل شده باشد براه رفتن یا مالیدن بزمین بحیثیتی
که عین نجاست برطرف شود هرچند احوط راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اگر نجاست در
کمتر از پانزده ذراع برطرف شود و همچنین پاک میکند هرچیزی را که در عوض پا باشد و ته عصای
اعرج و زانوی زمین گیر یا یا کعب آن را بلکه ته نیزه و عصا و عراده و غیره را ولی اکتفا بآنچه
اول ذکر شد احوط است بلکه احوط از آن اکتفا بنعلین و چکمه است و شرط خشک بودن
زمین و طهارت آن و شرط نیست رطوبت داشتن ماسح از قدم و نعلین و امثال آن
هرچند احوط است **سیم** استحاله است و آن تبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس
است بحقیقت چیز دیگر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس است بصورت نوعیه چیز
دیگر که از نجاسات نباشد و اما تبدیل شدن اوصاف یا متفرق شدن اجزا اعتبار
ندارد و باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار است از قبیل خاکستر
شدن یا دود شدن عذره و مثل آن و زغال که از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب
است و همچنین در خزف هرگاه گل آن نجس باشد اقوی اجتناب است و همچنین آب
کرم شدن عذره و نمک شدن سگ و بول شدن آب نجس از برای حیوان ماکول
اللحم و همچنین شیر یا سرگین یا رجیع شدن غذای نجس هرچه باشد از برای آن
و همچنین استحاله شدن نجس یا متنجس به بخار هرگاه علم بیا لادر فتن اجزاء آن با

ان بخار بهم نرسد و هم چنین است استحاله عصیر نجس بسرکه و هم چنین شراب هرچند به
علاج باشد لکن اگر انچه بان علاج شده باقی باشد احوط اجتناب است **چهارم**
اسلام و ان پاک میکند بدن و رطوبت کافر را از اب دهان و دماغ و بلغم و امثال
ان و هم چنین انچه متصل ببدن باشد او از ناخن و مو و دندان و اما ظروف و انچه
برطوبت ملاقات ان نموده باشد نجس است و هم چنین است لباسی که پوشیده است
هرگاه در حال کفر رطوبتی بهم رسانیده باشد از بدن ان و باقی باشد در حین اسلام
و هرگاه اسلام بیاورد پدر یا مادر فرزند صغیر پاک میشود **پنجم** کم شدن اب
در اب انگور جوشیده نجس است که نجاست بسبب جوشیدن باشد و لکن اگر اب انگور
باتش جوش بیاید اقوی طهارت است و اگر بخودی خود جوش بیاید یا بهوا احوط اجتناب
است مگر انکه سرکه شود و اگر شک کند در انکه انگور میباشد یا غوره بجوشیدن
نه حرام میشود نه نجس **ششم** انتقال چیزی که محکوم بنجاست باشد باعتبار
محلی هرگاه نقل شود بمحلیکه محکوم بطهارت باشد بحسب اسم اگر داخل در اسم ان
شود مثل خون حیوان نفس سائله مثل انسان و حیوان هرگاه بخورد ان را حیوانیکه صاحب
نفس سائله نباشد مثل کیک و شپش و پشه و کنه و این در وقتی است که علم داشته
باشد باین معنی مثل اینکه بمشاهده احساس کند و اگر نبیند و نداند طهارت اظهر
است و از این باب است ابیکه نجس شده باشد هرگاه بزراعت و درخت بدهند
و بعروق انها داخل شود پاک خواهد شد بمجرد انکه جزء انها محسوب شود و اگر شک کرد
در انکه منتقل شد از محل نجس بمحل طاهر باشد محکوم به نجس شدن است **هفتم**
سنگ و کهنه استنجاء و نحو ان بشرائطیکه در محل خود ذکر میشود **هشتم** استبراء
و کیفیت ان از بول انست که سه مرتبه از بیخ مقعد را تا بیخ خصیتین بانگشت
بقوت مسح کند و سه مرتبه از انجا تا سر ذکر را با دو انگشت یا زیاده مسح نماید و سه

مرتبه بفشارد سر ذکر را و بان حکم بطهارت رطوبت مشتبه ببول میشود و از این باب
است استبراء از منی ببول کردن و اگر استبراء نکرده باشد نجس است **نهم** جدا شدن
غساله و ان پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن **دهم** برطرف
شدن نجاست از بدن حیوان غیر انسان **یازدهم** برطرف شدن نجاست از بواطن
انسان مثل باطن دماغ و گوش و دهان **دوازدهم** بیرون امدن خون از محل
ذبح کردن حیوان یا محل نحر نمودن شتر بقدر یکه خون متعارف از ان رفته باشد
که بان حکم بطهارت خون باقیمانده میشود و لکن در اعضاء غیر ماکول مثل سپرز
احوط اجتناب است **سیزدهم** غائب شدن و ان مطهر بدن مسلم و رخت و ادات
با علم او بنجاست مشروط بشرط مکلف بودن و استعمال او در چیزی که مشروط به
طهارت است و نبودن او از اشخاص بیمبالات علی الاحوط **چهاردهم** تبعیت
مثل دست که در حال استنجاء و تطهیر لباس و امثال ان تابع مغسول است و اطفال
کفار که بتبعیت هر یک از ابوینشان که مسلم شوند پاک میشوند چنانچه گذشت مطلب

چهارم در نجاسات است و ان دوازده قسم است اول و دوم بول و غائط
است از هر حیوانیکه حلال گوشت نباشد و صاحب نفس سائله باشد یعنی خون تو
جهنده که بیرون میاید از رگ در وقت بریدن و فرقی نیست در غیر ماکول اللحم و صاحب
نفس سائله انکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد یا دریائی طیر باشد یا غیر طیر و طیر
خفاش باشد یا غیر خفاش حرمت خوردن ان اصلی باشد یا عارضی مثل جلال
و حیوانیکه شیر خوک را خورده باشد تا انکه قوت گرفته باشد استخوان ان از ان
و بهیمه یا غیر بهیمه که موطوئه انسان شده باشد چه در فرج و چه در دبر و در طیور
اقوی طهارت بول و خرء انها است و احوط اجتناب است خصوصا از بول خفاش
سوم منی است از حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد هرچند حلال گوشت

باشد **چهارم** خون حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد خواه ماکول اللحم باشد یا
غیر ان کم باشد ان خون یا زیاد چه از رگ بیاید چه از غیر رگ مکر خونیکه باقی میماند در
ذبیحهٔ ماکول اللحم بعد از ریختن خون متعارف از ان مکر خونیکه در عضویکه حرام است
خوردن ان بوده باشد مثل سپرز احوط اجتنابست **پنجم و ششم** سک و خوک
صحرائی و هم چنین اجزاء هریک هر چند اجزائی باشد که حیوة در ان حلول نکرده باشد
مانند مو و ناخن **هفتم** میته است هرگاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد
مگر میتهٔ آدمی که نجاست ان بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن است بلکه پیش
او سرد شدن و بعد از مردن بنا بر اقوی و احوط و اجزاء جدا شده از صاحب نفس سائله
نجس است خواه از ان جدا شود در حال حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی باشد که حیوة
در انها حلول کرده باشد و حکم نجس العین گذشت **هشتم** کافر حتی از مرتد و
یهود و نصاری و مجوس و حربی و ناصبی و غیر انها و هم چنین است حکم در اجزاء انها هر
چند از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد و احوط اجتناب از اولاد کافر
است پیش از بلوغ و اما ظروف والبسه کفار طاهر است مادامیکه علم بنجاست به
مباشرت ایشان برطوبت و مانند ان بهم نرسد و مطلق مظنه کفایت نمیکند در
نجاست **نهم** شراب و هر مسکری که در اصل روان باشد هر چند بخشکد ٭
دهم فقاع است وان از جو بعمل میاید هم چنانکه جمعی ذکر نموده اند و معتبر در ان
صدق اسم است در عرف عرب **یازدهم** عرق جنب از حرام خواه در وقت
حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا مرد از زنا باشد یا لواط یا وطی
بهیمه یا غیر انها از انچه حرمت انها ذاتی باشد بلکه در وطی حائض و وطی در روز
روزه یا وطی در ظهار پیش از کفاره دادن نیز اقوی اجتناب است **دوازدهم**
عرق شتر جلال است بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط **مسئله** واجب نیست

ازاله نجاست بنفسها بلکه مستحب است و شرط است ازاله ان از رخت و بدن از برای
صحت نماز و طواف یا امکان و معفو نبودن و از محل سجود و پیشانی از برای سجده کردن
و از ظروف از برای استعمال کردن برطوبت در انچه مشروط بطهارتست از خوردن
و اشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال ان مستلزم تعدی نجاست باشد و واجب
است ازاله نمودن ان از مساجد و هم چنین از مصحف و آلات مختصه بان مثل
جلد و از ضرائح مقدسه و روپوش انها بنا بر احوط و حرام است نجس نمودن
مسجد و معفو است خون قروح و جروح مادامیکه خون منقطع نشود بالمره چه
جاری باشد دائما یا نه چه مشقت در تطهیر ان باشد یا نه لکن احوط اعتبار
مشقت نوعیه است چه در رخت باشد یا بدن چه مقدار او باشد عوض
نمودن رخت یا نه و بدستمال یا لکهنه تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن
باشد چارهٔ ان بدوائی یا نه مجروح نموده باشد خودش بعصیان یا نه و هم چنین معفو
است عرقی که بان نجس شود که انسان اکثر مبتلا است که از ان خالی باشد و
لکن عفو از انچه شنیده شد مخصوص صاحب قروح و جروح است پس اگر ان رخت را
دیگری بپوشد عفو از برای ان نیست و اگر شک کند که خون از قروح و جروح
است یا غیر ان معفو نیست علی الاحوط و معفو است نیز خون کمتر از درهم در رخت
یا بدن اگر چه در بدن احوط اجتنابست لکن این در غیر خون حیض و نفاس و
استحاضه است بلکه غیر خون نجس العین و غیر ماکول اللحم و احوط در مقدار
درهم اکتفا بمقدار ناخن ابهام متعارفست و تربیت کنندهٔ طفل صبیه یا صبی
اگر یک جامه داشته باشد کفایت میکند شستن ان روزی یکمرتبه از بول هر
وقت خواهد لکن بهتر انست که در اخر روز بشوید که چهار نماز را بطهارت
یا بکمتر بودن نجاست بجا آورده باشد **مسئله** متنجس اگر ببول است در

آب قلیل دو مرتبه شستن واجب است و غساله اولی نجس است مطلقا و در ثانیه
احوط اجتناب است و در آب کر و جاری یکمرتبه شستن کافی است و در متنجس بغایط
و منی یا خون با آب قلیل بعد از زایل شدن عین نجاست یکمرتبه شستن کافیست
و اما در کر و جاری اقوی اکتفا بیکدفعه است هر چند غسله مزیله باشد **مسئله**
بدن تماما یا بعض بدن هرگاه نجس باشد داخل در آب کر مثل خزینه یا جاری مثل چشمه
شود بعد از ازاله نجاست پاک است بیرون آمدن و تعدد لازم نیست **مسئله** اشیاء
متنجسه مثل لباس و غیره در آب قلیل تعدد و فشار لازم است و اما در آب کر و جاری
اقوی عدم لزوم تعدد و فشار است **مسئله** لباسی که به نیل یا بقم و غیره رنگ شده
باشد نجس شود در تطهیرش مادامیکه آب رنگین بیرون بیاید که از خود نیل در آن
باشد و آب را مضاف نکند پاک میشود و اگر از خود نیل در آن باشد پاک نمیشود
و همچنین آب را اگر از اطلاق بیرون کند و مضاف نماید **مسئله** اگر شخص دستهایش
نجس باشد و بول و غایط هم کرده باشد و آب هم باشد لیکن کمتر از کر اگر ممکن است
ابریق را بدهن خود بردارد و بریزد بدستهایش تا ازاله نجاست شود و بعد دست را ببرد
بمخرج غایط و بدست دیگر آب بریزد بدست و محل را تطهیر نماید **مسئله**
طفل شیرخوار پسر که هنوز غذا خور نشده و شیر خنزیر و کافر هم نخورده بول بجائی
بکند مثل فرش یا لباس یا زمین یا غیر اینها بر بجنین آب که بر آن غلبه کند یکمرتبه
کفایت میکند اگر چه احوط دو مرتبه است **مسئله** چیزهائی که قابل فشار نیست
مثل چوب و برنج و گندم و شبه اینها هرگاه آب نجس بجوف بعض انها برود تطهیر ظاهر انها
میشود اما تطهیر باطن انها مشکل است مگر انکه علم بنفوذ آب طاهر در انها حاصل
شود بمجرد خیسیدن در آب **مسئله** هرگاه حب یا کوزه یا شبه اینها آب
نجس بجوف انها برود انها را خشک نمایند دو مرتبه در آب جاری یا کر گذارند تا آب

در انها نفوذ کند پاک میشود علی الاحوط **مسئله** فرش یا لحاف یا حصیری که ربما
دارد اگر نجس شود داخل آب کر یا جاری نمایند بعد از ازاله نجاست احتیاج بفشار و
لکد ندارد **مسئله** هرگاه مغز هندوانه یا خربوزه و مانند ان نجس شود با آب کر و
یا جاری پاک میشود و تعدد هم لازم نیست اما با آب قلیل پس از نفوذ آب بران بریزند
که مستولی و مستوعب بر جمیع اجزاء متنجس شود دو مرتبه و انفصال غساله نیز کرده
در اینصورت طاهر میشود و ضرر ندارد بقاء بعضی آب غساله در ان و همچنین است
حال در بقاء بعض از غساله مثل لحاف و جامههای پنبه دار **مسئله** هرگاه آجر
یا کوزه را از گل نجس ساخته باشند داخل در آب کر یا جاری نمایند تا آب بجوف
انها برود پاک میشود **مسئله** ظروف اگر نجس شدند در آب کر و جاری یکمرتبه
شستن کافیست تعدد لازم نیست **مسئله** ظرفیکه آب دارد اگر سگ
ازان ولوغ نماید یعنی بطرف زبان بیاشامد واجب است قبل از تطهیر یکمرتبه
خاک مالی نمایند و بعد دو مرتبه با آب بشویند و از این قبیلست هاون و جاون و
امثال اینها **مسئله** تطهیر حوض نجس با آب قلیل و ظرفهای بزرگ که نصب نموده
باشند مثل دیگ آش پزی و تغاری و خم رنگرزی باین قسم است که آب را
از طرف انها جاری نمایند چنانکه همه اطراف انها را بگیرد و بعد از ان غساله را
که در ته ان جمع میشود از ان بیرون میاورند سه مرتبه همچنین نمایند پاک
میشود و ظرفی که غساله از ان بیرون میاورند باید پاک باشد و همچنین د
مسئله زغالیکه از چوب نجس حاصل شود احوط اجتناب است **مسئله**
بخار یا دود یا شعله که از نجس یا متنجس برخیزد پاک است **مسئله** ممزوج نمودن
روغن نجس را با آب کر پاک نمیشود **مسئله** غذای لای دندان هرگاه نجس شود
دو دفعه زیر آب کر یا جاری کنند یا دو دفعه مضمضه کنند پاک میشود

مسئلهٔ غذا در دهان هرگاه با آن خون برسد فرو بردنش جایز نیست مسئلهٔ ظرف نجس هرگاه باران بران بیارد و جاری شود پاک میشود مگر در ولوغ کلب که احوط تعدد و مالیدن خاکست چنانکه گذشت مسئلهٔ هرگاه در آب دلو نجاست بالا آمد و آب دلو باطراف چاه ریخته بطاهر کردن دلو اطراف چاه پاک نمیشود مسئلهٔ چرک پای دندان که نجس شود بپاک شدن دهن پاک میشود نه غذائیکه پای دندان باشد مسئلهٔ حیوان غیر ماکول اللحم قبول تذکیه میکند بنحویکه حکم میشود بطهارت جلدش بشرطیکه نجس العین نباشد بلی مستحب است پرهیز نمودن از آن پوست بعد از تذکیه و پیش از دباغی نمودن بنماز و مانند آن و این حکم ثابت است در خصوص حیوان حرام گوشت و اما در پوست حیوان حلال گوشت پس اشکال در جواز استعمال آن بعد از ذبح شرعی نیست چه دباغی شده باشد یا نه مسئلهٔ پوست نجس بدباغی پاک نمیشود مسئلهٔ جلودیکه در بازار مسلمین و در دست ایشان یافت میشود و اطلاعی از تذکیه شدنش نداریم پاکست با احتمال علم ایشان بتذکیه مسئلهٔ نجس یا متنجس ثابت میشود بچند چیز اول علم بهم رسانیدن دویم خبر دادن عدلین یا اخبار ذی الید اگرچه صاحب مال نباشد و اما در گوشت و پوست و پیه با شک در تذکیه محکوم بنجاستست مگر آنکه از ید مسلم یا احتمال علم مسلم بتذکیه یا در سوق مسلمین گرفته شود مسئلهٔ بعد از علم بنجاست طهارت بچند چیز حاصل میشود اول یقین برفع آن یا خبر دادن عدلین یا اخبار ذو الید و بشک یا مظنه ثابت نمیشود مسئلهٔ خون مشتبه بنجس پاکست مگر خونیکه حالت سابقه آن نجاست باشد مسئلهٔ زمین یا فرش یا لباس شخص نجس باشد یا رطوبت سرایت کننده غیر بر او وارد شود

و بر بالای آن بنشینند یا استعمال کنند صاحب خانه لازم نیست او را اعلام کند لکن خودش مباشرت با آنها نکند مسئلهٔ جمعی طعام میخورند یکی از آنها فضلهٔ موشی در آنها دید واجب نیست دیگران را اعلام کند تا نخورند بلی اگر احتیاج بمباشرت با آنها دارد اعلام کند که هرچه نجس شده تطهیر باشد مسئلهٔ حنای نجس را اگر بسر یا بریش بندند بعد از شستن ریش و سر رنگ آن پاکست و آنچه از اجزاء صغار آن باقی ماند بعد از شستن ظاهر آن پاک میشود مسئلهٔ هرگاه بناخن کسی سنگی یا چیز دیگر خورد و خون در زیر آن بمیرد بعد سوراخی بهم رساند اگر خون استحاله شده است پاکست و اگر صدق خون میکند نجس است و همچنین است در غیر ناخن

مطلب پنجم در واجبات و محرمات بیت الخلا رفتن است

واجب است برکسیکه وارد بیت الخلا میشود بجهت تخلی در آن حال بلکه سایر احوال آنکه بپوشاند از ناظر محترم عورت خود را غیر از زن و کنیزیکه در حبالهٔ دیگر نباشد چه آن بیننده مسلم باشد چه کافر عاقل باشد یا دیوانه بالغ باشد یا طفل ممیز و عورت عبارت است از قبل و دبر و بیضتان و احوط پوشانیدن از ناف تا بزانو است و بهتر پوشانیدن تا میان ساق است و از آن بهتر پوشانیدن تمام بدن است در حال تخلی یعنی در مکانی باشد که هیچکس او را نبیند مسئلهٔ جایز است نظر کردن بعورت زن خود و کنیز خود که او را شوهر نداده باشد بلکه از برای زن و کنیز نیز جایز است نگاه کردن بعورت شوهر و آقای خود مسئلهٔ نگاه کردن هر مکلفی بعورت غیر حرام است اگرچه آن مکلف بپوشانیدن عورت خود نباشد مثل دیوانه و [illegible] بلکه جایز نیست نگاه کردن بعورت طفل ممیز مسئلهٔ جایز است نگاه کردن بعورت طفل غیر ممیز مسئلهٔ نشستن در حال تخلی رو بقبله یا پشت بقبله حرام است مسئلهٔ معتبر است شستن مخرج بول را با آب و واجب است که آن را دو دفعه

بشویند اگر تجاوز از محل معتاد کرده باشد والّا دو مرتبه احوط است و بهتر آنست که سه مرتبه بشوید و هم چنین لازم است در حال شستن آب بقیهٔ مسئولی بول شود که در طول بول مستهلک شود **مسئله** فرق نیست در حکم مذکوره میان مرد و زن و خنثی مرد کسیکه ختنه نشده و پوست سر حشفه او اگر تنه باشد اکتفا بشستن آن پوست میکند و بیرون آوردن حشفه لازم نیست اگرچه متمکّن هم بوده باشد **مسئله** در تطهیر مخرج غایط مخیّر است میان آنکه آنرا باب بشوید یا بسنگ یا بکلوخ و کهنه و امثال اینها بشرط آنکه نجاست از محل معتاد تعدّی فاحش ننموده باشد لکن باب شستن افضل است **مسئله** اگر نجاست از محل معتاد تعدّی فاحش کرد معیّن است شستن باب و غیر آن مجزی نیست **مسئله** حدّ از برای شستن غایط نیست باید آنقدر بشوید که محل از نجاست پاک شود و اثری از اجزاء غایط نماند بلی باقی ماندن رنگ و بوی آن در محل عیب ندارد **مسئله** استنجاء بسنگ و بخوان باید بسه عدد باشد اگرچه بکمتر از آن زایل شود **مسئله** هرگاه بسه عدد پاک نشود آنقدر زیاده استنجا کند تا پاک شود **مسئله** هرگاه سنگی سه پهلو باشد یا کرباس در هر دفعه یک گوشه یا یک پهلوی آن را استعمال کند کفایت نمیکند **مسئله** استنجاء بغیر آب زایل نمودن عین نجاست کافیست و در اجزاء ریزه که بعد از دقّت نظر ماندن آن معلوم میشود ضرر ندارد مگر آنکه منتقل بمحل دیگر شود مثل آنکه بخرقه با رطوبت محل را مسح کند و خوف متأثر شود طهارت آن مشکل است **مسئله** معتبر است پاک بودن جسمی که بآن استنجا میکند و جایز نیست در این باب استعمال چیزهای نجسه چون قطعه از پوست میته و هرگاه استعمال کند معیّن میشود شستن محل را باب و استعمال سنگها پاک و امثال آن بعد از آن کافی نخواهد بود **مسئله** جایز نیست استنجاء باستخوان و سرگین و احوط عدم حصول طهارت است نیز و جایز نیست ایضاً اجسام محترمه

مثل تربت مشاهد مشرفه و اوراق کتب شرعیّه و پارهٔ از جامهٔ کعبهٔ معظمه و بخوان و کاه مشتی که در بعض از صور موجب کفر میشود **مسئله** اگر اقدام بر معصیت نمود و استعمال کند محل پاک میشود اگرچه معصیت کرده **مسئله** مستحبست که در وقت داخل شدن پای چپ را پیش گذارند و در بیرون آمدن پای راست را و سنّت است بسم الله گفتن و بهتر از آن چیزیست که در اخبار وارد شده و سر پوشیدن و استبراء و دعا خواندن نزد استنجاء **مسئله** مکروه است نشستن متخلّی در کنار راه و کنار نهر و چشمه و محل افتادن میوه‌ها و قافله انداز و ورود خوانها و رو بآفتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ حیوانات و در آب چه ایستاده و چه جاری و در جائی که باعث لعن کردن شخص شود و خوردن و آشامیدن در حال نشستن و مسواک کردن در حال تخلّی و استنجاء کردن بدست راست و دست چپ اگر انگشتری در آن باشد که نقش آن اسماء الله و سخن گفتن مگر بذکر خداوند و آیة الکرسی و ایضاً مکروه است بلند کردن مرد بول خود را یعنی رو بالا بول کردن و از بلندی مثل بام بول کردن و تخلّی میان قبرها قبور نمودن و زیاده نشستن در خلا و با خود داشتن نقره سکّه دار مگر آنکه بسته باشد **مسئله** آبیکه در حال استنجاء از محل جدا میشود پاکست و فرق نیست ما بین غسالهٔ استنجاء از غایط و بول **مسئله** جایز نیست وضو گرفتن یا غسل کردن باب غسالهٔ استنجاء امّا ازالهٔ نجاست باو میتوان نمود و معتبر است در حکم طهارت آب غسالهٔ استنجا دو چیز اوّل آنکه متغیّر بنجاست در بوی و رنگ و مزه نشده باشد و اجزاء نجس که در زمان استنجاء باب از محل جدا میشود آب را نجس نمیکند مگر آنکه آب را متغیّر نماید دوّم نجاستی از خارج باو نرسیده باشد **مسئله** اگر غایط از مخرج تعدّی نکرده باشد لکن در وقت استنجاء باحجار و کلوخ تعدّی کند اگر در غالب بغیر همین نحو استنجاء میسّر نباشد دور نیست که تعدّی ضرر نداشته والّا مشکل است

مسئلهٔ اگر آب طاهر مشتبه شود بآب نجس هرگاه شبههٔ محصوره باشد نه رافع حدث است و نه رافع خبث مگر آنکه خبث را بهر یک از دو آب مشتبه بشوید ولی مبتلا میشود بنجاست دیگر مگر آبی را که ثانیاً استعمال مینماید کر باشد و نجاست هم محتاج بتعدد نباشد مسئلهٔ آب مطلق اگر مشتبه شود بمضاف رافع خبث نیست مگر آنکه مکرر کند عمل را اما در دفع حدث احوط انحصار بصورت انحصار است مسئلهٔ اگر مشتبه شود آب مباح بآب غصبی جایز نیست استعمال آن در صورت محصور بودن اطراف شبهه مسئلهٔ واجب نیست دست مالیدن در وقت تطهیر نمودن مخرج بول مگر آنکه از آن چیزی بماند یا آنکه مخلوط بوی یا مکث شود که در اینحال باید دست بمالد تا علم بازاله بهم رساند مسئلهٔ آب قلیل مطلق بمجرد ملاقات با نجس نجس میشود مگر آب بریق و نحو آن در حال ریختن بر چیز نجس بشرطیکه ورود بطریق تسنیم باشد یا ترشح شبه بتسنیم مسئلهٔ آب کر متغیر شود رنگ یا بوی یا طعم آن بملاقات چیزی که در آن عین نجاست باشد نجس میشود بشرطیکه تغیر از نجاست باشد نه از متنجس مسئلهٔ استبرا کردن بعد از بول یا بعد از خارج شدن منی واجب نیست بلکه مستحب است لکن خاصیت آن انست که اگر از بول یا خارج شدن منی استبراء کرد و رطوبتی خارج شود و معلوم نباشد که بول است یا غیر پاکست و ناقض طهارت نیست بخلاف رطوبتی که پیش از استبراء بیرون اید که محکوم ببول است مگر آنکه یقین نماید که از بول چیزی در مجاری آن باقی نمانده که در اینحال انچه بیرون میاید پاکست مسئلهٔ بلل مشتبهی که از دبوانه یا کسیکه در خواب است پیش از استبراء بیرون بیاید محکوم بنجاست و فرق نیست در اشتباه حال بلل انکه اختبار نماید و تشخیص ندهد یا آنکه متمکن از اختبار ان بواسطهٔ تاریکی یا غیر ان نشود مسئلهٔ کسیکه حشفه او را بریده باشند یا تمام ذکر او را بریده باشند استبراء در حق ان ساقط نیست پس اگر حشفهٔ او را بریده باشند بدل

فشار دادن حشفه همان سر ذکر را سه مرتبه بنحو مذکور فشار میدهد و اگر تمام ذکر را بریده باشند اکتفا مینماید بهمان مسح نمودن مابین مقعد و ذکر سه مرتبه و اقوی عدم اعتبار مباشرت است بلکه بفعل غیر مثل زن و کنیز هم استبرا حاصل میشود مسئلهٔ اگر کسی بول کند و بعد وضو بسازد بللی ظاهر شود و نداند که بول است یا غیر آن و شک دارد که آیا استبراء کرده بعد از بول یا نه در اینصورت حکم کند که بول است مثل غیر مشتبه پس وضو بسازد و نماز را بعمل آورد و بالجمله در صورت شک در استبراء باید حکم کند که استبراء نکرده مسئلهٔ استبراء در حق زنان نیست و سزاوار است که بعد از بول فی الجمله آرام گیرند و تنحنح نمایند و فرج خود را بطرف عرض فشار دهند و بلل مشتبه خارج از ایشان پاکست و ناقض طهارت نیست اگرچه رعایت امور مزبوره را ننمایند

مطلب ششم در موجبات وضو است

اموریکه واجب است وضو از برای آنها چهار چیز است اول نماز واجب و در حکم آنست اجزاء منسیه و سجود سهو و نمازهای احتیاطیه دوم طواف واجب و شرط است وضو در صحت هر یک از اینها و بلکه شرط است وضو در هر نماز مستحبی نیز سوم مس کتابت قران و اسم جلالة و اسماء و صفات خاصه خداوند عالم که واجب است اصالتاً بلا اشکال مثل در آوردن از چنگ کافر یا از مزبله نعوذ بالله یا بالعرض مثل نذر و شبه آن و الحاق اسماء انبیاء و خصوصاً سیدة النساء و ائمه علیهم السلام بان خالی از قوت نیست و احوط ترک مس اسماء ملائکه است نیز چهارم نذر و عهد و قسم مسئلهٔ موجبات و مبطلات وضو دوازده چیز است اول بول دوم غایط سوم ریح چه با صدا باشد چه بی صدا پس ضرر ندارد بادیکه از فرج زنان بیرون میاید چهارم خواب که غالب شود در چشم و گوش پنجم دیوانگی

ششم بیهوشی **هفتم** مستی **هشتم** رطوبت مشتبه که بیرون آید از حشفه در حال استبراء نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و رطوبت باشد یا نه **نهم** استحاضه خواه قلیله باشد یا کثیره یا متوسطه **دهم** حیض **پانزدهم** نفاس **دوازدهم** مس میت علی الاحوط و اما جنابت اگرچه ناقض و شکننده وضو هست لیکن موجب غسل فقط است و با آن غسل نماز و مانند آن را بعمل میآورد بدون وضو و اما در هریك از استحاضه کثیره و متوسطه و حیض و نفاس و مس میت اگرچه لازم است غسل ولیکن بغسل تنها نماز نمیتواند بکند بلکه وضو هم از برای نماز بگیرد وجوبا در غیر مس میت و احتیاطا در آن **مسئله** واجب نیست مقدم داشتن وضو را بر اغسال مزبوره اگرچه احوط است **مسئله** مدار در حصول هریك از نواقض مذکوره بر علم است لکن بهتر در صورت ظن بلکه در شك باطل کردن وضو و اعاده کردن آنست **مسئله** بدانکه حقیقت وضو دو شستن و دو مسح کردن است اما دو شستن شستن روی است از منتهای رستنگاه موی سر تا آخر ذقن بحسب طول و در عرض آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی و دیگری شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان بنوعیکه تمام آن شسته شود در طول و عرض و در شستن روی نمیباید زیاده از اطراف را شست از برای آنکه یقین بشستن محل وجوب حاصل گردد و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل کرد بجهت مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان بازو با ذراع است و اما دو مسح اول مسح سر است از پیش رو بقدر مسمی از جانب طول و عرض مثل آنکه بسر انگشت بقدر ناخنی بماند و احوط و افضل بودن مسح است بقدر سه موضع انگشت متصل و احوط بودن مسح است در مابین دو سفیدی که در دو طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی دوم مسح دو پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی که در پشت پا است لکن احوط

مسح نمودن تا بمفصل میان ساق و قدم است و این احتیاط ترك نشود و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است بتمام کف دست و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح کردن بر خلقت متعارف است و اما مقدار معمول و ممسوح معتبر حال وضو گیرنده است پس فرق نیست در میان کوچك بودن صورت و بزرگ بودن آن و دراز بودن دست و پا و کوتاه بودن آن در شستن و مسح نمودن **مسئله** تکرار در مسح نیست بلی هرگاه بجهت آنکه یقین نماید تکرار نماید ضرر ندارد ولیکن مراعات نماید که دفعه ثانیه که بجهت تحصیل یقین مسح میکند برطوبت دست باشد نه برطوبت پشت پا **مسئله** شرایط وضو چند چیز است **اول** نیت و آن در وضو و غیر آن عبارت است از قصد بجا آوردن عمل و معتبر است در آن اینکه اتیان بآن نماید بعنوان فرمانبری خداوند عالمیان و بدانکه عبادت از دواعی است بنا بر اقوی محل معینی ندارد هر وقت حاصل شود و تمام عمل را با آن بجا آورد کفایت میکند **مسئله** جایز است اتیان بصلوه واجبه و مندوبه بغسلی که رافع حدث باشد مثل غسل جنابت قبل از دخول وقت **مسئله** جایز است وضو گرفتن پیش از دخول وقت بقصد بودن بر طهارت یا بقصد بجا آوردن عمل مستحبی که طهارت شرط صحت یا کمال آنست **مسئله** اگر کسی قصد تجدید نماید در وضو و حال آنکه محدث است یا آنکه قصد رفع حدث کند در وضو و حال آنکه محدث نیست اگر از روی غفلت باشد ضرر ندارد و وضویش صحیح است و بهتر آنست که آن وضو را بشکند و وضوی دیگری بگیرد بقصد رفع حدث **دوم** واجب است ترتیب باینکه اول تمام روی را بشوید بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ و بعد از آن مسح سر کند و بعد از آن مسح پاها کند و اقوی مقدم نداشتن پای چپ است بر پای راست و احوط تقدیم پای راست برای چپ **مسئله** هرگاه کسی فراموش کرد شستن عضوی را بقرار اولی را شست مثلا اول دست چپ را شست بعد دست

راست را باید عضو لاحق را بشوید بشرط آنکه موالات معتبره بهم نخورده باشد و اگر موالات
برهم خورده باشد وضو را از سر گیرد مسئله اگر تمام اجزاء وضو در آب باشد یا زیر ناودان
و هر یک را بقصد وضو در آب حرکت دهد بقصد شستن وضو مینماید بشرط آنکه حرکت
دادن عضو شستن از اعلی باسفل صدق کند و باید بعد از حرکت دادن روی بقصد
وضو دست راست را بقصد حرکت دهد بعد از آن دست چپ را ولی مسح در این صورت
که آب باقی مانده در دستها آب خارج است صحیح نیست و رعایت صحت مسح آنست که
غسل کف دست چپ را بنحو مذکور ننماید بلکه بعد از بیرون آوردن از آب آنرا بدست راست
بشوید مسئله واجب است ترتیب میان اجزاء اعضاء وضوء و باید مقدم ندارد جزء
پائین را بر جزء اعلی که محاذی آنست سیم واجب است موالات یعنی پی در پی بجا آوردن
اعمال وضوء و ظاهرا کفایت میکند در مقام موالات باقی ماندن رطوبت در یکی از
اعضاء وضو مسئله هرگاه بجهة سردی هوا و نحو آن در عضو سابق اثری باقی بماند
و بدانیم که اگر هوا معتدل میبود همه اینها خشک میشد در اینصورت دوباره بجا آوردن
وضو لازم نیست و اقوی صحت آنست مسئله در حین شستن دست چپ اگر دست
راست خشک شود اما در صورت رطوبت باشد وضو صحیح است مسئله هرگاه
اعضای وضو خشک شده باشد اما در ریش که از حد رد گذشته رطوبت باشد باقی بودن
موالات محل اشکال است و احوط اعاده وضو است چهارم واجب است که با قدرت
و تمکن خود شخص وضو کند و همین که در عرف نگویند خود وضو گرفت وضو باطل است
و فرقی نیست میان عامد و ناسی و غافل و جاهل و میان وضو و غسل و تیمم و شستن
و مسح نمودن و هرگاه بشرکت دیگری طهارت یا بعض از آن بعمل آورد یا دیگری
بعمل بیاورد آن طهارت را یا بعض آنرا کفایت نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را
در نیت اخذ کرده باشد وضو باطل است چه وضو بشرکت غیر شود یا نشود،

مسئله

مسئله هرگاه در حال اضطرار شخص نتواند وضوی خود را بگیرد باید در اینحال دیگری را
معین بگیرد و معتبر در خشکیدن اعضاء در اینحال خشکیدن اعضاء وضو گیرنده است نه وضو دهنده
و احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هر چند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو گیرنده است
اگر بقسمی باشد که فعل وضو را نسبت باو توان داد عرفا و وضو دهنده بمنزله آلت باشد،
پنجم مطلق بودن آب وضو است خواه آب شور باشد یا شیرین آب دریا باشد یا نهر آب
برف یا باران باشد یا نه مسئله هرگاه در میان آب چیزی بریزند مثل نمک یا گلاب و
مانند اینها وضو در اینحال میتوان گرفت هرگاه از اسم اطلاق بیرون نرفته باشد مسئله
با آب غلیان وضو میتوان گرفت و رفع خبث هم میکند مادامیکه از اطلاق بیرون نرفته باشد
مسئله وضو گرفتن با آب مشتبه بمضاف در صورت انحصار صحیح است اگر بهر دو وضو بگیرد
ششم آب وضو نباید غصبی باشد یعنی مباح باشد که بملک خود یا باذن صریح از مالک
یا فحوی یا شاهد حال که بهر دو شاهد حال اقتصار است بعلم مسئله از نهرهائیکه در
منازل و راههای اسفار و غیر اینها است وضو گرفتن صحیح است مادامیکه از مالک کراهتی
ظاهر نشده باشد و احتمال بودن صغیر یا مجنون یا نحو اینها مضر نیست مسئله
اگر کسی سهوا یا جهلا با آب غصبی وضو بگیرد صحیح است اما قیمت آن آب را ضامن است،
هفتم آب وضو نجس نباشد پس اگر با آب نجس وضو بگیرد باطل است مطلقا بلکه اگر
بقصد جواز و شرعیت وضو گرفت بدون عذر حرام خواهد بود مسئله هرگاه شخص
با آب نجس سهوا یا نسیانا یا غفلة وضو گرفت باطل است و بر این تقدیر فرقی هم میان وقت و
خارج از وقت نیست هشتم خوف ضرری از استعمال آب نباشد مثل اینکه ظن ببرد
برسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهم رسانیدن یا تنگی وقت یا بجهة ترس
از تشنگی بر خود یا بر رفیق خود که از مفارقت او متضرر شود هر چند کافر باشد یا متضرر
نشود لیکن صاحب نفس محترمه باشد یا خوف بر حیوان داشته باشد که از تشنگی

بمیرد

بهم رسد و بردن او منضرر شود و این شرط و شرط سابق بر این که اباحه آب باشد از شرایط علمیه
است نه از شرایط وجودیه باین معنی که اگر خوف ضرر نداشته باشد هرچند در واقع مضر
باشد وضو عیب ندارد **نهم** آب غساله استنجاء نباشد هرچند آن غساله پاک باشد
و شرایط آن در بحث ازاله نجاسات گذشت **دهم** آب وضو مشتبه بنجس نباشد **مسئله**
اگر متمکن نباشد مگر از آبی و آبیکه مشتبه بنجس است تیمم کند یا بیکی وضو بسازد و بعد
بآن دیگر موضع وضو را بشوید اگر هر دو آب کر باشند یا یکی کر است و در آخر استعمال میشود به
نحو مذکور ولیکن احتیاط ترک نشود بضم تیمم و اگر هر دو آب قلیلند اکتفا کند به تیمم یا ریختن
هر دو آب پیش از تیمم علی الاحوط **یازدهم** واجب است که محل وضو پاک باشد از
نجاست و هرگاه آب بریزد و جاری شود بر محل وضو بقصد وضو و طهارت از نجس وضو
باطل است **دوازدهم** واجب است مکانیکه وضو میگیرد مباح باشد یعنی غصبی
نباشد **مسئله** هرگاه از روی جهل یا سهو در محل غصبی وضو گرفت بعد از فراغ از
وضو متذکر شود وضوی او صحیح است لیکن از برای مالک زمین اجرة المثل بر ذمه او تعلق
میگیرد اگر عرفاً بگویند عوض دارد **سیزدهم** واجب است که محل ریختن آب وضو
غصبی نباشد و ظاهراً با انحصار و عدم انحصار در هر دو صورت وضو باطل است فرقی
اینست که با انحصار تبدیل به تیمم میشود و با عدم انحصار واجب است وضو در غیر آن محل
مسئله شخص متوضی یعنی وضو گیرنده بمکانیکه ایستاده و میخواهد وضو بگیرد
غصبی است لیکن هوای آن مکان مباح است یعنی وضو گرفتن در چنین محل مثل وضو
گرفتن در کفش غصبی است لیکن وقت مسح پا را خارج کند از محل غصب وضویش
صحیح است **مسئله** غسل کردن در حمام غصبی یا بودن حمام مباح صحیح نیست
اگرچه آب آن حمام غصبی مباح باشد **مسئله** هرگاه از زمین غصبی آب مباح را
بردارد و در جای مباحی وضو بسازد یا غسل کند وضو و غسلش بحکم بصحت

است هرچند رفتن در آن محل بنعل حرام است **مسئله** هرگاه در زمین غصبی آب
بارش جمع شود و از آن آب بردارد بجهة رفع حدث صحیح است **مسئله** فاقد طهورین یعنی
آنکه نه آب و نه چیزهائیکه تیمم بر آن جایز است از برای او یافت شود احوط آنست که بهمان
حالت نماز کند و لازم است قضاء آن را بعمل آورد با طهارت .

مطلب هفتم در احکام جبائر است

مسئله جبیره عبارتست از شکسته بندی که او را در محل شکسته می بندند لکن حکم در
اینمقام منحصر بآن نیست بلکه شامل است کهنه هائی را که بر جروح مانند زخم شمشیر و
غیر آن مانند قروح یعنی زخم دمل و شبه آن میبندند بلکه شامل است نیز دوائی را که از
ضمادات مانند آنها بر عضو بجهة شکستن یا زخم بودن بجهة ضرورت میمالند **مسئله**
هرگاه صاحب جبیره بتواند عضو خود را بشوید به برداشتن جبیره یا رسیدن آب بزیر آن بفرو
بردن بزیر آب یا مکرر ریختن آب بر آن تا آب بزیر آن برسد بنحویکه در عرف شستن محل صدق
نماید در اینحال واجب است شستن و کفایت نمیکند مسح بر جبیره **مسئله** هرگاه عاجز شود
از شستن و نتواند آب بر محل برساند بجهة عدم تمکن از آن یا بجهة پاک نبودن عضو یا نبودن
امکان تطهیر در اینوقت مسح نماید بر روی جبیره با آب و مسح برطوبت و نمی که در دست از
بقیه شستن سایر اجزاء و محل باقیمانده کفایت نمیکند بلکه بهتر مسح با آب است بقسمیکه
اقل مراتب شستن صدق کند و لازم نیست در چنین وقت قصد مسح نمودن چنانکه لازم
نیست قصد شستن نمودن بلکه بهتر آنست که قصد هیچ یک از شستن و مسح را نکند پس
قصد آنچه را که در واقع واجب است نماید پس حکم در اینجا برخلاف مسح سر و پاها میباشد
بجهة اینکه قصد مسح لازم است و با تمکن مسح بر بشره واجب است مسح بر آن بشره و افضل
جمع مابین مسح بر بشره و مسح بر جبیره است و لازم است مسح نمودن تمام جبیره و وا نه
گذاشتن چیزی از آن بر حسب امکان بلی آنچه ممکن نیست یا بسیار دشوار است مثل

مابین ریسمانها که بر جبیره کشیده شده پس ظاهر سقوط مسح است بالنسبة بانها و واجب نیست مسح بدست و کف ان و کفایت میکند هر الئی که مسح بان حاصل شود اگر مسح بدل از غسل باشد **مسئلة** هرگاه در بعضی از اعضاء زخم باشد و بر ان کهنه و شبه ان نباشد با تمکن از شستن ان را میشوید و یا عدم تمکن از ان مسح میکند بر خود بشره و با نبودن تمکن از مسح ان بجهة نجاست موضع یا غیر ان کهنه بر روی ان گذاشته ان را مسح میکند و با تعذر ان احوط جمع مابین وضو بشستن اطراف زخم و تیمم است بلکه جمع مابین وضو و تیمم در جمیع صور این مسئله احوط است **مسئلة** هرگاه جبیره نجس باشد و غیر ان هم نباشد که بر روی ان بگذارد باید اطراف ان را بشوید در موضع شستن و دو طرفش را مسح نماید در موضع مسح و هم تیمم نماید و هر وقتیکه مسح و جبیره ممکن نباشد نیز تیمم لازم است **مسئلة** هرگاه بر یکی از اعضاء مانع از رسیدن اب بزیر ان باشد یا متعذر یا دشوار باشد ازاله ان باید مسح بر روی ان نماید و احتیاطا هم تیمم کند و فرقی نیست در جبیره مابین اینکه در مواضع شستن باشد یا مواضع مسح و همچنین و فرقی نیست مابین اینکه در تمام عضو باشد یا بعض ان و نیز فرقی نیست مابین اینکه عضو مسح کننده جبیره داشته باشد یا غیر ان پس مسح میکند بهمان تری اب وضو که بر جبیره باقیمانده **مسئلة** معتبر است در جبائر انکه پاک باشد پس هرگاه نجس باشد کهنه پاکی بر روی وی گذاشته ان را مسح مینماید و احتیاطا هم تیمم نماید بلی معتبر نیست در جبائر بجهة صحت وضو اینکه نماز در ان جایز باشد پس جایز است در باره مردان مسح بر جبیره از حریر و جامه از طلا بلی معتبر است حرام نبودن استعمال ان پس هرگاه مغصوب باشد استعمال ان جایز نیست و مسح بر ان کفایت نمیکند و بدانکه وضوء صاحب جبیره صحیح است حتی بعد از زوال عذر و تمکن از وضوء صحیح هر چند وقت وسعت اعاده عمدا داشته باشد و احوط اعاده وضو است به جهة عمل دیگر خصوصا اگر در اثنای ان عذر برطرف شود **مطلب ششم**

در شکوک متعلقه بوضوا ست **مسئلة** اگر کسی یقین در حدث و شک در وضو داشته باشد باید وضو بسازد **مسئلة** اگر کسی یقین در وضو دارد و شک در حدث بنا بر طهارت گذارد **مسئلة** اگر کسی یقین هم بحدث و هم بوضو دارد و شک دارد که ایا حدث مقدم است یا وضو باید وضو بسازد مطلقا **مسئلة** اگر کسی بعد از نماز شک کند که ایا وضو داشتم یا نه بنا را بر صحت عمل میگذارد ولیکن از برای نماز بعد وضو بسازد **مسئلة** هرگاه در اثنای عمل شک در طهارت نمود احوط اتمام عمل و استینافِ ان با طهارت جدیده **مسئلة** هرگاه بعد از وضو یقین کرد که یکی از اجزای وضو را بعمل نیاورده اگر موالات برهم نخورده ان جزء و ما بعد ان را بعمل اورد و وضو صحیح است و هرگاه موالات معتبره بهم خورده وضو را از سر گیرد **مسئلة** هرگاه کسی بعد از شروع کردن در شستن عضوی شک نماید در عضو سابق برگردد بسوی سابق و ان را بجا بیاورد با مراعات موالات و ترتیب و سایر شرایط و حکم ظن در ان در این باب حکم شک است و فرقی نیست مابین شک در اجزاء و شک در شرایط پس مادامیکه فارغ از عمل نشده اگر در یکی از اینها شک نماید بایست تحصیل یقین کند و قول عدل واحد در هر یک از اینها حجت نیست و کثیر الشک اعتباری بشک ان نیست **مسئلة** هرگاه موضع وضو یا غسل را شخص نجس میدانست بعد از وضو یا غسل شک دارد که ازاله نجاست کرده یا نه وضو و غسلش صحیح است و از برای بعد تطهیر کند ان موضع را و هر جا که علم دارد بملوث شدن ان تطهیر نماید و بهتر انستکه این وضو و غسل را اعاده نماید و اگر نماز هم کرده اعاده کند **مسئلة** هرگاه کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول و چه غایط و چه نوم و چه ریح و مراد بحدث مستمر قسمی است که اگر بخواهد در اثناء نماز چیزی را که از ان صادر میشود تجدید طهارت کند حرج شد بلکه لازم اید و هرگاه شخص مسلوس یا مبطون از برای ایشان زمانی لازم باشد که در ان بتواند تحصیل طهارت نماید و نماز را بجا اورد انتظار ان زمان را

میکشد و اگر نباشد زمانی برای ایشان که وسعت داشته باشد که طهارت و نماز را بجا آورد لکن
متمکن از این باشد که بدون عسر و حرج نماز را با طهارت بجا آورد باین معنی که در هر جائی از نماز
که حدثی روی داد طهارت را تجدید کند و لکن تجدید وضو لازم نیست در اثناء بلکه جایز
نیست در صورت احتیاج بفعل کثیر بلکه اقوی جواز اتیان بصلوة متعدده بوضوء واحد است
مادامیکه محدث نشود بحدث دیگر و واجب است بر مسلوس اینکه پاره از کیسه یا کهنه یا نحو آن بخود
ببندد تا نجاست تعدی بجامه و بدنش نکند و اما وذی و مذی و ودی و ناخن گرفتن و سر
تراشیدن و غیر اینها از چیزهائیکه غیر شیعه از اسباب ناقض وضو دانسته اند پس هیچ یک
از اینها ناقض وضو نیست بلی مستحب است تجدید وضو بآمدن مذی و ودی بدال مهمله مسئله
مستحب است در وضو گذاشتن ظرفی که از آن وضو میسازد بطرف راست خود و این در ظرفی است
که بتوان از آن بدست آب برداشت هرچند دست از آن شل باشد و مستحب است آب برداشتن
از ظرف بدست راست اگرچه بجهت شستن آن باشد و بسم الله گفتن در اول آن و
هرگاه دست در آب گذارد بگوید بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ اللّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوّابِینَ وَ اجْعَلْنِی
مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ و خواندن دعائیکه وارد شده است در هنگام تسمیه در اول وضو و شستن
دستها از زندین پیش از داخل کردن دستها در ظرفی که از آن آب برمیدارد و زند مفصل
کف دستها و ساعد است و در وضو از حدث بول و خواب یکدفعه میشوید و از غایط
دو مرتبه میشوید و مستحب است مضمضه و استنشاق و هم چنین مستحب است خواندن
دعائیکه هنگام مضمضه و استنشاق وارد شده است و هم چنین خواندن دعائیکه
در شستن روی و دستها و مسح سر و پاها وارد شده است و مستحب است از برای مرد ابتدا
نمودن بظاهر ذراع در شستن اول و بباطن آن در شستن دوم و مستحب است برای
زن عکس آن و مکروه است استعانت جستن بغیر در ریختن آب بر دست و نحو آن و هم
چنین در سایر مقدمات قریبه وضو و افضل آنست که باقی بگذارد آب وضو را بر

محل

محل و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که روزی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نشسته بود با محمد حنفیه حضرت فرمود یا محمد آبی از برای من بیاور که وضو بسازم
جهة نماز محمد ظرفی را که در آن آب بود حاضر ساخت بعد حضرت بدست راست آب بدست
چپ ریخت پس گفت بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً پس مضمضه
فرمود و گفت اَللّهُمَّ لَقِّنِی حُجَّتِی یَوْمَ اَلْقاکَ وَ اَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِکَ وَ شُکْرِکَ پس استنشاق
فرمود و گفت اَللّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ طَیِّباتِ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشَمُّ رِیحَها وَ رَوْحَها وَ
طِیبَها پس روی را شست و فرمود اَللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُ وَ لا تُسَوِّدْ
وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوهُ پس دست راست را شست و فرمود اَللّهُمَّ اَعْطِنِی
کِتابِی بِیَمِینِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنانِ بِیَسارِی وَ حاسِبْنِی حِساباً یَسِیراً بعد دست چپ را شست و
فرمود اَللّهُمَّ لا تُعْطِنِی کِتابِی بِیَسارِی وَ لا مِنْ وَراءِ ظَهْرِی وَ لا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً اِلی عُنُقِی
وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النِّیرانِ پس مسح سر را بجای آورد و فرمود اَللّهُمَّ غَشِّنِی
بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ عَفْوِکَ وَ عافِیَتِکَ پس مسح پا را فرمود و گفت اَللّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَیَّ
عَلَی الصِّراطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْاَقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیِی فِیما یُرْضِیکَ عَنِّی یا ذَا الْجَلالِ وَ
الْاِکْرامِ پس سر برداشت و نگاه کرد بمحمد و گفت یا محمد هر که وضو بگیرد
مثل وضوی من و بگوید مثل گفته من میافریند خداتعالی از هر قطره فرشته که
تسبیح و تقدیس و تکبیر خدای کند و مینویسد خدای عز و جل ثواب آن را بجهة او تا
روز قیامت و هرگاه مکلف از وضو فارغ شود و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ
و در حدیث وارد است هرکه بخواند بعد از تمام وضو اِنّا اَنْزَلْناهُ را و بگوید
اَللّهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ تَمامَ الْوُضُوءِ وَ تَمامَ الصَّلوةِ وَ تَمامَ رِضْوانِکَ وَ الْجَنَّةَ
وَ تَمامَ مَغْفِرَتِکَ نمیگذارد بر او گناهی مگر آنکه محو میکند جناب اقدس الهی و
در فقه الرضا علیه السلام مذکور است که فرمود آنحضرت که هر مرد مؤمنی

که

کہ بخواند در وضویش اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ را بیرون میاید از گناهانش مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد و ظاهر انست کہ یکمرتبه بوده باشد کافی است و مستحب است کہ مقدار اب وضو

یکمد بوده باشد و ان چهار یک صاع است

مطلب ششم در اغسال است

مسئلہ غسل بر دو نوع است واجب و مستحب انکه واجب است کہ ببدن مکلف تعلق میگیرد پنج غسل است غسل جنابت و غسل حیض و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل مس میت و اما غسل اموات کہ ببدن غیر مکلف تعلق میگیرد پس در غیر اینمقام ذکر خواهد شد و اغسال مستحبه گاهی بنذر و شبه ان واجب میشود و تفصیل هر یک از اغسال واجبه خواهد امد مسئلہ سبب جنابت دو چیز است اوّل بیرون امدن منی از موضعیکه عادت بر بیرون امدن از ان قرار گرفته خواه عادت بیشتر مردم باشد یا خصوص شخص باصل خلقت او باشد یا بامر عارض از مرد بیرون اید یا از زن در خواب بیرون اید یا بیداری بجماع باشد یا غیر ان باختیار باشد یا نه زیاد بیرون اید یا کم اگرچه بقدر ذرّه باشد و در حکم منی است خروج بلل مشتبه قبل از استبراء و اقوی غسل کردن است بسبب بیرون امدن منی از غیر موضع عادی خصوصاً یا ئین از پشت یا از سوراخ در قضیب یا در زیر تخمها بیرون اید و خنثی غیر مشکل حکم ان واضح است و خنثی مشکل جنابت ان متحقق میشود به بیرون امدن منی از هر دو سوراخ ان یا از سوراخیکه عادت بیرون امدن منی او از ان قرار گرفته و در غیر این صور مشکل است احتیاط ترک نشود دوّم جماع است و ان حاصل میشود بغایب شدن حشفه در قبل و دبر زن پس بدخول تمام حشفه جنابت در هر دو حاصل میشود هرچند منی بیرون نیاید و همچنین در دبر پسر و جنابت بوطی میت و حیوان و موطوءه شدن از برای انها اشکال است و همچنین وطی در خنثی و دخول مقطوع الحشفه و بعض ان پس احتیاط در همهٔ انها

ترک نشود مسئلہ شناخته میشود منی از مرد به چیز اوّل شهوت خاصه که غالباً در انحالت بیرون میاید دوّم جهیدن سوّم سستی بدن پس از بیرون امدن ان و لیکن یکی از اوصاف ثلثه در تحقق جنابت کافیست با عدم علم بمنافی و امّا با علم بعدم منافی محکوم بجنابت نیست و بعضی اعتبار بوی شکوفهٔ خرما و خمیر ترش در ان نموده اند و اقوی خلاف انست و امّا در حال ناخوشی و ضعف بنیه ظاهراً شهوت کافیست با احتمال سستی بدن و در بارهٔ زنان شهوت معتبر است و سستی بدن نیز و بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل نمیشود مادامیکه بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون امدن منی نیز موجب غسل نمیشود و همچنین هرگاه خواب ببیند که محتلم شده و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد موجب غسل نمیشود مسئلہ زن هم ممکن است محتلم شود مثل مرد و بر فرض انزال مثل مرد انند در وجوب غسل و نحو ان مسئلہ استمناء عبارتست از طلب نمودن منی از مواد و با خروج ان از حشفه پس در اینوقت جنابت متحقق میشود مسئلہ هرگاه بیرون اید منی مرد از زن بعد از غسل و یا شك داشته باشد زن که منی از خودش یا از مرد است جنابت هیچیك متحقق نمیشود و غسل واجب نیست بلی اگر علم بهم رساند باینکه منی از خودش میباشد یا اینکه علم بهم رساند که مخلوط است با منی مرد واجب است اعادهٔ غسل مسئلہ اگر کسی در بدن یا جامهٔ مختص بخود منی به بیند و یقین کند که این منی از خودش است و یقین کند که بعد از ان نیز غسل نکرده باید غسل کند و اعاده کند هر نمازیرا که یقین دارد در حال جنابت بجا اورده است مسئلہ اموریکه مشروط بغسل است و غسل از ترك انها لازم میشود هشت چیز است اوّل طواف واجب دوّم نماز مطلقا خواه واجب و خواه مستحب اصلی باشد یا نماز احتیاط و در حکم انست اجزاء فراموش شده در نماز و سجود سهو بنا بر احتیاط امّا در نماز میت و سجده های قرائت ظاهراً

لازم نیست سوم روزه واجب تفصیل آن در صوم میاید چهارم مس اسماء الله
واقوی حرمت مس لفظ جلاله است که جزو اسمی شده باشد مثل عبد الله وفرقی نیست
در اسماء میان لفظ الله وغیر آن بنابر اقوی واقوی ترک مس نمودن اسماء انبیاء وائمه
هدی علیهم السلام وحضرت زهرا سلام الله علیها است واحوط ترک مس اسماء ملائکه
است نیز هرگاه بقصد نفوس مقدسه ایشان نوشته شده باشد پنجم درنگ
نمودن در مساجد مسلمین خواه جنابت پیش از دخول در مسجد باشد وخواه بعد
از دخول در آن بسبب احتلام باشد یا غیر آن پس بهرحال واجبست بر جنب بیرون
رفتن از آن بلی جایز است برای جنب عبور نمودن در مساجد باین معنی که از طرفی داخل
شود واز طرف دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام ومسجد رسول الله وکسیکه در این
دو مسجد جنب شود یا داخل شود در آن یا جنابت عمدا یا سهوا واجبست تیمم نماید بجهة
بیرون آمدن از آنها وهرگاه زمان بیرون رفتن کمتر از زمان تیمم باشد در اینصورت
بیرون رود بدون تیمم واگر فرضا زمان غسل یا زمان تیمم مساوی یا کمتر از آن باشد در
اینصورت غسل یا تیمم نماید وحرامست بنا بر احتیاط داخل شدن جنب در مشاهد مشرفه
وحکم آنها حکم مساجد است پس جایز نیست عبور از آنها واگر در یکی از آنها جنب شود
تیمم نموده بیرون آید وبهتر آنست که رواق را بحکم مشاهد قرار دهد ششم
داخل شدن در مساجد بجهة گذاشتن چیزی در آنها واحوط آنست که چیزی از بیرون
مسجد یا در حال عبور از آن در آن نگذارد وداخل شدن بجهة برداشتن چیزی از مسجد
جایز است هفتم خواندن چیزی از چهار سوره که در آنها سجده واجبه است
وآنها سوره اقرء وسوره والنجم وسوره الم تنزیل وسوره حم سجده میباشد وفرقی
نیست میان آیه سجده وغیر آن حتی بسم الله وبعض از آن علی الاحوط هرگاه بقصد
سوره سجده گفته شود ومستحبست غسل نمودن هر چند امری موقوف بر آن تعلق

بمکلف

بمکلف نگرفته باشد هشتم واجبست غسل هرگاه نذر کرده باشد ومثل نذر است
شبه آن که عهد ویمین باشد مسئله چیزهائیکه مکروه است در حق جنب چند
چیز است اول خوردن وآشامیدن مگر آنکه وضو بسازد ویا مضمضه واستنشاق
نماید دوم خواندن زیاده از هفت آیه از غیر سور عزائم از قران وکراهت خواندن
هفتاد آیه بیشتر است وبهتر آنست که هیچ نخواند تا از آنحالت بیرون رود سوم مس
نمودن غیر محل کتابت قران مثل حواشی وسفیدی در میان سطرها چهارم خوابیدن
مگر آنکه وضو بسازد یا تیمم بدل از غسل نماید اگر آب نیابد یا آنکه اگر نتواند استعمال
آب نماید وافضل از برای او تعجیل در غسل است هرگاه بتواند پنجم خضاب نمودن
بحناء وغیر آن همچنانکه مکروه است جنب نمودن خود را در حال خضاب پیش از
تاثیر بخشیدن آن مسئله اموریکه مستحبست در حق جنب در وقت غسل چند
چیز است اول شستن دستها از مرفق سه دفعه پیش از غسل دوم
مضمضه نمودن پیش از غسل سه دفعه سوم استنشاق نیز سه دفعه چهارم
کشیدن دست بر بدن هر جائیکه برسد خصوصا در ترتیبی بلکه سزاوار آنست که
کمال خاطر جمعی در رسیدن آب ببشره تحصیل نماید وموئیکه احتمال بدهد که
بجهة مجتمع بودن آن آب بزیر آن نرسد بدست زدن وامثال آن آب را بزیر آن
برساند وانگشتر ومانند آن را بیرون نماید وشکنهائیکه در بعض جاهای بدن اتفاق
میافتد آب را بآن برساند پنجم استبراء ببول کردن از برای جنبی که منی از آن بیرون
آمده باشد واین نوع استبراء شرط صحت غسل نیست وفایده آن در بحث استبراء
گذشت مسئله غسل جنابت مجزی از وضو است در هر چیزیکه مشروط بوضو
باشد واگر در اثنا غسل کردن حدث اصغر روی دهد اتمام غسل لازم نیست بلکه
کفایت میکند استیناف آن بقصد آنچه بر او است واقعا از غسل تام یا اتمام

آن

آن و از برای نماز و مانند آن از چیزهائیکه صحت آنها مشروط است بوضو وضو میسازد و
در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر که بعد از وضو یا غسل
جنابت این دعا را بخواند گناهان او را بریزد چنانچه برگ از درخت بریزد و بهر قطره
از قطرات آب وضو و غسل او حقتعالی ملکی خلق نماید که تقدیس و تسبیح و تکبیر و
تهلیل الهی کند و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد و ثوابش از او باشد و گناهان
او آمرزیده شود سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَاَتُوبُ
اِلَيْكَ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّكَ وَخَلِيفَتُكَ
بَعْدَ نَبِيِّكَ عَلٰى خَلْقِكَ وَاَنَّ اَوْلِيَاءَهُ خُلَفَاؤُكَ وَاَوْصِيَاؤُهُ اَوْصِيَاؤُكَ مسئله
غسل بر دو قسمست ترتیبی و ارتماسی اما ترتیبی عبارتست از سه شستن اوّل
شستن تمام سر با گردن دوّم شستن طرف راست از بدن سوّم شستن طرف
چپ از بدن و باید در شستن سر چیزی از بدن را با گردن بشوید تا یقین نماید به
شستن تمام آن و در شستن طرف راست چیزی از گردن و طرف چپ را بشوید تا خاطر
جمع شود در شستن طرف راست و همچنین در شستن طرف چپ و باید نصف
عورتین و ناف را با طرف راست بدن و نصف چپ را با طرف چپ بدن بشوید و بهتر
آنست که تمام آنها را با هر یک از طرفین بشوید مسئله ریختن آب با دست کشیدن
ببدن واجب نیست مسئله در غسل ترتیبی بقصد سر و گردن تمام بدن را در آب
فرو برد و بعد طرف راست و بعد طرف چپ را کافیست مسئله بعضی از عضو را ترتیبی
و بعضی را ارتماسی بشوید جایز است مسئله هرگاه تمام عضو در آب باشد و بقصد
شستن هر عضو بدن را در آب حرکت دهد کفایت میکند دوّم غسل ارتماسی
و آن عبارتست از شستن تمام بدن و فرو بردن بدن در آب و معتبر نیست فرا
گرفتن آب تمام بدن را در یک حال حقیقی بنحویکه هیچیک از اجزاء بدن را آب پیش از دیگری

فرا نگیرد هم چنانکه کفایت نمیکند شسته شدن آن در یکدفعه عرفیه یعنی فرو رفتن در
آب در دفعه عرفیه غسل نیست بلکه غسل عبارتست از نفس ارتماس که حاصل میشود
بفرو رفتن جزء اخیر از بدن در آب و اگر بعض اجزاء را در آب بشوید مؤخر از بعض دیگر
ضرر ندارد و غسل ترتیبی افضل از ارتماسی است و معتبر است در غسل چند چیز
اوّل نیّت و معتبر است در آن قربت چنانکه در وضو شنیدی و همچنین تعیین غسل
جنابت از سایر غسلها و جایز است جمع نمودن میان چند غسل در یک عمل و باید
که در اوّل عمل در هر یک از ترتیبی و ارتماسی با نیّت باشد بتفصیلی که در نیّت وضو دانسته
شد با استمرار قصد تا آخر عمل دوّم شستن تمام ظاهر بدن و وا نگذاشتن چیزی
از آن اگرچه بسیار کم باشد و لازم است زائل نمودن هر چیزیکه مانع باشد از رسیدن
آب بظاهر بشره و دست مالیدن بهر چیزیکه بدون دست مالیدن نتوان آب بآن
نرسد چون موی انبوه و جبیره حکم بدن را دارد باید دست بمالد تا آب بزیر مو برسد
بیانیکه در وضو صاحب جبیره گذشت و واجب نیست شستن موی و کفایت نمیکند شستن
آن از شستن خود بشره و موئیکه از توابع بشره است مثل موهای رقیق شستن آن لازم
است و لازم است شستن چیزهائیکه از ظاهر بدن محجوب است مگر آنکه سابقا داخل
در باطن محجوب بوده سیّم رعایت نمودن ترتیب در غسل ترتیبی است چنانچه مذکور
شد چهارم مباح بودن آب و دانسته شد که غیر آب مطلق پاک چیزی را پاک
نمیکند و غسل و وضو بغیر آن جایز نیست پنجم مباح بودن مکانیکه در آن
غسل میکند و همچنین ظرفیکه از آن آب بر بدن میریزد و جائیکه آب غسل در آن
ریخته میشود چنانچه در وضو گذشت ششم آنکه خود بدن خود را بشوید
با قدرت و تمکن هفتم آنکه مانعی از شستن نداشته باشد و بیان آن در
وضو گذشت هشتم پاک بودن بدن پیش از شستن بلی شستن سر و گردن

هرگاه پاک باشد موقوف بر پاک بودن سایر اجزاء بدن نیست واحوط اینست که پیش از
غسل تمام بدن پاک باشد واحکام جبیره بنحویکه در وضو گذشت در غسل جاری
است واحکام هر دو یکی است مگر موالات که در غسل ترتیبی لازم نیست ومتفرق ساختن
ان بهر قسم جایز است بلی واجب میشود بنذر وشبه آن وبتنگ شدن وقت وامثال
ان ولیکن در اینحال اگر پی در پی نشوید غسل صحیح است **مسئله** هرگاه باعتقاد وسعت
وقت از برای غسل ونماز غسل کرد وبعد معلوم شد که وقت وسعت نداشته اگر
غسل کرده بقصد امر بان از باب ان نماز خاص بر وجه تقیید غسل او باطل است
چون مامور بان نبوده واگر بر وجه تقیید نبوده صحیح است واگر اعتقاد کرد که وقت
تنگ است وتیمم کرد عوض غسل ونماز کرد پس ظاهر شد که وقت تنگ نبوده در صحت
تیمم ونمازش اشکال است **مسئله** هرگاه شخص قصد دادن اجرت حمامی را ندارد
یا قصد تمام دادن ندارد غسلش باطل است هرچند بعد او را راضی کند **مسئله**
غسل با لنگ غصبی اگر مستلزم تصرف در آن باشد چه بتر کردن وحرکت دادن چه
بغیر این باطل است **مسئله** غسل کردن در حوض مدرسه از برای غیر اهلش
مشکل بلکه باطل است بلکه از برای اهلش نیز چنین است مگر آنکه معلوم باشد
عموم وقفیت یا اباحه آن **مسئله** هرگاه شخص جنب در ماه رمضان یا در روز
روزه غیر رمضان از روی نسیان غسل ارتماسی نماید غسلش صحیح است چنانچه
روزه اش نیز صحیح است **مسئله** اغسال مستحبه بسیار است ودور نیست
که عدد آن منتهی بصد غسل شود ومعروف از انها چند غسل است که در اینرساله
ذکر میشود وانها بر سه قسم است **اول** اغسالیکه تعلق بزمان دارد وانها
چند غسل است **اول** غسل جمعه ووقت آن بعد از طلوع فجر صادق از
روز جمعه است تا وقت زوال واز زوال تا آخر روز شنبه انرا قضا مینماید

اگرچه احوط آنست که بجا آورد بقصد قربت نه قضا تا غروب جمعه واگر بترسد که در
روز جمعه متمکن از غسل نشود در روز پنجشنبه جایز است که بنیت تقدیم بجا آورد وهم
چنین است حال در شب جمعه لکن هرگاه متمکن شد از اعاده آن در روز جمعه پیش
از زوال اعاده نماید واگر متمکن نشد که در وقت اعاده نماید لکن در خارج وقت
متمکن از قضا شد اکتفا میکند بانچه پیش بجا آورده است **دوم وسوم** غسل
عید فطر وروز عید قربان است **چهارم** غسل روز عرفه است **پنجم** غسل
روز ترویه است که هشتم ذیحجه باشد **ششم** غسل روز عید غدیر که هیجدهم
ذیحجه است **هفتم** غسل روز مباهله که آن بیست وچهارم ماه ذیحجه است
هشتم غسل روز مبعث وان بیست وهفتم ماه رجب است **نهم** غسل روز
مولود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وآن هفدهم ربیع الاول است بنا
بر مشهور **دهم** غسل روز عید نوروز است **یازدهم** غسل در ماه رجب در
ان اول ماه ونیمه ماه وآخر ماه ودر شب هر یک از اینها است **دوازدهم**
غسل شب نیمه شعبان **سیزدهم** غسل در ماه مبارک رمضان در اول
ماه ودر شبهای طاق از آن ومؤکد است در شبهای قدر وشب نیمه وشب هفدهم و
شب بیست ونیم وشب بیست وهفتم وشب بیست ونهم وظاهر آنکه در هر شبی از
از شبهای دهه آخر مستحب باشد هم چنانکه ظاهر اینستکه در شب بیست وسوم
اگر در اول شب غسل آنرا بجا آورد مستحب است که در آخر شب نیز غسل کند **چهاردهم**
غسل شب عید فطر واز برای اغسال مذکوره در اوقات مزبوره وقت معینی نیست
اگرچه بهتر آنست که در اول وقت آن بجا آورد ودو حدث اصغر واکبر ناقض هیچیک از انها
نیست **قسم دوم** غسلی است که تعلق بمکان دارد وآن در چند جا است
اول بجهة داخل شدن بمکه **دوم** بجهة داخل شدن در خانه کعبه

سوم بجهة داخل شدن در مسجد الحرام چهارم بجهة داخل شدن در مدینهٔ مشرفه
پنجم بجهة داخل شدن در مسجد رسول الله صلّی الله علیه و آله ششم از برای
داخل شدن در روضهٔ مقدسهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله لیکن استحباب
غسل از جهة مکانیت معلوم نیست قسم سوم اغسالی که از برای افعالی چند
مستحب است و آنها چند چیز است از برای احرام و طواف و وقوف بعرفات و وقوف
بمشعر و از برای نحر و قربانی کردن و سر تراشیدن و از برای زیارت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم و از برای اینکه بخواهد امام علیه السلام را
در خواب ببیند تا بدین واسطه مقام خود را بشناسد و از برای توبه از معاصی اگرچه
صغیره باشد و از برای طلب حاجت و بجهة استخاره یعنی از خدا طلب نقد بر خیر در امور
کردن و اینکه غسل مختص بنماز حاجت و استخاره نیست بلکه در مطلق طلب حاجت
و غیر جاریست و اکتفا بآنها کردیم مسئله از اغسال مستحبه بعد از حصول فعلی
از افعال وارد شده است از آن جمله از برای قضا مفرط با احتراق تمام قرص
و احوط وجوب غسل است یا رفتن بجهة دیدن دار کشیده شده یا کشتن چلپاسه است
پس از برای آن زمان معین نیست و در تمام عمر وقت آن باقی است و آنچه از برای بجا
آوردن عملیست بعد از غسل از قبیل غسل زیارت یا غسل بجهة نماز حاجت و شبه
اینها پس اقوی اینست غسل در اول روز کفایت میکند تا آخر آن و هم چنین
در اول شب غسل نمودن مجزی است از عمل در آخر شب بلکه میتوان گفت غسلی که
روز بجا آورده است میتواند شب عمل آن را بجا آورد و هم چنین بعکس و منتقض
نمیشود غسل مذکور بخوابیدن پیش از عمل اگرچه در درک مستحب است احوط تجدید آن است
و اما غیر خواب از سایر نواقض پس اقوی آنست که بسبب آنها غسل منتقض میشود

مطلب هفتم در احکام حیض و نفاس و استحاضه است

مسئله خون حیض شناخته میشود در خون غالب زنان در غالب او بسرخی رنگ
و غلظت و جهیدن و گرمی و سوزانیدن فرج هنگام بیرون آمدن مسئله خون قبل
از نه سال حیض نیست اگرچه بصفات حیض باشد پس واجبست بر او بعد از بلوغ غسل
استحاضه هرگاه قلیله نباشد و اگر یقین کند خون بواسطهٔ زخمی و مانند آن غیر از
استحاضه بهم رسیده چیزی بر او نیست مسئله زنیکه شک دارد در بلوغ خود
هرگاه خونی از او بیرون آمد بصفات حیض آن خون محکوم بحیض است و علامت بلوغ
اوست و مراد از شرطیت بلوغ همین است مسئله حد یأس در قرشیه تمام
شدن شصت سال قمری شرعیست از هنگام ولادت و قرشیه کسیست که نسبت او
بنضر بن کنانه برسد از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر تنها باشد و اما از طرف مادر
تنها کفایت نمیکند و از قرشیه در این ازمنه غیر از زنان هاشمیه کسی معروف
نیست بلی قبیله که منسوب بقریش باشند اگر معلوم شود انتساب ایشان بنضر بن کنانه
در وجه نبطیه نیز همین حال را دارند و اما در غیر قرشیه پس حد یأس در حق او
تمام شدن پنجاه سال قمری شرعیست خواه کنیز باشد یا آزاد مسئله اشکالی
نیست در اینکه حیض با رضاع جمع میشود و در اجتماع آن با حمل دو قول است
اقوی اینست که جمع میشود با آن خواه پیش از استبانه و ظهور حمل باشد یا بعد از آن
و خواه در ایام عادت باشد یا پیش از آن یا بعد از آن بلی اگر از عادت تأخیر افتد تا
بیست روز احوط جمع است ما بین تروک حائض و اعمال مستحاضه مسئله
هرگاه خون حیض مشتبه بخون بکارت شود شناختن آن باین طریقست که
باید قدری پنبه را داخل در فرج کند و قدری صبر نماید و بهتر آنست که وقتی که
میخواهد این عمل را بکند بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند بعد از آن که مدتی
گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دور آن واقع شده

باشد آن خون بکارتست و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است
و شرطست در امتحان مذکور اینکه قروح و جروح احاطه بفرج مثل بکارت نداشته
باشد و هم چنین خون بسیار نباشد که نتوانند تشخیص بدهد و اگر نماز کند بدون
امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون
بکارت بوده است و اگر بر جاء مصادفه با واقع بجا آورد با ظهور آن اقوی صحت
است مسئلة اگر خون حیض مشتبه بخون قرحه شود طریقی از برای شناختن
ندارد و احوط جمع بین تروک حائض و اعمال طاهر است و اگر مشتبه شود بخون
نفاس مثل اینکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بان چنان چیزی از ان
بیرون اید که شک کند که انسان است یا مبدء انسان یا غیر آن خصوصاً اگر بدر غیر
اتفاق افتد حکم بحیض میکند و هم چنین خونیکه زن ببیند در میان سه روز
و ده روز و بر ده و کمتر منقطع شود حیض است ما دامیکه نداند که از قروح یا
جروح است و هم چنین هر گاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند
و اوصاف حیض در آن باشد دو حیض خواهد بود مسئلة هر گاه خون بر سه
منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود تمامی خون وسط
محکوم بحیض است مسئلة بدانکه اقل حیض سه روز و اکثر ان ده روز است
پس اگر خون دید بمقدار یکروز یا دو روز یا سه روز لکن یکساعت کمتر بود
هیچکدام حیض نیست هم چنانکه اقل طهر ده روزه است و اکثرش حدی ندارد و
کفایت میکند در حیض بودن خون هر گاه سه روز ملفق باشد باین معنی
که در وسط روز خون ببیند تا وسط روز چهارم و مشهور اعتبار کرده اند
در سه روز اقل حیض توالی ایام را یعنی بعد از تحقق سه روز متوالی در
اول کفایت میکند حیض بودن بقیه دیدن ایام خون هر چند متفرق

باشد پس هر گاه سه روز متفرق در بین ده روز خون ببیند کفایت نمیکند در حیض بودن
لکن محل اشکال است پس ترک نشود احتیاط بجمع کردن ما بین اعمال مستحاضه و
تروک حائض در آن ایام و نیز شرط کرده اند استمرار خون در سه روز مذکور اگر
چه در باطن باشد بر وجهیکه هر وقت پنبه بگذارد و بیرون اورد خون الوده شود
لیکن اقوی کفایت استمرار عرفیست باین معنی که فترات یسیره در بین ضرر باستمرار
ندارد بلکه با عدم استمرار عرفی نیز همین که در سه روز مقدار معتدبه ببیند که صدق
کند که سه روز خون دیده مراعات احتیاط را ترک نکند بشرط اینکه سه روز کمتر نشود
مسئلة بدانکه حائض یا ذات العادة است یا غیر ذات العاده و اول یا ذات العادة وقتیه
و عددیه است یا وقتیه تنها یا عددیه تنها و غیر ذات العاده یا مبتدئه است یعنی اول
خون دیدن اوست و پیش از ان خون ندیده است یا مضطربه است یعنی مکرر
خون دیده لیکن عادتی برایه او مستقر نشده است یا متحیره است و او آن زنی است
که عادت خود را فراموش کرده باشد و او را ناسیه نیز میگویند و گاهی مضطربه
نیز بر او اطلاق میشود مبتدئه نیز اعم از مضطربه مسئلة تحقق عادت وقتیه
بدیدن خون دو دفعه یا عددیه فقط بدیدن خون دو دفعه محل اشکال است
بلکه متیقن اینست و نحو عادت این است که باندازه مکرر شود که صاحب آنرا عرفاً
دارای عادت گویند پس اگر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه در دو
ماه از غره تا پنجم خون ببیند آن را صاحب عادة وقتیه و عددیه گویند و اگر در عدد
مساوی باشند نه در وقت مثل اینکه در اول ماه پنج روز خون دید از اول و
در ماه دویم پنج روز خون دید از اخر ماه آن را صاحب عادة عددیه گویند و
اگر مساوی باشد در وقت نه در عدد مثل انکه در ماه اول خون دید پنج روز
و در ماه دویم شش روز هر دو را از اول ماه خون دیدن آن را صاحب عادت

چنانکه گاه اطلاق میشود

و ثنیه گویند ولکن گذشت اشکال دران یعنی تحقق عادت وقتًا و عددًا بدیدن خون
دو دفعه بلکه تحقق عادت موکول بعرفست بنکرار ان ودرصورت عادت وقتیه و عددیه
یا عادت وقتیه تنها به دیدن خون ترک عبادت کند هرچند خون بصفت حیض نباشد
ودرصاحب عادت عددیه تنها خلافست واقوی عدم ترک عبادت است مکر در
صورتیکه خون دارای صفات حیض باشد یا انکه سه روز گذشته باشد واحوط
جمع است میان افعال مستحاضه وتروک حایض وصاحب عادت هرگاه خون او
تجاوز نماید صبر کند واستظهار نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت ان از ده کمتر
باشد ودرعدد ایام استظهار خلافست واحوط درمطلق ایام بعد از عادت جمع
ما بین تروک حایض وافعال مستحاضه است هرچند بعید نیست تخییر در قرار
دادن ایام استظهار را بین یکروز ودوروز وسه روز تا اخر ده روز وبهر تقدیر
هرگاه خون منقطع شد بده روز یا کمتر تمام حیض است وهرگاه گذشت از ده روز
اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد وموافق با عادت باشد عادت ان معتبر
است وزائد بر عادت استحاضه است بی اشکال واگر تمیز داشته باشد وتمیز مخالف
با عادت باشد بانکه نتواند مجموع را حیض قرار داد بجهة تجاوز عشره یا عدم
فاصلهٔ اقل طهر عادت حیض است وزاید بران استحاضه است واما احکام
حیض ان است که صحیح نیست ازان نماز نه واجب ونه سنت ونه اصلی ونه
نماز احتیاط ونه سجدهٔ سهو بلکه اگر در بین نماز حایض شود نماز باطل است حتی
اگر جزئی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز واگر در
نماز باشد وگمان نماید که حایض شد داخل کند دست خود را وبمالد بموضع
که خون بیرون میاید پس اگر خون بیرون امده باشد از نماز بیرون رود والا نماز
را تمام کند لکن ظاهر انست که اگر چنین نکند ونماز را تمام کند نماز او صحیح

است

است اگر بعد از نماز ظاهر شود حایض شدن یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام
بودن نماز وهم چنین صحیح نیست ازان روزه ونه طواف وحرام است بران داخل
شدن در مسجد الحرام ومسجد رسول صلی الله علیه واله ودرنگ نمودن در باقی
مساجد بنحویکه در بحث جنابت گذشت مسئلهٔ حرام است در زمان حیض
وطی نمودن در قبل حایض با علم بان ودر باره هریك از مرد وزن موجب فسق می
شود بلکه حلال شمردن ان موجب کفر است با علم بحرمت ان مسئلهٔ کفارهٔ
وطی در زمان حیض عبارتست از یکدینار یعنی اشرفی هیجده نخودی که یکمثقال
شرعیست وا یمقدار از کفاره در اول حیض است ودر وسط ان نصف اشرفی
است ودر اخر ان ربع ان مسئلهٔ زنیکه مثلاً عادتش شش روز است روز
اول ودوم ان اول حیض است وروز سوم وچهارم وسط حیض است
وروز پنجم وششم اخر حیض است مسئلهٔ وطی کنیز در زمان حیض
کفاره اش سه مد کندم است یا جو است که بمسکین بدهند هرچند اخر ان
باشد مسئلهٔ قول زنان در حایض بودن ویاك شدن مسموع است اگرچه
مظنون باشد که در خبر دادن کاذب است وهرگاه خبر دهد که در یکماه سه حیض
دیده جمیع احکام حیض نسبت بطهر زمانیکه میگوید زمان حیض است جاری
است واگر احتمال ضعیف برود که راست میگوید احوط است وواجب است
بر زن حایض که بعد از بریده شدن خون حیض غسل نماید بجهة هر واجبی
ومستحبی که مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد مثل غسل جنابت وکیفیت
غسل حیض مانند غسل جنابت است لکن غسل حیض کفایت از وضو نمیکند
مثل سایر اغسال وتقدیم وضو بر غسل لازم نیست اگرچه افضل است
مسئلهٔ خون نفاس خونیست که در وقت زائیدن از زنان میاید خواه

۲- مسئلهٔ ... [illegible]

همراه طفل بیاید یا بعد از ان یا در هر دو وقت بشرط انکه کمتر از ده روز باشد که
هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد وبعد از ان خون ببیند نفاس نیست
وفرقی نیست میان انکه طفل تمام متولّد شده باشد یا تمام نشده سقط شده باشد
هر چند مضغه باشد بلکه علقه بشرط انکه علم بهم رساند که ان مبدء انسان
است یا انکه چهار قابله شهادت بدهند بران در صورت مشتبه بودن مضغه و
علقه اگر مردّد ما بین حیض ونفاس باشد احکام ایند وجاری است واز برای
اقلّ نفاس حدّ یکی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد واحوط جمع است میان
افعال مستحاضه وتروك نفساء زاید بر ده روز تا هیجده روز وان نفاس غیر
صاحب عادت مستقرّه است ویا عادتش ده روز است چه بر ده روز منقطع شود
وچه بگذرد وصاحب عادت مستقرّه نفاس او بقدر عادت است واما اگر از ده
روز بگذرد عادت او نفاس است وتتمه استحاضه است وبهتر انست که بعد
از عادت تا ده روز جمع کند ما بین احکام نفساء ومستحاضه ولیکن انچه ذکر شد
از انکه عادت وانفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است که در اوّل واخر خون
ببیند یا در تمام مدّت مذکوره بخلاف انکه اگر در یکی از اوّل یا اخر یا وسط خون دید
نفاس او مقدار دیدن خون است چنانچه اگر در وسط واخر یا اوّل ووسط
خون دید نفاس انطرفین وانچه زمان ما بین انست خواهد بود پس کسیکه عادت
ان هشت روز باشد ودر اوّل واخر خون ببیند تمام نفاس است واگر در
اوّل وچهارم یا پنجم وهشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه
اگر ندیده مگر یکروز از این روزها را نفاس ان مختص بمقدار دیدن خون
خواهد بود واگر در چهارم مثلا خون دید واز عادت گذشت وبر ده منقطع شد
از چهارم تا دهم نفاس است ومثل انست که شنیدی حال مبتدئه و

مضطربه تا ده روز وهر چیزی که بر حایض میباشد از حرام وواجب ومستحب ومکروه
بر نفساء نیز چنین است مسئله استحاضه بر سه قسمت قلیله وکثیره و
متوسطه اما شناختن استحاضه قلیله باین نحواست که قدری پنبه در فرج
میگذارد اگر خون بان رسید ولیکن ان را فرا نگرفت قلیله است وشناخته
میشود متوسطه که خون در پنبه فرو رود واز ان نگذرد وشناختن استحاضه
کثیره باین نوع است که خون از پنبه بگذرد وبکهنه برسد چه انکه از کهنه
بگذرد یا نگذرد مسئله در قلیله غسل لازم نیست ولیکن وضو لازم است
از برای هر نماز واجبی واگر خواهد نافله بجا اورد هر نماز برایکو وضو باید بعمل اورد
ودر قسم دویم که متوسطه است یکغسل واجب میشود از برای نماز صبح اگر متوسطه
قبل از نماز صبح شود بلکه هر وقت خون پنبه را فرا گیرد یکغسل واجبست از برای نماز های
بعد علی الاقوی وواجبست وضو از برای هر نماز واجب واحوط ساختن وضو
است قبل از غسل چه در اینجا وچه در اغسال مستحاضه کثیره ودر قسم سیم
که کثیره است سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح ویکی از برای نماز ظهر
وعصر که جمع کند میان هر دو ویکی از برای مغرب وعشا که جمع کند نیز میان هر
دو واگر خواهد هر نماز برایش غسل کند جایز است واحوط وضو گرفتن با هر یك
از اغسال است ودر واجب بودن وضو از برای هر یك از نماز عصر وعشاء
خلافست واحوط ترك وضو است از برای عشاء در صورت جمع مگر محدث شود
بحدث اصغر که در اینصورت وضو بگیرد واحوط تجدید غسل است از برای عشاء
وهم چنین است عصر در حال جمع با ظهر وواجب بودن غسل و وضو
در سه قسم گذشته در حالتی است که خونیکه باعث غسل یا وضو میشود پیش
از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت ان نماز باشد بشرط انکه غسل یا وضو

عمل نیاورده باشد از برای خون بعد از دیدن آن ولیکن آنچه ذکر شد در
حکم سه قسم در وقتی است که خون یک نسبت باشد پس اگر تبدیل روی دهد مثل
آنکه کثیره بقلیله برگردد یا قلیله بکثیره برگردد حکم برمیگردد پس اگر پیش از غسل
نمودن از برای نماز صبح کثیره بقلیله برگردد اکتفا بیک غسل میکند و اگر پیش از
غسل ظهرین برگردد کثیره بقلیله کفایت میکند بیک غسل چنانچه اگر بعد از نماز
صبح قلیله برگردد بکثیره دو غسل خواهد بود در آن روز و اگر بعد از نماز ظهرین
چنین شد یک غسل میکند و اگر بعد از نماز صبح قلیله برگردد بمتوسطه در آن
روز احوط غسل کردن است چنانچه پیش گذشت و احوط آنست از برای رفع
ناخوشی استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو بگیرد و در جائیکه موجب
غسل بود غسل نماید مثل آنکه هرگاه وضو گرفت یا غسل کرد و پیش از نماز کردن
دانست از حال خود که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد
اعاده نماید آنچه نموده بود در اول از وضو یا غسل **مسئله** واجب است بر
مستحاضه استبراء نمودن باینکه پنبه را بر خود بردارد بقدری که متعارف است
در معلوم شدن حال آن و آنقدر صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع
شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه یا کثیره بودن و همچنین واجب است
علی الاحوط که از برای هر نماز عوض نماید پنبه را یا بشوید آن را اگر نجس شده
باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن
کهنه یا شستن آنست هرگاه ملوث بخون شده باشد و بعد از غسل بلکه بعد
از وضو نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن
خون مادامیکه متضرر نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل
حدث اصغر از او صادر شود احتیاط آنست که استیناف غسل کند بقصد

آنچه

آنچه بر او است از اتمام یا غسل تام و وضو بیاورد و اگر حدث اکبر در اثناء غسل واقع شود
اگر همان حدثی که رفع آن را میکرد واقع شود اعاده غسل نماید بشرط عدم استمرار و
حیض و نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود احوط استیناف غسل است

مطلب یازدهم در احکام اموات و تغسیل و تکفین است

مسئله واجب میشود غسل مس میت بمس نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش
از غسل دادن و فرقی نیست میان کافر میت و مسلم و در حکم میت است قطعه که در آن
استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد خواه از مرده و در وجوب غسل بمس نمودن
استخوان بی گوشت اشکال است و لکن مس دندان منفصل از زنده موجب غسل
نمیشود و فرقی نیست بعد صدق مس بین آنکه ماس و ممسوس مما تحله الحیوة
باشد یا آنکه نباشد پس واجب است غسل بمس نمودن دندان و ناخن میت اگرچه
بناخن باشد بلی مس مو موجب غسل نمیشود از جهة عدم صدق مس و هرچه موقوف
بر وضو است موقوف است بر غسل مس میت و وضو شکسته میشود بسبب مس
نمودن میت علی الاحوط و غسل مس میت کفایت از وضو نمیکند **مسئله**
بدانکه غسل دادن واجب کفائی است باین معنی که بر همه مکلفین واجب است و
اگر یکنفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است **مسئله** اولی بغسل دادن
میت نسبت بزن خود شوهر است چه آن زن آزاد باشد چه بنده چه دائمه باشد
یا متعه لیکن در متعه اشکال است و عمل باحتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک
مقدم است بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت
و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشد هرچند هاشمی
باشد و اگر وصیت نموده باشد او غسل دهد احتیاط از برای ورثه عمل نمودن
به وصیت است هرچند هاشمی نباشد و طبقات ارحام در اولی بودن بغسل

ترتیب

بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع و هرگاه بی اذن اولیاء غسل دهند میت را باطل است ولیکن کفایت میکند اذن فحوی و شاهد حال و هم چنین است حکم در نماز مسئله شرطست که غسل دهنده میت شیعه اثنا عشری باشد مسئله شرطست که غسل دهنده میت در ذکوریت و انائیت مثل میت باشد مگر در محارم با عدم مماثل علی الاحوط و زن و شوهر و بچه سه ساله اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد عیب ندارد و در حکم میت است سینه یا قطعه که در او سینه باشد پس واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن و نماز کردن بر آن و قطعه که در آن استخوان باشد نیز واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن مسئله طفلیکه چهار ماهه شده باشد و سقط شود واجب است غسل دادن و حنوط و کفن نمودن لیکن نماز ندارد و بستن و زدن مستحب و اگر چهار ماه کمتر داشته باشد واجب است علی الاحوط او را در کهنه پیچیدن و دفن کردن مسئله واجب است ازاله نمودن نجاست از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را از ناظر محترم در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه واجب است رو بقبله نمایند میت را در حال احتضار و اگر رو بقبله نباشد بانکه بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را متوجه قبله نمایند و منقطع میشود وجوب مذکور به محقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات است بعد از بیرون شدن روح تا بدفن نمودن و فرقی نیست در وجوب مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن آن برجم یا قصاص و غیره

انها و غسل کرده باشد یا مرحاکم شرع یا از جانب خود اغسالی را که واجب است از برای میت و اگر بعد از سه غسل بمیرد بسببی دیگر واجب است غسل دادن مسئله واجب است غسل دادن میت را بسه آب اول بسدر دوم به کافور سوم بآب قراح یعنی آب خالص و معتبر است بودن خلیط سدر و کافور بنحویکه آب از اطلاق خارج نشود و واجب است ترتیب بنحو مذکور در میان سه غسل و فرقی نیست در این حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حایض یا نباشد و ترک نشود احتیاط بغسل دادن میت را بغسل ترتیبی و کیفیت ترتیبی بنحویست که در غسل جنابت گذشت و هم چنین شرطست نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن شروع در آن نماید مسئله اگر آب میسر نشود برای غسل میت احوط سه تیمم دادن میت است بانطوریکه تیمم اول را بقصد ما فی الذمه مردد ما بین بدل از سه غسل و غسل بآب سدر و دوم را بدل غسل بآب کافور و سوم را بدل غسل بآب قراح و هم چنین اگر بترسد بر میت از غسل دادن به جهة عارضی مثل سوختن یا آبله دار بودن احوط آنست که او را سه مرتبه تیمم بدهند چنانچه گذشت و تیمم را بدست خود عمل او دهند بدست میت و احوط جمع است میان دست حی و میت بالامکان و اقوی مباح بودن مکان غسل است مسئله واجب است کفن نمودن میت را بسه پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه است که آن را سر تا سری میناميند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را فراگرفته باشد و در لفافه آنکه از طول آنقدر زیاد باشد که دو سر کفن را توان بست و از عرض اینقدر زیاد باشد که بر روی هم بیفتد دو طرف آن و احوط در پیراهن بلند بودن آنست تا بقدم و در لنگ پوشانیدن آنست از سینه تا بقدم

لکن احوط واظهر انست که زائد بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر
داشته باشد از مال صغیر بر ندارند **مسئله** اگر مقدور نشود سه پارچه اکتفا
بانچه مقدور است نماید بلکه اگر هیچ مقدور نشود مگر پوشانیدن عورتین واجب
است در اینحال عورتین را تنها بپوشانند **مسئله** هرگاه طفل زنده باشد در شکم
زن میته و نتوان او را بیرون آورد پهلوی چپ و را بشکافند و او را بیرون آورند
و اگر بدوزند بهتر است و دفن کنند **مسئله** هرگاه در بین غسل یا بعد نجس شود
بدن او غسل اعاده نمیخواهد و هم چنین اگر حدث سر زند از او و واجب است ازاله آن
بالامکان اگرچه در قبر هم گذاشته باشند او را **مسئله** هرگاه مجنبی یا محرمی
از برای میت نباشد و ممکن نشود بدون لمس و نظر او را غسل دهند ساقط است
غسل دادنش و اگر ممکن باشد که غاسل در پس پرده مثلا کیسه در دست کند و
میت را غسل دهد چنین کند علی الاحوط **مسئله** مکروه است چیدن ناخن میت
اگرچه بسیار بلند باشد و هم چنین موی او و هرگاه جدا شود از او واجب است که در
کفن با او دفن کنند و احوط انست که او را غسل هم بدهند **مسئله** هرگاه
میتی را بی غسل دفن کنند نبش قبر بجهة غسل دادنش جائز است و اگر نتوانند او را
غسل دادن نبش قبر کنند از برای تیممش علی الاقوی و جائز است نبش قبر هرگاه میت
وصیت کرده باشد که او را بعتبات برند یا کفن غصبی پوشانیده باشند او را یا مالی
با او دفن شده باشد **مسئله** تخته که میت را غسل میدهند ولنگ آن از برای
همان میت ضرر ندارد اما از برای میت دیگر احتیاطا بشویند **مسئله** جائز
است در حال تعذر بلکه وجوبش خالی از قوة نیست تکفین و ستر عورت بمتنجس
و چیزهائیکه جائز نبود در حال اختیار مگر غصبی **مسئله** کفن واجب از اصل
مال برمیدارند هرچند مدیون باشد مگر زن که کفن او بر ذمه شوهر است

هرچند زن مالدار باشد و واجب است بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح نمودن هفت
موضع سجود است با کافور و کفایت میکند در آن مسمی و این حنوط بخصوص از برای
میتی است که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش بدان نزدیک آن نبرند مگر آنکه
بعد از طواف مرده باشد که در اینصورت قول بجواز خالی از قوة نیست **مسئله**
جائز است حمل میت بر دابه خصوصا در صورتیکه مسافت بعیده باشد یا در نقلش
بدون آن مشقتی باشد بر حاملین او **مسئله** وضع جریدتین با میت مستحب
مؤکد است و باید تر باشد روایتست مادام که تر است میت را عذاب نمیکنند و
بهتر آنست که از نخل خرما باشد و اگر میسر نشود از چوب سدر و الا از چوب بید یا انار
و الا هر چوب تری باشد کافی است و چوب خشک از برای جریده کافی نیست **مسئله**
واجب است نماز بر هرکه شیعه اثنا عشری باشد مطلقا چه شهید باشد و چه
کشته شده باشد بقصاص یا خود خود را کشته یا ختنه نکرده باشد یا غیر اینها
باشد از ارباب کبائر و واجب کفائی است بر طفلیکه شش سال تمام کرده باشد و کمتر از
شش ساله مستحب است اگر زنده متولد شده باشد و اگر مرده سقط شده باشد احوط
نماز نکردن است بر او و هم چنین واجب است بر مخالف چه در حال تقیه و چه در
حال غیر تقیه و جائز نیست نماز بر کافر چه اصلی باشد چه مرتد چه ذمی باشد چه
غیر ذمی و لیکن جائز است بر بعضی فرق مثل ناصبی بلعن کردن بر آن نحویکه میاید و
ملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانه اگر متولد شده
باشد از مؤمن و یا مؤمنه و هم چنین واجب است نماز بر لقیط دار الاسلام بلکه
مشهور چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز هرگاه در آن مسلمی باشد که ممکن باشد
تولد آن لقیط از آن **بدانکه** نماز میت واجب است بوجوب کفائی بر هر مکلفی لکن
شرطست در صحت آن که مؤمن اثنا عشری باشد و اولی بنماز اولی بتغسیل است

وبتفصیل گذشت وجایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چه فرادی وچه بر
جماعت واگر ولی اذن ندهد احدی را بجماعت وخود نیز اقدام نکند با قابلیت اگر منوط
بعذر شرعی باشد منشاء ساقط شدن ولایت نمیشود ونماز را فرادی خواهند
کرد باذن ولی یا خود خواهد کرد واگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط باقی گذاردن
امر است بر ولی واین احتیاط ترک نشود هرچند ساقط شدن ولایت او در اینحال
خالی از قوه نیست واگر نه ولی خود اقدام کند ونه بکسی اذن دهد نه بفرادی ونه
بجماعت حق او ساقط است واحتیاطا از طبقه متاخر وازحاکم شرع استیذان
نمایند وباعدم امکان از عدول مومنین مسئله بدانکه کیفیت نماز میت آن
است که نیت بکند وپنج تکبیر بگوید ومابین آنها چهار دعا بخواند بدین طریق که بعد
از تکبیر اول شهادتین را بگوید وبعد از تکبیر دوم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه
وآله بفرستد وبعد از سوم دعا برای مومنین ومومنات کند وبعد از چهارم
دعا برای میت بخواند پس تکبیر پنجم بگوید وبهتر این است که بعد از تکبیر اول
بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ اِلٰهاً واحِداً اَحَداً صَمَداً فَرْداً
حَیّاً قَیُّوماً دائِماً اَبَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَةً وَلا وَلَداً وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اَرْسَلَهُ بِالْهُدیٰ وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وبعد از
تکبیر دوم بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ اَفْضَلَ ما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْراهِیمَ
وَآلِ اِبْراهِیمَ وَصَلِّ عَلیٰ جَمِیعِ الْاَنْبِیاءِ وَالْمُرْسَلِینَ وبعد از تکبیر سوم بگوید
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْواتِ
تابِعِ اللّٰهُمَّ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وبعد از تکبیر
چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا الْمُسَجّیٰ قُدّامَنا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ اَمَتِکَ

نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ قَبَضْتَ رُوحَهُ اِلَیْکَ وَقَدِ احْتاجَ
اِلیٰ رَحْمَتِکَ وَاَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ
بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَاِنْ کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْ
سَیِّئاتِهِ وَاغْفِرْ لَنا وَلَهُ اَللّٰهُمَّ احْشُرْهُ مَعَ مَنْ یَتَوَلّاهُ وَیُحِبُّهُ وَاَبْعِدْهُ مِمَّنْ
یَتَبَرَّءُ مِنْهُ وَیُبْغِضُهُ اَللّٰهُمَّ اَلْحِقْهُ بِنَبِیِّکَ ... کُنْهُ عِنْدَکَ فی اَعْلیٰ عِلِّیِّینَ وَاخْلُفْ عَلیٰ عَقِبِهِ
فِی الْغابِرِینَ وَارْحَمْهُ وَاِیّانا بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ واگر میت زن
باشد ضمیرها را مونث بیاورد واگر طفل باشد میت چه نماز بر او واجب
باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَلَنا
سَلَفاً وَفَرَطاً وَاَجْراً واگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید
اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ یُحِبُّ الْخَیْرَ وَاَهْلَهُ فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَتَجاوَزْ عَنْهُ واگر
ناصبی باشد بگوید اَللّٰهُمَّ اَخْزِ عَبْدَکَ فی عِبادِکَ وَبِلادِکَ اَللّٰهُمَّ اَصْلِهِ
اَشَدَّ نارِکَ اَللّٰهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ عَذابِکَ فَاِنَّهُ کانَ یُوالی اَعْداءَکَ وَیُعادی اَوْلِیاءَکَ
وَیُبْغِضُ اَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکَ ودر نماز مخالف بگوید بعد از تکبیر چهارم اَللّٰهُمَّ
امْلَاْ جَوْفَهُ ناراً وَقَبْرَهُ ناراً وَسَلِّطْ عَلَیْهِ الْحَیّاتِ وَالْعَقارِبَ وتکبیر پنجم
در نماز اینها وصف نیست وواجبست در نماز میت قیام ورو بقبله نمودن با
امکان وگذاردن سر میت را بطرف راست نمازگذار وهرگاه عکس بگذارند میت را نماز
باطل میباشد چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل ونیز
شرطست به پشت خوابانیدن میت را در اینحال ومستحب است نیتم از برای نماز میت
هرگاه نخواهد غسل کند یا وضو بسازد مسئله در نماز میت عدالت
امام شرط است مسئله واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائی
بنحویکه پنهان نمایند میت را در زیر خاک که محفوظ بماند جثه او از ضرر درندگان

و بوی او از انتشار و واجبست بخوابانند او را بسنت میت و بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بگذارند او را در ظرفی مثل خمره و سر او را ببندند و در دریا اندازند و یا آنکه بپای او چیزی سنگینی مثل سنگ ببندند و در دریا اندازند ولکن احوط بجا آوردن اول است با امکان **مسئله** بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دویم اولی آنست که بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند و بعد از سلام بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوابَها اِلیٰ قَبْرِ فُلانٍ و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر نماید و آنچه متعارفست که چهل نفر کرده باشند نصی ندارد و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیب ندارد **مسئله** اگر اصل نماز وحشت را فراموش کرد پولش را بصاحبش رد کند و اگر ممکن نشود از برای صاحبش تصدق بفقرا بدهد

مطلب یازدهم

در بیان احکام تیمم است

بدانکه سبب تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن بچند چیز میشود اول نداشتن آب بقدر آنچه کفایت کند او را در آن طهارتیکه بر آن واجب شده است از وضو و غسل هرچند بقدر بعضی از آن آب داشته باشد و اگر ممکن است مزج کردن غیر کافی را بقدری از مضاف که کفایت کند از وضو یا غسل و از اطلاق بیرون نرود احوط مزج نمودن است و اگر آب آنقدر باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن نجاست ازاله نماید نجاست را بآن آب و تیمم نماید و احوط تقدیم ازالهٔ نجاست بر تیمم نه عکس **دویم** نرسیدن باب بسبب ترس از درنده یا دزد بر نفس خود یا مال یا عرض خود یا بجهة میسر نشدن اسباب و آلات آب کشیدن یا کرم کردن تا محتاج به تنخواهی باشد که آب بخرد و میسر نباشد او را و امثال

ان و اگر مقدور باشد خریدن آب یا آلاتیکه موقوفست تحصیل آب بآنها بخرد هرگاه متضرر بآن نشود بآنکه اجحافی در آن نباشد بحسب حال آن و فرقی در زیادی ثمن و غیر آن نیست و اگر مقدور باشد از برای او کندن چاه بدون عذر و مشقت شدید یا بیرون آوردن از چاه هرچند بآنکه رخت خود را در چاه کند و آب بیرون آورد ترک نکند بشرط آنکه اجحافی نباشد در آن **سوم** آنکه بترسد در استعمال آب بر تلفی یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب شدن علاج ناخوشی از چیزهائیکه تحمل آن شاق است عادة و امثال اینها و کفایت میکند در معرفت حصول ضرر مظنه بهم رسانیدن چه از تجربه چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت نمودن احتمالی که باعث خوف شود قویست و از جمله ضررها شین است و ظاهر حصول آنست بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمم در اینحال نشود البته اگر بطهارت آبی احتیاط خواهد کند و از جملهٔ اعذار از برای تیمم تشنگی است هرچند بالفعل نباشد و مظنه داشته باشد بهم رسیدن حدوث او را بلکه کفایت نمودن احتمال مساوی نیز قویست و از جملهٔ اعذار نیز تألم بسردی هواست یا گرمی آب و میسر نبودن چیزها و واجبست طلب نمودن آب بر مکلف هرگاه ممکن باشد و ضرری با و برسد و یقین نداشته باشد نبودن آب را و وقت گنجایش طلب داشته باشد و مقدار طلب بقدر یک تیر پرتابست از تیر انداز معتدل با آلهٔ معتدله اگر زمین پست و بلند و مشتمل بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بنحو مذکور در چهار سمت **مسئله** در زمانیکه تیمم واجب شد اگر وضو بسازد یا غسل کند در اینحال باطل خواهد بود مگر در بذل مال و تحمل منت و خواری و در تنگی وقت و در جائیکه ممنوع بود مقدمات طهارت باشد نه خود آن **مسئله** تیمم کردن بخاک خالص بی اشکال است چنانچه هرگاه قدرت نداشته باشد بر خاک و بر رمل و سنگ

تیمم نمودن بغبار رخت یا نمد یا یال اسب یا مثل آن بی اشکال است و هم چنین هرگاه
هیچ یک از آنچه گذشت میسر نشود مگر سنگ تیمم نمودن بر آن نیز بی اشکال است
و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و گل و یال حیوان یا یکی از آنها احوط جمع
نمودن میان تیمم بغبار و سنگ است و مخیّر است در اختیار نمودن غبار رخت و
یال حیوان و نحو آن و در آنها معتبر است جمع کردن غبار را بتکانیدن و نحو آن و
اگر هیچ غبار در آنها بهم نرسد تیمم بآنها نکند و هرگاه هیچ یک از آنچه گذشت میسر
نشود و گل میسر شود بآن تیمم کند بشرط آنکه قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن
بسبب تنگی وقت و امثال آن و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بخاک است و اگر سنگ و گل هر
دو میسر شود احوط جمع است و تیمم بهر دو و هرگاه قادر باشد تیمم نمودن بخاک
احوط است اگرچه اقوی در حال اختیار جواز تیمم بر مطلق وجه ارض است از خاک
و کلوخ و سنگ غیر از معادن و با نبودن هیچ یک بغبار هر یک و با عدم آنها بگل و
با عدم آن فاقد الطهورین است اگرچه یخ و برف بقدر اقل غسل یا وضو بآن حاصل
نشود بوده باشد و الّا وضو یا غسل متعیّن است و احتیاط در جمیع صور مذکوره
مطلوب است مسئله واجب است زدن باطن دو کف دست را باهم در صورتی
که ممکن باشد در حالیکه هر دو کف پهن باشد و هم چنین واجب است مسح کردن پیشانی
از رستنگاه موی سر تا بطرف بالای دماغ بباطن هر دو کف با یکدیگر و احوط
علاوه نمودن جبینین است که عبارت از دو طرف پیشانی است و هم چنین علاوه
نمودن ابروها است و واجب است مسح نمودن پشت هر یک از دو کف دست را
از بند دست تا سر انگشتها بباطن کف دست دیگر و از اطراف حدود هر یک
از اعضای تیمم چیزی را زیاد نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب
مسئله اظهر کفایت کردن یک دفعه زدن است چه تیمم بدل از غسل باشد

چه وضو هر چند احوط آنست که تیمم اوّل را تمام کند و در ثانی اکتفا بیک ضرب جبهه
پشت دستها نماید مسئله بجهت تیمم کشیدن کف دست بر پشت دست انگشتر را
فرا گیرد پشت دست را کفایت میکند مسئله شخص جنب یا حائض که تکلیفش
تیمم است هرگاه تیمم نماید برای نماز مثلاً مکث در مسجد میتوان کرد لیکن احوط
و اولی ترک است و چیزهائیکه بر او حرام بود مباح میشود مسئله معتبر است در
صحت تیمم آنکه وقت زیاده از تیمم و خصوص واجبات نماز نباشد پس هرگاه وقت
بقدر وضو و واجبات نماز باقی باشد باید وضو بگیرد مسئله اگر جزئی از محل
مسح باقی بماند که بر او مسح نشده باشد اگرچه کم باشد تیمم او باطل است مسئله
تیمم بدل از غسل چه از جنابت باشد یا غیر آن باطل نمیشود بحدث اصغر مادامیکه عذر
او از غسل باقیست و تیمم او بمنزله غسل است پس بعد از حدث اصغر اگر آب بقدر وضو
داشته باشد وضو بگیرد و الّا تیمم کند بدل از وضو بنا بر اقوی اگرچه احوط اعاده
تیمم بدل از غسل است

مطلب سیزدهم در نمازهای واجب است

بدانکه نماز واجب یازده قسم است نماز یومیّه و نماز جمعه و نماز آیات و
نماز طواف و نماز عیدین و نماز استیجار و نماز والدین که بر پسر بزرگ
واجب است و نماز نذر و نماز عهد و نماز یمین و نماز میّت و آنچه واجب است
از نماز یومیّه بر هر مکلّفی که خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد شرعاً بر
طهارت اختیاری یا اضطراری در شبانه روز پنج نماز است و آنچه گفته شد
در زمان حضور امام علیه السّلام است و امّا در زمان غیبت نماز واجب
بر پنج قسم است اوّل فرائض پنجگانه یومیّه دوّم نماز طواف سوّم نماز آیات
چهارم نمازیکه باجاره یا نذر یا عهد یا امثال آن واجب شده باشد پنجم

نماز میّت امّا نماز جمعه که جمعی قسم علیحده قرار داده اند پس داخل بر پنجگانه یومیّه
میباشد مسئلهٔ نماز جمعه واجب تخییریست نه واجب عینی مسئلهٔ
عدد رکعات نماز یومیّه هفده رکعتست که عبارتست از دو رکعت نماز صبح و نماز
ظهر چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت و نماز عشا چهار
رکعت و نماز چهار رکعتی در سفر و در هنگام ترس از دشمن دو رکعتست مسئلهٔ
بدانکه نماز مستحبّی بسیار است ولیکن اقتصار میشود بنافلهٔ نمازهای یومیّهٔ شبانه
روزی که آنها را رواتب مینامند پس هشت رکعت نافلهٔ ظهر است که پیش از نماز
ظهر باید کرد و هشت رکعت نافلهٔ عصر است که پیش از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت
نافلهٔ مغرب که بعد از نماز مغرب باید کرد و دو رکعت نافلهٔ عشا است که آنرا وتیره
مینامند نشسته بعد از نماز عشا باید کرد و آن یک رکعت محسوب است و هشت رکعت
نافلهٔ شبست که وقت آن بعد از نصف شب است و هر چند نزدیک بصبح باشد بهتر است
و دو رکعت نماز شفع است که بعد از نماز شب باید کرد و یک رکعت نماز وتر است که
بعد از نماز شفع باید کرد و دو رکعت نافلهٔ صبح است که بعد از نماز صبح باید کرد
و مجموع اینها سی و چهار رکعتست که عدد رکعات فریضهٔ شبانه روزی با نافلهٔ آن پنجاه
و یک رکعت میباشد و نافله را هر دو رکعتی بیک سلام اتیان نماید و اکتفا بحمد تنها و نخواندن
سوره و قنوت میتوان نمود مسئلهٔ اوقات نماز بر چهار قسمست اوّل
وقت مختص دوّم وقت فضیلت سیّم وقت مشترک چهارم وقت اجزائی و
وقت مختص از برای هر نماز آن مقداریست که ممکن باشد بحسب حال شخص تحصیل
شرایط در آن وقت و اداء نماز در آن و اگر از پیش واجد شرایط باشد همان مقدار
ادای نماز است و بس امّا آنکه وقت مختص بظهر است مقدار اداء ظهر از اوّل ظهر
و آنکه مختص بعصر است مقدار اداء عصر از آخر وقت عصر است و آنکه مختص

بمغربست بقدر زمانیست که بتوان نماز مغرب را در آن بجا آورد و امّا آنکه مختص
بعشا است مقدار اداء چهار رکعت از آخر نیمهٔ شبست و ما بین اینها وقت مشترکست
امّا وقت فضیلت نماز ظهر از اوّل زوال آفتاب است از دایرهٔ نصف النهار در سمت راس
تا آنکه سایهٔ حادثه مثل شاخص شود و وقت فضیلت نماز عصر بعد از نماز ظهر است
تا اینکه سایهٔ حادثه شاخص دو مثل آن شود و بعد از فضیلت نماز ظهر و عصر وقت
اجزائیست امّا اجزائی ظهر بعد از فضیلت ظهر است تا آخر وقتش و امّا اجزائی عصر دو
وقت است یکی پیش از وقت فضیلت و یکی بعد از وقت فضیلتش تا آخر وقتش و وقت
فضیلت مغرب از وقت غروبست تا بر طرف شدن شفق مغربی و آن سرخیست که در
سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت فضیلت عشاء بعد از بر طرف
شدن سرخیست که در سمت مغرب بهم میرسد تا ثلث اوّل شب و اجزائی مغرب یک وقت
است بعد از فضیلت تا آخر وقتش و وقت فضیلت نماز صبح اوّل پهن شدن سفیدی
است در افق مشرق که فجر صادق باشد تا سرخی مشرق نزده بعد از آن وقت اجزائیست
تا طلوع آفتاب و در نماز صبح وقت مختص و مشترک نیست مسئلهٔ وقت اجزائی یعنی
نماز در آن وقت اداست ولی فضیلت ندارد مسئلهٔ اگر بقدر یک رکعت از آخر وقت
باقی باشد و مصلّی او را درک نمود نماز را ادا بجا آورده نه قضا اگرچه باقی آن را بعد
از وقت بجا آورد و جایز نیست تأخیر انداختن نماز را از وقتی که از برای آن تحدید شده
است و نه مقیّد داشتن بآن و اگر نماز را پیش از وقت بجا آورد باطل است چه تمام
نماز پیش از وقت واقع شده باشد و چه بعض آن چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی
چه مسئله را دانسته باشد و چه ندانسته باشد چه وقت را بشناسد و چه
نشناسد مگر در صورتیکه علم پیدا کند بدخول وقت بیکی از طرق شرعیه و بعد
کشف خلاف شود که در این صورت چنانچه مقداری از نماز و لو سلام واجب در وقت

واقع شده باشد نماز صحیح است مسئله جایز نیست اعتماد نمودن بمظنه در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم و قول دو نفر عادل معتبر است و قائم مقام علم است علی الاقوی و هرگاه حاصل شود مظنه از اذان شخص معتمد یا قول یک عادلی اعتماد جایز نیست بلی جایز است هرگاه ممکن نشود علم در هوای ابر وا هو طائفت که در غیر هوای ابر صبر نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود که مظنه او فاسد بوده است باید اعاده نماز را هرگاه تمام نماز را در خارج وقت بجا اورده واگر وقت داخل شده باشد هرچند پیش از سلام باشد اعاده نکند در صورت جواز اکتفا بظن مثل هوای ابر واگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتی که در نماز باشد عدول کند بنیت نماز پیش چه ظهر باشد و چه مغرب ولیکن عدول از عشاء بمغرب در صورتیست که متذکر پیش از دخول در رکوع رکعت رابعه باشد واگر بعد از فراغ باشد مجزیست اورا هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از ان نماز ظهر یا مغرب را بکند و جایز است نوافل غیر یومیه هرچند قضای انها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرایض و پیش از ادای انها بجا اورد بنا بر اظهر چنانچه جایز است بجا اوردن نافله از برای کسیکه در ذمهٔ او نماز قضاء فریضه باشد چه نافلهٔ روز باشد چه شب ولیکن احتیاط خوب است در ترک **مطلب چهارم در بیان احکام قبله است**

بدانکه قبله مکانیست که کعبه در ان واقع است و محاذی ان تا اسمان و همچنین تا اخر زمین قبله است و حجر اسمعیل داخل قبله نیست هرچند در طواف کاه داخل است و واجبست بر نماز گذار توجه بکعبه در حق قریب و در حق بعید جهة کافیست **مسئله** چیزهائیکه واجبست در انها روبقبله بودن

پنج چیز است اول نماز واجب چه نمازهای شبانه روزی باشد یا غیر ان و از ان جمله است نماز میت و نماز مستحبی که بنذر و مانند ان واجب شده باشد بنا بر وجهیکه موافق با احتیاط است و نماز عید فطر و اضحی که در این زمان واجب نیست حکم نماز واجب دارد و هم چنین فرایض یومیه که بر سبیل استحباب اعادهٔ ان مینماید با قضائیکه تبرعاً از جانب میت بجا میاورد حکم نماز واجب را دارد و اما نمازهای مستحبی پس اگر در وقت قرار گرفتن در زمین باشد پس واجبست در انها روبقبله بودن بنا بر احتیاط واگر در زمان راه رفتن و سواره باشد واجب نیست حتی در وقت تکبیر گفتن و سایر ان از ارکان نماز دوم انسان در حال احتضار سوم میت در حال نماز کردن براو بقسمی که سر او بطرف راست نماز گذار و پاهای او بسمت چپ او باشد چهارم میت در هنگام دفن او را به پهلوی راست بخوابانند و سر او بسمت مغرب و رو و شکم و پیش روی بدن او رو بقبله باشد پنجم حیوانیکه میخواهند او را ذبح نمایند زیرا که در تحقق تذکیه شرطست رو بقبله نمودن ان در ان حال **مسئله** بدانکه جایز است نماز در هر مکانیکه خالی باشد از هر نجاستی که تعدی نماید و جایز التصرف باشد که مملوک باشد بسبب عین و منفعت هر دو یا منفعت فقط با جاره یا تحبیس یا وصیت منفعت برای شخص یا نحو اینها و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد و خواه باذن نماز خواندن خواه باذن صریح باشد یا غیر ان خواه مباح الاصل باشد مثل زمین موات یا غیر ان و چه شاهد حال مالک بتصرف داشته باشد بوابطه که در میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیر ان که منشاء رضاء مالک باشد و معتبر است علم بهم رساند از شاهد حال پس اگر علم بهم نرساند و مظنه بهم رساند نمیتوان نماز بخواند در ملک غیر لیکن ان در غیر صحراها و یا غایت که بحسب تعارف مانع از داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در انها

کردن

ادا میکرد

ما دامیکه آثار رضا بودن مالک نباشد صحیح است مسئله جایز نیست نماز خواندن در خانهٔ پدر و مادر و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بنابر اقوی و حال آنها با سایر مردم مساوی میباشد مسئله هرگاه عمداً در حال اختیار در ملک غصبی نماز کند باطل است هرچند نماز مستحبی باشد یا خود غاصب نباشد مسئله اگر از روی جهل یا نسیان در ملک غصبی نماز کند نماز صحیح مگر در صورت جهل بحکم از روی تقصیر و اگر عرفاً اجرت دارد ضامن است مسئله هرگاه بغیر حق کسی را در ملک غصبی حبس کرده اند یا آنکه بجهة نفس محترمهٔ خود یا دیگران گرفتار شده بر رفتن در مکان مغصوب پس اگر چاره بیرون رفتن از مکان غصبی ندارد نمازش صحیح است مسئله واجب و شرط است پوشانیدن تمام عورت در نماز واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت شرط است چه آنکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین است و الیتین و ما بین و کتفین و ستره از عورت نیست و بند ما بین رکبه و نصف ساق و احوط پوشانیدن جمیع است و عورت در زن که واجب است پوشانیدن آن در نماز تمام بدن است مگر صورت و دو کف دست و ظاهر دو قدم هرچند احوط پوشانیدن جمیع آنها است مگر از مقدار واجب از موضع سجود از پیشانی مسئله واجب نیست پوشانیدن موی سر بر زنان مگر کنیز و دختر نابالغ مسئله واجب است پاک بودن لباس و بدن مصلی و شرط صحت نماز است مسئله شرط است در لباس مصلی که مباح باشد بتفصیلی که در مکان نماز ذکر شد مسئله هرگاه از روی اجبار یا علم بغصبی نداشتن یا فراموشی نماز کرد در لباس غصبی نماز او صحیح است بلی اگر عرفاً کرایه داشته باشد ضامن است مسئله جایز است نماز خواندن در لباسهائیکه از جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیر آن باشد و هم چنین جایز است اگر از پوست حیوان ماکول اللحم باشد یا تذکیه نمودن هرچند دباغی

نشده باشد و هم چنین جایز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کرک و موی حیوان ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده باشد و یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن واجب است شستن موضعی که رسیده است ببدن مرده با رطوبت مسئله اگر لباس مصلی حریر محض باشد از برای مردان حرام و مبطل نماز است اگرچه ساتر عورت نباشد مثل بند زیر جامه و غیر آن علی الاحوط و اما از برای زنان مباح و جایز است چه در نماز و چه در غیر نماز و ممزوج با آنچه نماز با آن صحیح باشد هرچند ممزوج ده یک باشد بلکه مادامیکه مضمحل نشود بنحویکه بنامند او را حریر جایز است از برای مردان نیز مسئله نماز در لباسی که مشکوک است بودن آن از پشم یا کرک غیر ماکول اللحم از قبیل ماهوت و مثل آن ضرر ندارد انشاء الله مسئله رخت مصلی طلاباف باشد از برای مردان جایز نیست بلکه نماز باطل است اگرچه ساتر عورت هم نباشد و از برای زنان مباح و جایز است مسئله انگشتر طلا در دست نمودن مرد حرام است ولی حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه دار باشد و چه غیر سکه دار در صورتی که عرفاً تزیین نباشد نسبت بمردان مسئله حمل متنجس در نماز در صورتی که قابل ستر نباشد ضرر ندارد مثل چیزی که ستر عورت نتوان نمود و نجس یا متنجس باشد به پیچید و در جیب یا بغل گذارند در حال نماز احوط اجتناب است هرگاه زنی جز لباس نجس پوشیدن چاره ندارد در نماز اگر ناظر محرمی حاضر باشد با همان لباس نماز کند و اگر ممکن است تطهیر و ناظر محرم هم نباشد تطهیر لباس را نماید و نماز را بخواند مسئله اگر زنی بغیر لباس غصبی لباس ندارد و ناظر محرم نیز حاضر نباشد در این لباس جایز نیست نماز بخواند مسئله اجزاء حرام گوشت مثل موی گربه و غیره در نماز حملش جایز نیست و نماز با او باطل است مسئله اجزاء انسان مثل موی

ودندان همراه مصلّی باشد نمازش صحیح است اگرچه از غیر باشد مسئله هرگاه
نجاست در لباس باشد و فراموش کرده باشد تا نماز تمام شود اعاده یا قضا کند
واگر در بین نماز بخاطرش آمد قطع کند نماز را در وسعت وقت واگر وقت تنگ
باشد از خود دور کند والّا بهمان حالت نماز را تمام کند واحوط و اولی قضاء
آنست مسئله فرش زیر مریض حکم لحاف رویش را ندارد که باید پاک باشد
از برای نماز مسئله هرگاه مال خمس نداده از عین آن مال لباس بخرند و بپوشند
و نماز کنند غصبیست و نمازشان باطل است مسئله هرگاه شخص بداند که
یک نخ غصبی در جامه اش هست و نماز کند نمازش باطل است مسئله موی
اسب و الاغ و قاطر همراه نمازگذار باشد نمازش صحیح است مسئله شخص
در بین نماز مثلاً فضلهٔ شب پره در مسجد دید نماز را تمام کند و آن را بیرون برد
ضرر ندارد مسئله بوم غیکه نمیداند از حلال گوشت است یا حرام گوشت با
آن نماز گذارد بعید نیست که جایز باشد اگرچه احوط اجتناب است مطلب

پانزدهم در اذان و اقامه است

بدانکه اذان چهار تکبیر است بلفظ اَللهُ اَکْبَرُ و دو شهادت توحید بلفظ اَشْهَدُ
اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله
و شش حَیَّ عَلیٰ دو بار بلفظ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوةِ و دو بار بلفظ حَیَّ عَلیٰ
الفلاح و دو بار بلفظ حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ و دو تکبیر مانند پیش و دو
تهلیل بلفظ لا اِلٰهَ اِلَّا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ
السَّلامُ جزء اذان نیست ولکن بقصد رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر
حضرت رسول الله صلّی الله عَلَیْهِ وَآلِه خوب است واگر بقصد جزئیت بگوید
حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر است و در آخر

آن

آن یک تهلیل است و زیاد باید کرد بعد از حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ الْعَمَلِ دو قَدْ قامَتِ الصَّلٰوةِ
پس فصول اذان هیجده است و فصول اقامه هفده و اولی عدم ترک اقامه است در
غیر موارد سقوط و احوط ترک نمودن اذان و اکتفا نمودن باقامه است در مواضع
چند مثل اذان نماز عصر روز جمعه خصوصاً هرگاه جمع کند ما بین فریضتین
وهمچنین اذان عصر روز عرفه از کسیکه در عرفات باشد و همچنین از نماز
عشاء کسیکه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و مثل اینمواضع است
بنابر اقوی سقوط اذان و اقامه کسیکه وارد شود در مسجدیکه نماز جماعت بکنند
و امام فارغ شده باشد هرچند از اهل جماعت باقی مانده باشد در تعقیب و
لیکن سقوط در غیر مسجد معلوم نیست بلکه هرگاه اراده جماعت کردن نداشته
باشد نیز ساقط است مسئله هرگاه مصلّی اذان و اقامه را فراموش کند و
داخل در نماز شود اگر پیش از رکوع رکعت اوّل متذکر شد جایز است نماز را
قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و نماز را از سر بگیرد و بهتر قطع نکردن است
مسئله هرگاه کسی وارد مسجد شد که نماز جماعت بگذارد دید که امام جماعت
از نماز فارغ شده و صف جماعت بهم خورده ولیکن بقدر دو نفر یا زیادتر از
اهل جماعت باقی هستند بر چنین کس گفتن اذان و اقامه بقصد رجاء جایز است

مطلب شانزدهم در مقارنات نماز است

بدانکه مقارنات نماز یازده چیز است اوّل نیّت و حقیقت آن و آنچه معتبر است
در آن از قصد و تعیین نمودن در آنچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در
مبحث وضو و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و
قضاء در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر اینها ضرور نیست و وقت
نیّت از اوّل نماز است و حاصل میشود باینکه در حین شروع تکبیرة الاحرام با

نیت

نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا آخر نماز و واجب است نیت در
جمیع نمازهای واجبی و شرط است در همه نمازها دوم قیام است و واجب است
ایستادن در نماز واجب خواه در یومیه باشد خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام
و قیام متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن برکوع میرود و در حال
قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد و اما در حال تکبیرة
الاحرام و قیام متصل برکوع هر دو رکنست و مراد برکن چیزیست که ترک کردن
آن باطل کند نماز را هر چند سهواً باشد **مسئله** قیام یعنی ایستادن بر
روی دو پا در حال اختیار و باید پاها را آنقدر دور نگذارد که بیرون رود از
صورت قیام و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام **مسئله** اگر
عاجز شد از ایستادن تکبیر کند و اگر ممکن نشد و عاجز شد بنشیند و اگر از نشستن
عاجز شد نشسته تکبیر کند و اگر از آن هم عاجز شد بخوابد بدست راست رو بقبله
و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بدست چپ و اگر از آنهم عاجز شد بخوابد بر پشت و
پاها رو بقبله باشد و اگر احوالش بهتر شد بعکس مذکور بر گردد و اگر کوتاهی کند
نمازش باطل است **سوم** تکبیرة الاحرام بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام و آن رکن نماز
است و باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و معتبر است در
آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح پس اگر شروع بتکبیر کند و تمام نشده
داخل رکوع بشود ماموم یا غیر او یا در بین برخواستن بگوید نماز او باطل است و واجب است
تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بد و همزه قطع چه بجهر بگوید چه باخفات
مسئله هرگاه تکبیری گفت و شک نمود که تکبیرة الاحرام است یا تکبیر پیش از رکوع
باید تکبیرة الاحرام قرار دهد **مسئله** هرگاه تکبیری گفت و شک میکند که این
تکبیر پیش از رکوع بود یا تکبیر بعد از رکوع بنا بتکبیر پیش از رکوع بگذارد **چهارم**

قرائت است و واجب است در رکعت اول و دوم از فرایض خواندن فاتحة الکتاب و یک سوره تمام
پس از آن و جایز است اکتفا کردن بحمد تنها در حال مرض و تعجیل بجهة امر مهمی و واجب
است اسقاط سوره با تنگی وقت و خوف و شبه این دو از مقامات ضرورت و هرگاه
عمداً مقدم بدارد سوره را بر حمد نماز باطل میشود بنا بر اصح اگر اکتفا بآن نماید و اعاده
سوره را ننماید و الا احوط اتمام و اعاده است **مسئله** حمد رکن نماز نیست
بلکه واجب است در نماز واجب و جزء است در همه نمازها چه در نماز واجب و چه
در نماز سنت و جزئیت آن در حال التفات است **مسئله** اگر حمد را فراموش کرد
نماز باطل نمیشود و لکن اگر هنوز داخل رکوع نشده بخاطرش آمد پیش از سوره باشد
یا بعد از سوره حمد را بخواند و سوره را بعد از آن اعاده نماید و اگر داخل رکوع شده
باشد و بخاطرش آمد اعاده حمد بر او نیست و اگر بعد از سوره باشد دو سجده سهو
بجهة زیادتی سوره بجا بیاورد احتیاطاً یعنی اگر بعد از سوره بخاطرش آمد که حمد را
نخوانده حمد را بخواند با سوره و بجهة زیادتی سوره دو سجده سهو بجا بیاورد و اگر بعد
از رکوع باشد دو سجده سهو بجهة فراموشی حمد بجا آورد **مسئله** اگر شک کند
در خواندن حمد و سوره بعد از داخل شدن در رکوع این شک اعتبار ندارد
مسئله هرگاه شک در خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره کند اعتبار
بر این شک نیست بلکه اگر شک در آیه بعد از داخل شدن در آیه باشد نیز اعتباری
ندارد **مسئله** واجب است رعایت مخارج و رعایت حرکات اعرابیه و بنائیه و تشدید
و سکون لازم و بعضی مراعات مد واجب را که مد متصل باشد واجب دانسته اند
و لیکن دلیل واضح بر وجوب مد مطلقا نیست ولی احتیاط در مد واجب ترک
نشود و حفظ ترتیب ما بین آیات و کلمات و حروف و موالات ما بین اینها واجب
است **مسئله** در وقف بحرکت احتیاط ترک نشود و در وصل بسکون اولی

ترک است **مسئله** تنوین ونون ساکنه اگر بحروف یرملون برسد احتیاط بر ادغا
ادغام آن ترک نشود **مسئله** در رکعت سوم وچهارم مخیر است در خواندن حمد
وتسبیح اربعه وافضل تسبیح اربعه خواندن است چه از برای امام وچه از برای مأموم
وچه از برای منفرد **مسئله** تسبیح اربع یکمرتبه خواندن کافی است علی الاقوی
مسئله چهار سوره عزیمه را در نماز خواندن جایز نیست بلکه حرام است سوم
واجب است از برای مردان در نماز صبح ودر رکعت اول ودوم نماز مغرب وعشاء
جهر خواندن در قرائت ودر نماز ظهر وعصر اخفات نمودن واز برای زنان در نماز
جهریه مخیر است ودر نماز اخفاتیه متعین است اخفات نمودن واین در وقتی است
که نامحرم صوت او را نشنود والا متعین است اخفات مطلقا **پنجم** رکوع است واجب است در هر رکعت
از فرایض یومیه یک رکوع وان رکن است وزیاد کردن وکم نمودن ان عمداً یا سهواً
باطل میشود نماز مگر در جماعت که زیادتی در ان بنحویکه خواهد آمد مبطل ان
نیست ولازم است خم شدن در ان بنحو متعارف تا بحدیکه هرگاه دستهای او موافق
حال او باشد برسد بزانوهای او واحوط رسیدن کف دست اوست **مسئله** هرگاه
کسی رکوع را فراموش کرد ورفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده متذکر شد برگردد قیاما
وبرود برکوع وذکر رکوع را بگوید صحیح است وبهتر احتیاط در اعاده نماز است
مسئله هرگاه بقصد رکوع خم شد وفراموش کرد رکوع را و
رفت بسجده پیشانیش بمهر نرسیده بیادش افتاد اگر از اول بقصد رکوع
خم شده باشد وبحد رکوع برسد این صورت داخل نسیان طمأنینه وذکر است
وظاهر نسیان رکوع در وقتیست که در حال قیام بقصد رفتن بسجود برود یا
نرسیده بحد رکوع بقصد رفتن بسجده بود که در هر دو صورت ظاهر اینست که برخیزد
قائما ورکوع را بجا بیاورد ودر صورت ثانی احتیاطاً نماز را اعاده کند **مسئله**

ذکر رکوع واجب است وکفایت میکند یکمرتبه گفتن ذکر کبیر که آن گفتن سُبْحَانَ
رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ است یا ذکر صغیر سه مرتبه سُبْحَانَ اللهِ ودر حال ضرورت کفایت
میکند یکمرتبه ومستحب است طاق خواندن او که عبارت از سه مرتبه یا پنج مرتبه
یا هفت مرتبه باشد **ششم** سجود است وآن واجب است در هر رکعتی از نماز واجب
دو سجده واگر ترک شود دو سجده در یک رکعت باطل میشود نماز خواه بعمد باشد یا سهو یا
با جهل وهمچنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند با هم در نماز عمداً یا سهواً
وکم کردن یک سجده یا زیاد کردن ان مبطل نیست بنا بر اصح مگر آنکه از روی عمد باشد
مسئله سجود محقق میشود بخم شدن وگذاشتن پیشانی بر زمین بر وجهیکه عرفاً
سجده گفته شود وکفایت میکند رسیدن مقدار درهم از پیشانی بما یصح السجود علیه
مسئله حد پیشانی بحسب طول از رستنگاه موی سر است تا سر دماغ وابروها
وبحسب عرض ما بین جبینین است **مسئله** چیزهائیکه در سجده معتبر است هفت
چیز است اول گذاشتن شکم دستها وزانوها ودو انگشت بزرگ پاها از طرفیکه
طول قدم با آن منتهی میشود علی الاحوط با گذاشتن پیشانی بر زمین وبا اخلال به
یکی از این هفت موضع عمداً باطل میشود بخلاف صورت سهو یا فراموشی یا نخوان در غیر جبهه
مسئله هرگاه عاجز از گذاشتن شکم دستها بر زمین شد باید پشت دستها را
بدل از شکم قرار دهد وبا عجز از ان هر جا بکف دست نزدیکتر است آن را بگذارد
والا الاقرب فالاقرب **دوم** ذکر است وهرگاه اختیار تسبیح کبری نماید واو
سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی وَبِحَمْدِهِ است کافیست واگر تسبیح صغری را اختیار نمود سه
دفعه سُبْحَانَ اللهِ مجزیست ومستحب است بطاق ختم نماید هرگاه متعدد گفت بنحویکه
در ذکر رکوع گذشت **سوم** طمأنینه وآرام گرفتن بقدر ذکر واجب **چهارم**
بودن هفت عضو مذکور بر زمین وشبه آن قبل از شروع در ذکر تا فراغ از

ذکر پنجم برداشتن سر از سجدهٔ اولی و نشستن بر حالت اعتدال و اطمینان چنانچه
در سر برداشتن از ذکر رکوع ذکر شد ششم آنکه خم شود از برای سجود تا بجد یکه
محل پیشانی مساوی با محل ایستادن باشد هفتم گذاشتن پیشانی بر چیزی که
سجده بر او صحیح است **مسئله** در سجده پست و بلند بودن بقدر یک آجر که چهار
انگشت مضموم باشد مضر نیست **مسئله** اگر کسی عاجز شود از سجده کردن
باید خم شود بقدری که بتواند و محل سجود را بلند میکند بقدری که بتواند در پست تر
از آن سجده نماید و اگر هیچ نتواند خم شود بجای آن بسر اشاره میکند و اگر نتواند بسر
اشاره کند بدو چشم اشاره و اگر آنهم نشود بیک چشم اشاره و واجبست برداشتن
چیزی را که بر آن سجده کند **مسئله** چیزی که صحیح است سجده کردن بر او زمین است
و هرچه از زمین میروید مگر آنچیزهائی که انسان میخورد و میپوشد و کاغذ است
اگر از حریر باشد چه رنگدار باشد چه بیرنگ و احوط ترک ماخوذ از حریر است هم
صحیح است سجده کردن بر شانهٔ ابنوس اگرچه کنده باشد **مسئله** بر تنباکو و تون
سجده کردن جایز است **مسئله** سجده کردن بر گردو و فندق و بادام و هستهٔ زردالو
جایز نیست و بر پوست آنها بعد از جدا شدن از مغز جایز است **مسئله** جایز
است سجده کردن بر نخالهٔ گندم و جو و پوست برنج **مسئله** جایز است سجده
بر جسته خرما و برگ درخت و پوست آن و سعف خرما **مسئله** باکی نیست
سجده کردن بر برگ انگور بعد از خشک شدن ولیکن قبل از آن مشکل است **مسئله**
سجده بر میوهٔ غیر ماکول مثل حنظل جایز است **مسئله** معتبر است در آنچه
بر آن سجده میکند چیزی باشد که جبهه بر آن قرار گیرد پس سجده بر گل و خاک نرم
که پیشانی بر آن قرار نگیرد صحیح نیست بخلاف آنکه قرار گیرد که ضرر ندارد ولی
اگر از گل یا خاک چیزی بر پیشانی بچسبد باید برای سجدهٔ بعد ازاله کند **مسئله**

سجده بر زمین افضل است از سجده بر نباتات و کاغذ و در نیست که خاک بهتر از سنگ
باشد و از همه چیز افضل سجده بر تربت حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء است
زیرا که هفت حجاب را میشکافد و تا زمین هفتم را نورانی میکند **مسئله** اگر
در اثنای نماز چیزی که بر آن سجده صحیح باشد گم کند در وسعت وقت جایز است نما
را قطع کند و در تنگی وقت بر پیراهن خود که از پنبه یا کتان است سجده کند و الا بر
پشت دست و بعد از آن بر معادن **هفتم** تشهد است و آن واجبست
اما رکن نیست در رکعت دوم از هر نمازی بعد از سجدهٔ اخیره و در رکعت سوم از
مغرب و رکعت چهارم از عشاء و ظهر و عصر و کیفیت آن گفتن شهادتین و صلوا
فرستادن بر محمد و آل او است و ظاهر آنست که متعین است که باین نحو بگوید
اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و غیر از این مجزی نیست و واجبست نشستن بقدر
ذکر واجب و همچنین است قرار گرفتن در حال ذکر و واجبست در ذکر محافظت
عربیه **مسئله** هرگاه فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از
داخل شدن در رکوع واجبست برگردد و بنشیند و تشهد را بجا آورد و برخیزد
و نماز را تمام کند و از برای قیام بیجا دو سجدهٔ سهو احتیاطاً بجا آورد و همچنین هرگا
قرائت خوانده باشد یا تسبیحا **مسئله** هرگاه بعد از داخل شدن در رکوع به
خاطرش آید که تشهد را نخوانده نماز را تمام کند و بعد از نماز واجبست قضاء
تشهد را بخواند و دو سجدهٔ سهو واجب بیاورد **مسئله** اگر پیش از سلام
متذکر شد که تشهد آخر را نخوانده باید برگردد و تشهد را بخواند و نماز را تمام کند
مسئله اگر بعد از سلام بخاطرش آمد که تشهد آخر را نخوانده آن را بخواند
نه بقصد اداء و قضاء و سلام را هم بگوید و دو سجدهٔ سهو واجب هم بجا آورد

اگر منافی که عمداً و سهواً نماز را باطل میکند بجا نیاورده باشد **مسئله** اگر دو
سجده را در رکعت آخر فراموش کرد و سلام نماز را داد و بعد بخاطرش آمد که دو سجده
را نکرده برگردد و دو سجده را بجا آورد و تشهد را بخواند و سلام نماز را بدهد و دو
سجدهٔ سهو واجب بجهة سلام بیجا و دو تا بجهة تشهد بجا آورد اگر منافی عمدی و
سهوی سر نزده باشد و احوط بعد از آن اعادهٔ نماز است **مسئله** هرگاه در
رکعت آخر یکسجده را فراموش کرد و سلام نماز را داد سجده را بجا آورد نه بقصد اداء و قضا
و نماز را تمام نماید و دو سجدهٔ سهو واجب بلکه چهار سجده کند **هشتم** سلام است
و آن از جمله اجزاء واجب نماز است بیرون میرود شخص بآن از نماز و کفایت میکند بدان گفتن
اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلیٰ عِبادِ اللهِ الصّالِحِینَ یا اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ و واجب نیست اَلسَّلامُ
عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ بلی مستحب است و از توابع تشهد دوم است
و بآن از نماز بیرون نمیرود و بهتر محافظت بر آن است اگرچه ترک آن موجب بطلان نیست
اگرچه عمداً باشد و احتیاطاً در اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ ختم کند وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ را و
ترک نکند و معتبر نیست در بیرون رفتن از نماز قصد خروج در وقت سلام دادن
بلکه با وجود نیت خلاف و قصد بیرون نرفتن از نماز خارج از آن میشود اگرچه بهتر
در اینحال اعادهٔ نماز است **نهم** ترتیب است و واجب است در نماز مابین افعال و اجزاء
آن و با عمل آوردن چیزی از آن در غیر محل عمداً باطل میشود و اما سهواً پس اگر در ارکان
است یعنی رکنی را بر رکن سابق مقدم داشته باشد نیز موجب بطلان نماز میشود و در غیر
آن چون اتیان برکوع پیش از اتیان بقرائت و همچنین در اجزاء غیر رکن بعضی نسبت
بعض دیگر مبطل نیست و با امکان رعایت ترتیب در آنها در صورت داخل نشدن
در رکنی از ارکان واجب است عود بسوی سابق و با ترتیب عمل آورد عملش صحیح است
دهم موالات است و آن واجب است در افعال نماز بمعنی پی در پی بودن

آنها بانکه شکل که محو صورت نماید نشود و همچنین واجب است در تکبیر موالات میان کلمات
آن و همین حکم در قرائت و اذکار و تسبیحات جاری است نسبت بکلمات و آیات و حروف
و با بقاء محل اعاده مینماید آنرا یا کلمه را که رعایت موالات در آن نکرده و با فوات محل
هرگاه ترک موالات از روی عمد بوده نماز باطل است و الا صحیح است بشرط آنکه موالات
در نماز فوت نشده باشد یعنی عرفاً نگویند بجهة بیموالاتی محو صورت نماز شد **یازدهم**
ذکر است و اعتبار آن است از اذکار رکوع و سجود و تسبیحات اربعه چنانچه پیش گذشت
مسئله بدانکه قنوت مستحب مؤکد است در هر یک از فرایض یومیه چه در صلوة جهریه
باشد و چه در اخفاتیه و بهتر ترک نکردن آن است و محل آن پیش از رکوع رکعت ثانیه
است بنا بر اصح بعد از فراغ از قرائت **مسئله** اگر فراموش کرد قنوت را و در وقت رفتن برکوع
و در رکوع بیادش آمد بعد از رکوع و قبل از سجده بجا میاورد و اگر در اینوقت متذکر شد
بعد از فراغ از نماز بجا آورد اگرچه زمانش هم طول بکشد **مسئله** هرگاه عمداً کسی
قنوت را ترک نمود جایز نیست در غیر محل بجا آورد و آنچه مذکور شد در غیر نماز جمعه
بود اما در نماز جمعه پس مستحب است دو قنوت یکی پیش از رکوع رکعت اولی و یکی بعد
از رکوع رکعت دوم **مسئله** مستحب است قنوت در هر نافله و مؤکد است در نافلهٔ
وتر **مسئله** در قنوت معتبر نیست قول مخصوص بلکه کفایت میکند آنچه اختیار
میکند از ذکر و دعا **مسئله** جایز است در قنوت گفتن بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ و سُبْحانَ
اللهِ یا لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ چه تعجیل در اتمام صلوة داشته باشد یا نه و بهتر متابعت
ادعیهٔ ماثوره و ادعیه قرآنیه و کلمات فرج است خصوص در نماز جمعه و وتر
مسئله سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ از کلمات فرج بودنش معلوم نیست و احوط خواندن
آن است بقصد قرآنیت **مسئله** در قنوت و غیر قنوت از سایر افعال نماز
دعا کردن بفارسی مشکل است و همچنین است مغلوط المادّه ٭

مطلب هفدهم در تعقیبات است

مسئله تعقیب مشغول بودن بعد از نماز است بدعا یا ذکر یا تلاوت یا غیر اینها از افعال حسنه و تعقیب نماز از سنن اکیده است و منافع دینیه و دنیویه آن بسیار است و در روایت است که کسیکه مشغول تعقیب باشد گویا در نماز است و مرویست که اثر تعقیب در رزق بیشتر است از مسافرت ببلاد و پیمودن طرف و ظاهر استحباب تعقیب است بعد از نوافل نیز اگرچه تاکید آن بعد از فرایض بیشتر است و معتبر است در تعقیب آنکه متصل باجزاء نماز باشد و ظاهر آنستکه تعقیب صدق نکند بر مجرد نشستن بعد از نماز بدون دعا و بر دعا خواندن بدون جلوس مگر برای مسافر و مضطر و اولی در تعقیب آنست که در جای نماز رو بقبله و با طهارت باشد و مخیر نیست در اذکار و ادعیه غیر آن اگرچه افضل است چنانچه افضل اشتغال باد عیه ماثوره است که در کتب علماء مذکور است و پاره انها از باب تیمن ذکر میشود اول گفتن سه مرتبه الله اکبر بعد از سلام در حالتی که دستها را بلند کند دوم تسبیح حضرت فاطمه سلام الله علیها و بفرموده جمله از علماء رضوان الله علیهم آن افضل تعقیبات است و اگر چیزی از آن افضل بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن را هدیه حضرت فاطمه طاهره مقرره میفرمود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود تسبیح فاطمه هر روز عقب هر نماز نزد من دوستتر است از آنکه هر روز هزار رکعت نماز کنم و ظاهر استحباب آنست در غیر حال تعقیب نیز بلکه مستحب نفسی است بلی در تعقیب و وقت خوابیدن برای رفع خوابهای بد دیدن موکد است چنانچه ظاهر عدم اختصاص آنست بتعقیب فرایض و کیفیت آن سی و چهار مرتبه الله اکبر بعد از آن سی و سه مرتبه الحمد لله بعد از آن سی و سه مرتبه سبحان الله مسئله مستحب است که تسبیح از تربت مقدس حضرت امام حسین علیه السلام باشد و در خبر است خود آن سبحه تسبیح میکند بدست مرد بدون آنکه او تسبیح گوید * سوم

لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر چهارم اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک پنجم اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها ششم قرائت سوره حمد و آیة الکرسی هفتم پیش از آنکه پاها خود را حرکت دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه و همچنین سنت است که بعد از هر نماز فریضه سوره قل هو الله احد خواندن و ایضا سنت است بعد از نماز صبح و مغرب در هر یک هفت مرتبه بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که باعث رفع هفتاد نوع از بلاها میشود که پستتر انها برص و دیوانگیست و اگر از اشقیاء باشد محو میشود از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعداء مسئله بعد از نماز صبح مستحبست بنشیند در جای نماز خود تا طلوع آفتاب مشغول بذکر خدا باشد مسئله دعا خواندن بعد از نماز فریضه افضل است از نماز نافله .

مطلب هیجدهم در نماز آیات است

بدانکه سبب نماز آیات گرفتن آفتاب و ماه است چه تمام قرص آنها گرفته شود و چه بعض آنها از آن خوف حاصل بشود یا نه و کذلک زلزله و بادهای سرخ و سیاه بر نحو غیر معتاد و تاریکی شدید و صاعقه و علامات مخوفه که در آسمان ظاهر میشود یا در زمین چون فرو رفتن آن و مدار در خوف بر اغلب ناس است و برنشدن نادری از ایشان مناط حکم نیست و لکن در زلزله خوف شرط نیست مسئله وقت اداء کسوف و خسوف از اول گرفتن قرص تا تمام انجلاء است بنا بر احوط

وهم چنین نماز هر آیتیکه وقت آن وسعت نماز را داشته باشد پس وقت اداء آن نماز عبارت است از آن وقت واحوط در خوف وکسوف آنست که پیش از شروع در انجلاء بنیت قربت اداء نماید وبعد از شروع در انجلاء وقبل از تمام انجلاء نیت قربت مطلقه نماید واگر مقدار یک رکعت از وقت را درک نماید نماز او اداء است چنانچه در یومیه گذشت امّا اگر آیه بنوعی باشد که وقت آن وسعت نماز را نداشته باشد مثل زلزله که در اغلب اوقات بر این وجه است ومثل صیحه ورعد وبرق شدید پس واجب است که مقارن آن شروع در نماز کند واگر عصیان نمود ومقارن آن بجا نیاورد باید در غیر آن وقت بجا آورد وتا آخر عمر اداء است مسئلة نماز آیات دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع ودو سجود وتفصیل اینست که تکبیرة الاحرام بگوید حمد وسوره را بخواند وبعد برود برکوع وذکر رکوع را بگوید بعد راست شود وحمد وسوره بخواند وبرود برکوع ذکر رکوع را بگوید وبعد راست شود وحمد وسوره بخواند وبرود برکوع وراست شود حمد وسوره را بخواند وبرود برکوع وراست شود وحمد وسوره را بخواند برود برکوع وراست شود برود بسجود وهر دو سجده را بجا آورد وراست شود وشروع برکعت دوم کند وهم چنانکه در رکعت اول مذکور شد رکعت دوم را بجا آورد وبعد تشهد بخواند وسلام بدهد مثل سایر نمازهای یومیه واین طریق افضل واحوط است وجایز است تقسیم کردن یک سوره بر پنج رکوع در اینصورت اعاده حمد نمیخواهد بلکه اکتفا میکند بقرائت حمد در رکعت اولی وثانیه قبل از سوره مسئله نماز آیات پنج قنوت دارد وقنوت آن در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم ویکی پیش از رکوع چهارم ودر رکعت دوم سه قنوت دارد یکی پیش از رکوع اول ویکی پیش از رکوع سیم ویکی پیش از رکوع پنجم واین قنوتها مستحب است وواجب نیست وهم چنین مستحب است پیش از

هر رکوع وبعد از آن تکبیر گفتن وهم چنین مستحب است سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ گفتن بعد از رکوع پنجم در رکعت اول وبعد از رکوع پنجم در رکعت دوم مسئلة فرقی نیست در شکیات وسهویات میان نماز آیات ویومیه وهر چه در آنجا معتبر است در اینجا هم معتبر است مگر در رکوعات مثل آنکه شک کند که آیا چهار رکوع کرده ام یا پنج یا بیشتر بنا بر اقل میگذارد ونماز او صحیح است مسئله مبطلات نماز ده چیز است اوّل حدث مطلقا وآن در هر وقتیکه واقع شود نماز را باطل میکند اگر چه در میم آخر سلام باشد چه بعمد وچه بفراموشی مگر در مواضعی که ذکر آنها گذشت از مسئله مبطون ومسلوس ومستحاضه مسئلة حدث اصغر که واقع شد وغسل را باطل کرد دوباره باعث غسل نمیشود ولکن وضو باید بگیرد بجهة نماز وهر چه مشروط بطهارت است دوم تکتّف است علی الاحوط یعنی گذاشتن یکی از دو دست بر دیگری بنحویکه عامه میکنند خواه در زیر ناف ویا در بالای آن در حال اختیار نه در حال تقیه سوم التفات کردن بتمام بدن است بطرف پشت سر یا بجانب یمین یا یسار بلکه بحدّی که ما بین یمین ویسار نیز اگر بنحوی باشد که بیرون برود بسبب آن از استقبال پس جمیع اقسام مذکوره مبطل نماز است چه در حال اشتغال بذکر وچه در حال غیر اشتغال بذکر ودر التفات بروی تنها بطرف پشت سر مطلقا اشکال است اگر چه احوط بطلان است مسئلة هرگاه کسی سهواً التفات کند از قبله بقدریکه برسد بنقطه مشرق یا مغرب نمازش صحیح است هر چند بتمام بدن باشد در صورتیکه از ما بین مشرق ومغرب بخارج نشود هر چند تجاوز کند از مقداریکه جایز است در حال اختیار چهارم تکلم کردن است عمداً هر چند بدو حرف مهمله باشد وامّا سهواً پس مبطل نیست ولی دو سجده سهو بجا آورد چنانچه در محل خود میاید هر چند بگمان بیرون رفتن از نماز باشد یعنی چنین خیال کند که از نماز بیرون رفته است مسئلة

در نماز تنحنح کردن یا نفخ کردن یا ناله کردن یا آه کشیدن یا نحو اینها ضرر ندارد وآنکه ذکر
شد در تکلم بکلام مراد مبین بود امّا قرائت قرآن ودعا ومناجات وامثال اینها پس
خواندن وگفتن اینها ضرر ندارد مگر آنکه بر وجه محرم باشد مثل آنکه دعا بر مومنان
کند ظلماً یا آنکه آیه سجده را تلاوت نماید خواندن دو سوره در رکعت واحد صحیح است هر
چند کراهت دارد مسئله اگر کسی در اثناء نماز بر مصلی سلام کند بقصد تحیت
جایز است از برای مصلی ردّ آن بلکه واجب است اگرچه سلام بغیر از صیغه قرآنیه
باشد مسئله اگر ترک کند جواب سلام را نماز او صحیح است اگر با بقاء محل جواب مشغول
بذکر یا قرائتی شده باشد اگرچه اقوی صحت نماز است مطلقا ولکن گناه کار است
وهرگاه آیه قرآنی مثل سلام علیکم طبتم مثلاً بقصد حکایت قرآن باشد و بالتبع مقصود
ردّ تحیت باشد ظاهراً ضرر ندارد هرچند مثل صیغه سلام نباشد و بهتر مراعات
مثلیت در تعریف وتنکیر وافراد وجمع است در صیغ اربعه که عبارت از سَلامٌ
عَلَیْکُمْ وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَالسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَسَلامٌ عَلَیْکَ است پنجم قهقهه کردن
است اگرچه از روی اختیار نباشد علی الاحوط وآن خنده ایست که مشتمل بر آواز
ومدّ وترجیع باشد واحوط اجرای احکام بطلان بر مطلق آواز است وتبسم که آنرا
لبخنده گویند مبطل نیست اگرچه عمداً باشد ششم گریستن با آواز است بجهة
امر دنیوی خواه از جهة فوت آن باشد یا از جهة طلب آن لیکن هرگاه سهواً باشد
موجب فساد نمی گردد ودر گریستن بی آواز احتیاط لازم مراعات اعاده آن نماز است
وگریستن برامر اخروی اگرچه با آواز باشد مبطل نیست وکسیکه باختیار شود در گریستن
امر دنیوی عمل او باطل است علی الاحوط هفتم فعل کثیر یا قلیل است که صورت
نماز را برهم زند هشتم خوردن وآشامیدن است اگرچه قلیل باشد وفرو بردن
چیزی که در دهن است ضرر ندارد ومستثنی است از این حکم آب خوردن در نماز

وتر از برای کسیکه تشنه باشد وقصد روزه هم کرده باشد وبترسد از آنکه صبح داخل شود
وباید میان محل نماز گذار وروی آب بقدر دو گام یا سه گام بیشتر نباشد واتیان به
منافیات دیگر ننماید نهم گفتن آمین بعد از سوره فاتحة الکتاب عمداً یا اختیار
ولی در حال سهو واضطرار ضرر ندارد دهم شک در عدد رکعات نماز دو رکعتی یا
سه رکعتی یا در دو رکعت اوّل از نمازهای چهار رکعتی است وهم چنین باطل میکند
نماز را زیاد کردن جزئی یا کم کردن آن مطلب نوزدهم در شکیات است
بدانکه شکیات بر سه قسم است قسم اوّل اعتباری در آن نیست باین معنی که
اعتنائی بآن شک نباید نمود قسم دوّم در هر صورت بعد از فکر که در شک ماند باطل
است قسم سیّم صحیح است با شرایطیکه ذکر میشود مسئله آن شک
هائیکه اعتبار ندارد بر پنج نوع میباشد اوّل شک بعد از سلام است باین معنی که
سلام نماز صبح را مثلاً داد شک میکند که آیا یک رکعت کرده ام یا دو رکعت اعتنا
بچنین شکی نکند ونمازش صحیح است وهم چنین در سایر نمازها وعدم اعتناء
بشک بعد از فراغ از نماز در صورتیست که یکطرف شک صحیح باشد چنانچه در
مثال مذکور است والّا باطل است مثل اینکه بعد از فراغ از نماز صبح شک کند
که آن نماز یک رکعت شد یا سه رکعت در اینصورت آن نماز باطل است وواجب است
که آنرا اعاده کند دوّیم شک بعد از وقت یعنی وقت نماز ظهر یا عصر گذشته
داخل بوقت مغرب شده شک میکند که آیا نماز ظهر وعصر را کرده ام یا نه اعتبار
بشک او نیست وقرار بدهد که نماز را کرده ام سیّم شک بعد از محل مثل آنکه
حمد میخواند شک میکند که آیا تکبیرة الاحرام گفته ام یا نه بگوید که گفته ام و
همچنین در اثناء سوره خواندن شک میکند که حمد را خوانده ام یا نه بگوید خوانده ام
وهم چنین اگر از آیه یا به گذشت دیگر شک اعتبار ندارد وهمچنین در هر فعلی

که داخل بفعل دیگر شده حتی در مستحبات مثل قنوت چهارم شک کثیر الشک است واعتباری
بشک او نیست چه شک او در بین نماز باشد وچه در عدد رکعات وچه در افعال نماز
وچه شک در دو رکعت اول یا دو رکعت اخر ومدار در کثیر الشک نظر باهل عرفست
وواجب نیست بر کثیر الشک اینکه ضبط عمل خود نماید بریك یا چیز دیگر یا کسی را مراقب
افعال خود کند اگر چه بهتر اینست پنجم شک امام ومأموم است با ضبط وحفظ نمودن
دیگری بر وجه علم واگر بر وجه ظن باشد خالی از اشکال نیست واعتباری بشک ان
نیست بلکه هریك رجوع نماید بدیگری وعمل بمقتضای ان کند وکیفیت اطلاع
هریك از دیگری باشاره وقراین وامارات مناسب حال وذکر است مثل انکه سبحان
الله از برای اعلام بر سه رکعت بگوید واگر هریك یقین بر چیزی داشته باشد
یا گمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکند مسئلة ان شکها که در هر صورت
نماز را باطل میکند هشت قسم است اول شک در رکعات نماز دو رکعتی از نماز
ها واجب است مثل نماز صبح یا نماز مسافر یا نماز طواف وغیره مگر نماز احتیاط که ذکر
خواهد شد دوم شک در عدد رکعات نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب مثل انکه
شک کند در حال تسبیح اربع که ایا دو رکعت است یا سه رکعت احتیاط اینست که
فکر کند تا از صورت نماز گذار بیرون رود واگر هنوز بیرون رفته اگر عملش بد ورفته
برگردد وحمد وسوره را بخواند ونماز را اتمام کند نمازش صحیح است واگر عملش به
رفته تسبیح اربع را تمام کند وسلام نماز را بدهد واگر در شک بماند در هر صورت
که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین وخواه بعد از ان نمازش باطل است سیم
شک در نمازهای چهار رکعتی که پای یك در میان باشد ودر هر جا که شک اتفاق
افتاده ودر شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در نمازهای چهار
رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل انکه قنوت میخواند

شک میکند که ایا ابتدا دو رکعتیست یا سه رکعتی بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجا
نرفته وبحال شک باقی مانده نمازش باطل است خواه در رکوع باشد یا در قیام
یا بعد از رکوع وخواه در سجده اول باشد وخواه در سجده دوم ولیکن در سجده دوم
بعد از تمام شدن وبعد از رفع راس معامله شک نماید واعاده لازم نیست پنجم
شک دو وپنج یا زیادتر هر چند بعد از اکمال سجدتین باشد ششم شک مابین
سه وشش یا زیادتر هفتم شک مابین چهار وشش یا زیادتر هشتم شک
بین رکعات که دو طرف شک را نداند یا انکه نداند چند رکعت کرده مسئلة
شکوك صحیح در نمازهای چهار رکعتی نه صورت است اول شک بین دو وسه بعد از
اکمال سجدتین که باید بنا را بر سه گذارد ونماز را تمام کند وبعد از ان یك رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته بعمل اورد واحوط اختیار یك رکعت ایستاده است وترك نشود این
احتیاط دوم شک مابین سه وچهار در هر جا که باشد چه در قیام یا رکوع
یا سجود بنا را بر چهار گذارد وبعد از نماز دو رکعت نشسته یا یك رکعت ایستاده بعمل
اورد ودر این صورت احوط اختیار دو رکعت نشسته است سوم شک میانه
دو وچهار است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد وبعد از نماز دو رکعت
ایستاده بجا اورد چهارم شک میان دو وسه وچهار بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار گذارد — وبعد از نماز دو رکعت ایستاده بجا اورد وبعد دو
رکعت نشسته پنجم شک میان چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار
گذارد وبعد از نماز دو سجده سهو بجا اورد ششم شک میان چهار وپنج
است در حال قیام باید بنشیند وشک او بر میگردد بشک مابین سه و
چهار وبنا را بر چهار گذارد وبعد از تشهد وسلام دو رکعت نماز نشسته یا
یك رکعت ایستاده بجا اورد هفتم شک میان سه وپنج در حال قیام

که باید بنشیند و شک او برمیگردد بشک میان دو و چهار باید بنا را بر چهار گذارد و دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد هشتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام که باید بنشیند و شک او برمیگردد بشک ما بین دو و سه و چهار و بعد از اتمام نماز دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد و دو رکعت نشسته نهم شک ما بین پنج و شش در حال قیام باید بنشیند و شک او برمیگردد بشک میان چهار و پنج بنا را بر چهار گذارد و دو سجده سهو بجا آورد و برای هر کدام از قیام بیجا و قرائت و یا تسبیحات که گفته نیز دو سجده سهو بجا آورد و در چهار صورت اخیره احوط اعاده اصل نماز است و این احتیاط ترک نشود مسئله بدانکه جایز نیست بمجرد حصول شک عمل بمقتضای آن کند یا آنکه بطلان نماز یا بنا گذاردن بر طرفی بلکه باید لااقل قدری تأمل و فکر کند تا یقین یا ظن بطرفی حاصل شود یا آنکه شک مستقر شود بلکه در شکوک غیر صحیحه احوط آنست که آن قدر تأمل نماید که صورت نماز محو شود اگر چه اقوی جواز باطل کردن نماز است بعد از استقرار شک مسئله هرگاه شخص نماز ظهر و عصر را بجا آورد و بعد یقین نمود که یکی از اینها را سه رکعتی سلام داده ظاهر اینست که اگر یک نماز چهار رکعتی بجا آورد بقصد ما فی الذمة کافی باشد اگر منافی بعمل آمده باشد هر شخص نماز احتیاط را فراموش کرد و بعد از منافی بنماز مشغول شد در بین نماز ملتفت شد اگر محل عدول باقیست احتیاطاً عدول بنماز احتیاط کند و تمام کند نماز احتیاط را و اصل نمازش را اعاده کند مسئله شخص ترک کند یادگرفتن شکیات و سهویات را مثلاً که اگر رو دهد از برای او در نماز باعث این شود که نماز را قطع کند فاسق است مسئله شخص تکلیفش نشسته نماز کردن است اگر شک دو و سه و چهار کرد مثلاً نماز احتیاطش را اول دو رکعت نشسته بجا میاورد و بعد یک رکعت نشسته کفایت میکند مسئله سجده‌های سهو که

باید احتیاط بجا آورد بجا آوردنش بعد از سلام فوری است مسئله بدانکه در نماز احتیاط معتبر است جمیع آنچه در نماز یومیه معتبر است از شرایط پس از آنکه شرایط موجود باشد نیت کند و تکبیرة الاحرام گوید و سوره حمد بخواند و رکوع کند و دو سجده بجا آورد و تشهد و سلام گوید و اگر باید دو رکعت بعمل آورد تشهد و سلام را بعد از رکعت دوم بجا آورد و در نماز احتیاط اذان و اقامه و سوره و قنوت نیست و واجبست حمد را آهسته بخواند و لو در نماز جهری حتی بسم الله آن را بنا بر احوط و شرط نیست در نیت نماز احتیاط تلفظ کردن بلکه در اینجا تلفظ جایز نیست اگر چه در غیر این جایز است و هم چنین شرط نیست قصد وجوب و لکن احوط عدم ترکست و واجبست بجا آوردن آن را بعد از نماز و پیش از واقع شدن منافی نماز و اگر ترک کند نماز احتیاط را و نماز فریضه را که شک در آن نموده اعاده کند کفایت نخواهد کرد مسئله هرگاه شکی در نماز کرد و بنا بآن شک گذاشت و سلام نماز را داد خواست نماز احتیاط بکند نیت یک رکعت یا دو رکعت نموده بعد یقین کرد که اصل نمازش تمام بوده احتیاج بنماز احتیاط نیست و نمازش صحیح است و هم چنین اگر بفهمد کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط آن کسر را تمام کند اگر مبطلی هم که عمداً و سهواً مبطل باشد بعمل نیاورده باشد مسئله اگر عمل باحتیاط نمود و شک کرد که آیا نماز احتیاط با کم بودن اصل نماز موافق بوده یا نه نمازش صحیح است و اعتبار بچنین شکی نکند مسئله هرگاه در نماز احتیاط شک میکند که آیا یک رکعت یا دو رکعت بنا را بر صحت گذارد یعنی اگر یک رکعت باید بکند بگوید یک رکعت و اگر دو رکعت باید بکند بگوید دو رکعت مسئله در نماز احتیاط سهواً کلام بجا آورد اتفاق افتاد سجده سهو واجبست بلکه در جمیع منافیات و غیره که در اصل نماز مبتلا شد در اینهم مبتلا شد مسئله در نمازهای مستحبی اگر شک واقع شود در صورت باقی

ماندن شک مخیر است مابین اقل واکثر مثل آنکه شک کند که این یک رکعت یا دو رکعت
بهر کدام که بنا را گذاشت صحیح است ولی بنا را بر اقل گذارد بهتر است **مسئله** در نماز
مستحبی سلام بیجا یا کلام بیجا یا غیره اتفاق افتاد سجدهٔ سهو ندارد بلکه اگر تشهد فراموش
شده باشد یا سجده فراموش شده قضا ندارد **مسئله** اگر کسی شک کند در اثنا
نماز باینکه این نماز ظهر است یا عصر بنا را بظهر قرار دهد یعنی بقصد ظهر نماز را
تمام کند اگر نماز ظهر را نکرده باشد واگر نماز را بعنوان رجاء ظهریت تمام کند بهتر است
مسئله مظنه در اثناء نماز حکم یقین را دارد ولکن در افعال و اقوال محل اشکال
است **مسئله** هرگاه کسی شک کند بعد از اکمال سجدتین در میان دو و سه و
بنا را بر سه گذاشت و برخواست یک رکعت هم کرد چهار رکعت شد هنوز برکوع نرفته
مظنه اش بدو رفت باید رکعت را خراب کند و بنشیند بزمین و بنا را بر دو گذارد و
تشهد را بخواند و برخیزد و باقیمانده نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجدهٔ سهو برای قیام
بیجا و دو سجدهٔ سهو برای تسبیحات یا حمد که خوانده باشد بجا آورد بقصد احتیاط نه نیت
وجوب **مسئله** هرگاه در حال قیام شک کند مابین سه و چهار و بنا را بر چهار
گذاشت بعد یقین کرد که در رکعتی که برخواسته یکسجده نکرده در اینصورت نمازش باطل
است و باید برهم زند و از سر گیرد

مسئله سهویات بر چند قسم است

اول سهو در طهارت از حدث است مثل آنکه شروع در نماز نمود باعتقاد اینکه با وضو است
و در اثناء نماز متذکر شد که وضو نداشت نمازش باطل است و هم چنین است حال غسل
و تیمم **دوم** سهو در طهارت از خبث است باین معنی که عالم بود بنجاست ثوب یا بدن خود
و غافل شد از تطهیر قبل از شروع در نماز و در اثناء نماز یا بعد متذکر شد که بدن
یا لباسش نجس بوده نمازش باطل است **سوم** سهو در قبله است پس اگر در اثناء نماز

معلوم شد که آنچه از نماز ادا نموده پشت بقبله بوده یا اینکه بسوی یمین و یسار بوده نماز هم
اینست که نمازش باطل است **چهارم** سهو در مکان است باین معنی که در مکانی
شروع در نماز نمود باعتقاد اینکه مکان مباح است بعد در اثناء نماز مطلع شد که
مغصوب بوده باید نماز را قطع کند اگر ممکن نباشد منتقل شدن بمکان مباح بدون
منافی واستیناف نماز در مکان مباح لازم است مگر در صورتی که وقت مضیق باشد
پس آنچه که از نماز بعمل آورده صحیح است و بقیهٔ نماز را در حین خروج از آنمکان مغصوب
بعمل آورد اگر زیادتی نقصی بواسطهٔ نماز بعمل نیاید **پنجم** سهو در لباس است پس
اگر در اثناء نماز معلوم شد اینکه لباس آن از جنسی است که نماز در آن جایز نیست
و جاهل بود پس اگر نزع ممکنست بنحویکه موجب فعل منافی نشود نزع نماید و نماز را تمام کند
و در غیر مغصوب ترک نشود اعاده بعد از اتمام نماز احتیاط و اگر ممکن نمیشود نماز را
قطع کند و استیناف نماز را با لباس بی عیب نماید **مسئله** اگر کسی در نماز سهواً
چیزی کم کند یا زیاد کند بعد بخاطرش بیاید هرگاه رکنست و داخل در رکن دیگر شده
برگردد و او را بجا آورد و اگر داخل در رکن شده نمازش باطل است و همچنین در صورت
زیاد کردن رکن مطلقا و اگر غیر رکن باشد و محلش باقیست برگردد و او را بجا آورد
نمازش صحیح است و اگر از محلش گذشته است ضرر ندارد **مسئله** سجدهٔ سهو
واجب میشود بجهت کلام بیجا یا بگمان باهم رسانیدن اینکه از نماز بیرون رفته است
و سلام بیجا سهواً و تشهد فراموش شده و یکسجده فراموش شده بلکه بجهت هر
زیاده و نقیصه غیر از اجزاء مستحبه علی الاحوط و در شک چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین **مسئله** هرگاه در اثناء نماز تکلم بیجا یا سلام بیجا یا غیر اینها سهواً
متعدد اتفاق افتاد تعدد سجدهٔ سهو لازم است **مسئله** ترتیب در سجدهٔ سهو
نیست بترتیب اسباب آن بنا بر اقوی آنا ترتیب مابین سجدهٔ اجزاء فراموش شده از

رکعات احتیاطیه پس از این قرار است که سجدهٔ سهو را موخر از آنها بدارد و احوط تاخیر
اجزاء فراموش شده از رکعات احتیاطیه است اگرچه در فوات مفتقد باشد و اقوی
تخییر است و اقوی عدم وجوب تعیین اسباب سجود سهو است در وقت اتیان سجدهٔ سهو
مسئله کیفیت دو سجدهٔ سهو آنست که نیت کند که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل
آورده ام از زیادتی و کمی در نماز آن نمازی که واقع شده است قربة الی الله و احوط
آنکه قصد وجوب یاد نماید بر آنچه ذکر شد و برود بسجود و بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ یا بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى
اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
و سر بردارد و بنشیند و باز برود بسجده و ذکر مذکور را بخواند و بعد از سر برداشتن
از سجدهٔ دوم تشهد را تمام بخواند مثل تشهد نماز و بکیلام بدهد مثل اَلسَّلَامُ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ لیکن احوط خواندن آنچه زاید بر شهادتین و صلوات
و سلام است بقصد قربت مطلقه و اگر بعد از نماز فراموش کرد سجدهٔ سهو را هر
وقت بخاطرش آمد بجا آورد و اگر در بین نماز بیادش آمد بعد از نماز اتیان بآن نماید
و اگر وضو نداشته باشد احتیاطاً وضو بگیرد آنوقت اتیان بسجدهٔ سهو نماید .

مطلب بیستم در نماز قضاء است

مسئله واجبست اتیان بقضاء نمازهای واجبه غیر از نماز جمعه و نماز عیدین
از کسانیکه اتیان در وقت ننموده باشند و واجب نیست قضاء از آنچه واقع شده باشد
در ایام مخالفت از کسانیکه از اهل قبله باشند هرچند محکوم بکفر باشد مثل غالی
یا نباشد و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر
اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد واجب نیست قضاء و اگر در
تمام وقت نباشد بلکه دریابد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در

در آخر واجبست قضاء آن نیز و اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را دریابد بدون عذری
از این اعذار واجبست نماز و ادا خواهد بود و اگر ترک نمود قضاء آن واجبست هم
واجبست ترتیب در نماز قضاء بنحویکه فوت شده است اگر بدانند ترتیب را و اگر ندانند واجب
نیست ترتیب اگر موجب عسر و حرج باشد مسئله در غیر قضاء نماز یومیه رعایت ترتیب لازم
نیست پس جایز است قضاء نماز کسوف پیش از نماز خسوف اگرچه کسوف بعد واقع
شده باشد همچنانکه جایز است تقدیم آن بر یومیه هرچند یومیه پیش فوت شده باشد
مسئله هرگاه نماز ظهر و مغرب فوت شود و نداند کدام پیش بوده باید یک نماز ظهر
مابین دو مغرب بجا آورد یا یک مغرب میان دو ظهر بجا آورد و اکتفا میکند در حصول نیت
ترتیب واقعی هرگاه فوائت همه از یک صنف باشد چون ظهرها یا غیر آن و همچنین ظهر
و عصر یا یکی از اینها یا عشاء که در اینصورت هم دو چهار رکعت یکی بقصد ما فی الذمه
خود نیت اولاً و ثانی بقصد آنچه بر ذمه او است ثانیاً کفایت میکند پس نیت کند اول ظهری که
از او فوت شده بعد دوم ظهر و هکذا مسئله کسیکه نماز قضا دارد و میخواهد ادا
را در اول وقت بجا آورد مخیر است هر کدام را که میخواهد در اول وقت بکند ولی بهتر مقدم
داشتن قضاء است بر ادا خصوصاً هرگاه یک نماز قضا شده یا مطلق نمازان روزی
چه یکی باشد یا بیشتر مسئله اگر کسی در سفر نمازش فوت شده و در حضر میخواهد
قضا آن را اتیان نماید و همچنین بعکس آن اعتبار در قصر و تمام در ادا نمودن
آن حال فوت است یعنی اگر در حضر نمازش فوت شده تمام کند قضاء آن را هرچند در
سفر باشد و اگر در سفر فوت شده باشد نماز آن قصر قضا کند هرچند در حضر باشد
و اگر کسی در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد
و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است اگرچه مخیر بودن آن بیوجه نیست
چنانچه احتیاط ملاحظه ثانیست و احوط از این جمع بین هر دو است مسئله

هرگاه مرد قضاء نماز زن را اجیر شود قرائت جهریه را بجهر بخواند **مسئله** اگرچند نفر استیجار نمایند از برای قضا نمودن نماز یک شخص یعنی از برای میت واحد مراعات ترتیب واجب است واگر ولی میت یا وصی آن جاهل بترتیب فوت شده از میت باشد در چنین حالی وجوب رعایت ترتیب ساقط میشود واگر ندانند خود میت عالم بترتیب بوده واگر دانست میت عالم بترتیب بوده است پس در این هنگام وجوب ملاحظه ترتیب قوه دارد خصوصاً هرگاه وصیت ثلث نموده باشد و محل غیر صوم و صلوة معین نکرده باشد **مسئله** هرگاه نماز قضا بر ذمه شخص باشد نماز نافله را بر خود واجب کند جایز است خصوصاً اگر نذر مطلق کند یا مقید کند بما بعد اتیان قضا **مسئله** شخص نماز قضاء یقینی بر ذمه دارد نماز مستحبی را میتواند بجا آورد چه اشتغال بقضا داشته چه نداشته باشد **مسئله** قضا بعینها مثل ادا است در رکعات و جهر و اخفات و قصر و اتمام **مسئله** اجیر از برای صوم و صلوة هرگاه طرفین راضی شوند و فسخ نمایند ضرر ندارد **مسئله** شخص قضاء یقینی بر ذمه نداشته باشد قضاء غیر یا والدین را میتواند عدول کند بمستحبی که بجماعت برسد **مسئله** نماز صبح شخصی قضا شده است و قضاء دیگر دارد لازم نیست قضاء صبح را پیش از نماز ظهر و عصر بجا آورد اگرچه قبلاً بجا آورد موافق باحتیاط است **مسئله** نماز فرادی را بجماعت عدول نمیتوان کرد مطلقاً مگر در نماز ظهر مثلاً شخصی یقین کرد که نماز صبحش قضا شده عدول کند بصبح واگر محل عدول گذشته باشد همان را تمام کند

مطلب بیست و یکم در نماز جماعت است

بدانکه سنت است جماعت در جمیع نمازهای واجبی یومیه و غیر یومیه خصوصاً در نماز یومیه خصوصاً هرگاه ادا باشد خصوصاً در نماز صبح و مغرب و عشاء خصوصاً از برای کسیکه در مسجد باشند بلکه در حق کسانیکه از آن مسجد را میشنوند و واجب نیست

هیچ نمازی بر جماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و عید قربان با اجتماع شرایط و بکر بر کسیکه حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد در درست کردن آن پس اگر ممکن باشد او را درست کردن حمد و سوره در وقت بهر یک از فرادی بطریق صحیح با جماعت کفایت میشود واگر در وقت ممکن نشود او را درست کردن بجهت تنگی وقت و ماندن آن احوط حاضر شدن بجماعت است **مسئله** بدانکه فضیلت جماعت بر فرادی بیست و چهار درجه است یا بیست و پنج درجه است یا بیست و هفت درجه یا بیست و نه درجه و هر یک از آن به بیست و چهار رکعت محسوب است که هر رکعت از آن محبوبتر است بسوی خداوند عالم از عبادت چهل سال و نماز جماعت افضل است از نماز منفرد در مسجد کوفه با وجود آنکه آن محسوب بهزار رکعت است پس موافق این بیان نماز جماعت افضل از هزار نماز است بلکه روایت شده آن بدو هزار نماز محسوب است و روایت شده که نماز در پشت سر عالم برابر هزار نماز است و هذا اجر آن مضاعف خواهد شد و به هزار میرسد واگر واقع در مسجد جامع شود مضاعف میشود بر حسب تفاوت نماز در مسجد غیر آن و آن عبارت است از صد درجه پس مجموع درجات به صد هزار منتهی خواهد شد و اینها همه با اتحاد ماموم است واگر متعدد شود مضاعف میشود در هر یک بقدر مجموع در سابق آن بده درجه و همین که عدد آنها از ده برده شد اگر آسمانها کاغذ شود و درختان قلم گردد و دریاها مرکب گردد و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند نتوانند ثواب یک رکعت از آن را بنویسند **مسئله** مسافر بحاضر یا حاضر بمسافر یا ادا بقضاء یا قضا باداء جایز است و همچنین جایز است با اختلاف در وجوب و استحباب **مسئله** عدد یکه نماز جماعت با آن منعقد میشود دو نفر است که یکی امام و دیگری ماموم است چه هر دو مرد و چه هر دو زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ لیکن احوط و اولی کفایت نکردن بطفل است **مسئله** اگر ماموم

رکوع رفت وشك نمود در اینکه درك امام را نموده ام یا نه در اینصورت حکم نماید بدرك
نکردن امام مثل کسیکه یقین بداند که ادراك ننموده ونماز او باطل است مسئله
هرگاه یقین دارد که در رکوع بامام ملحق نمیشود اقتداء کردن جایز نیست بلکه منتظر
امام بشود تا در رکعت دیگر اقتدا نماید مسئله اگر ماموم بترسد اگر ملحق شود بصف
امام سر از رکوع برمیدارد پس در اینحال میتواند در آن مکانیکه ایستاده اقتداء کند
وتکبیرة الاحرام بگوید وبرود برکوع بشرط آنکه مانع از اقتداء در آن مکان نباشد
مثل دوری وحایل وبلندی جای امام ودر حال رکوع یا بعد از رکوع ملحق شود بصف
واحوط اینست که گام را برندارد بلکه پاهای خود را بزمین بکشد هرچند لازم نیست
لکن احوط آنستکه در حال ذکر حرکت نکند مسئله در امام جماعت شرطست
بالغ بودن وعقل داشتن وسالم بودن از جذام وبرص وحد شرعی بعد از
توبه را بعضی شرط دانسته اند واقوی اینست که شرط نیست ولی اقتداء کردن بکسیکه از اینها
سالم باشد احوط است وهم چنین شرطست در امام ایمان وطهارت مولد وعدالت
ومذکر بودن اگر در میان ماموین یا جمیع مذکر باشند وهم چنین شرطست در امام
که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده باشند ونیز شرطست که نبوده باشد در
میان ماموم وامام حائلی که مانع باشد دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد وامام
مرد وهم چنین شرطست که نبوده باشد ماموم دور از امام ویا از صفیکه پیش روی
او میباشد انقدر که او را دور نامند واحوط دور نبودن ماموم است از امام بیش
از یک گام وهرگاه یکنفر فاصله در صف پیش باشد یا قلیلی بیشتر ضرر ندارد
چنانچه هرگاه در صف آخر فاصله بسیار میان هر یك از اهل آن باشد ضرر ندارد
اما در صفهای میان احوط ترکست هرچند اظهر آنست که ضرر ندارد مادامیکه دوری
زاید بر قدر معتبر نباشد وهم چنین شرطست در جماعت که جای ایستادن امام

بلند تر از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتد به اگر زمین سراشیب نباشد واگر سراشیب
باشد ضرر ندارد مگر آنکه بسیار سراشیب باشد اما اگر امام پائین وماموم در جای بلندی باشد
ضرر ندارد وهمچنین شرطست یکی بودن امام واینکه ماموم قصد اقتداء نماید وتعیین
امام بکند مسئله اگر ماموم قصد اقتداء امامی را بکند وبعد معلوم شود آن امام دیگری
بوده است نماز او باطل است اگرچه عادل هم بداند او را مسئله اگر کسی اقتدا با امام حاضر
نماید وچنین داند که شخصی است وبعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است اگر اولا و
بالذات قصد کند اقتداء بامام حاضر را واو را عادل میداند وخیالش که او زید است بعد معلوم
شود که او عمرو است این نماز صحیح است اگر عمرو را هم عادل بداند واگر قصد اقتداء با امام حاضر
بالتبع باشد باینمعنی که قصدش اولا وبالذات اقتدا بزید است وخیالش آنکه امام حاضر او
است بعد معلوم شود که عمرو بوده است این نماز باطل است اگرچه عمرو را هم عادل
بداند مسئله پیش ایستادن ماموم از امام جایز نیست واحوط تاخر ماموم است از
امام در جمیع مساجدش مسئله واجبست متابعت کردن ماموم امام را در افعال
وباید پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد واحوط موخر بودن ماموم است در افعال از امام
باینمعنی که مقارن نباشد واما در اقوال تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید ودر
غیر آن واجب نیست بنابر مشهور لکن احتیاط ترك نشود در سلام وهمچنین در بقیه
اقوال واجبه مسموعه مسئله اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر
بگوید وماموم با تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد در اینصورت ماموم عدول
بفرادی نماید مسئله اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا
سجود پیش از امام سهوا یا خطا باید برگردد وبامام ملحق شود اگر امام باو نرسد واگر
بمجرد اطلاع امام باو برسد چیزی بر او نیست ونماز او صحیح است واگر برنگردد
عمدا آثم است مگر آنکه قصد فرادی نماید وزیادتی رکن در این موارد مغتفر است

مسئله هرگاه ماموم در رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا نمود باید قرائت حمد و سوره را بخواند
در صورتیکه اقتدا قبل از رکوع امام باشد فاما اگر اقتدا کند در حال رکوع امام
قرائت حمد و سوره از او ساقط است مسئله اگر ماموم قرائت را فراموش کرد
و وقتی ملتفت شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد لکن خواندن
حمد منافی متابعت باشد احوط قصد انفراد است مسئله اگر بعد از فراغ از نماز
معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز
ماموم باطل نیست و اگر در بین نماز معلوم شود عدول بفرادی نماید و تمام کند نماز
خود را مسئله هرگاه امام در تشهد اخیر باشد بنیت اقتدا میتواند بکند که
درک فضیلت جماعت را نماید و نیت میکند و تکبیرة الاحرام را میگوید و می
نشیند از برای تشهد با امام و بعد از آنکه امام سلام گفت بر میخیزد و نماز را تمام میکند
و حاجت به استیناف نیت و تکبیر نیست و باین نحو تحصیل فضیلت جماعت مینماید
مسئله هرگاه ماموم در نماز جهریه صوت و یا همهمه امام را نشنود قرائت خواندن
واجب نیست اما بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت مسئله هرگاه
شخص نماز ظهرش را بعصر امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود
و نماز عصر را هم با امام اقتدا کند احوط قصد نکردن است در اول نماز مسئله
هرگاه شخص نماز مغرب را بعشاء امام اقتدا کند و در قیام شک کرد که این رکعت
سوم است یا چهارم صبر کند تا امام برکوع رود و دو سجده را بجا آورد و بعد از
سجدتین معلوم شود حال شکش ضرر ندارد مسئله متابعت کردن ماموم
در تشهد امام که تشهد او نباشد مستحب است و همچنین در قنوت و احوط
که در آن حال زانوها را از زمین بر دارد بر کف پاها بنشیند و دستها را بر زمین
گذارد هم چنانکه احوط از برای او تسبیح است بعوض تشهد اگرچه تشهد هم بخواند

بقصد قربت مطلقه ضرر ندارد و تخلف از قیام امام میتواند بجهت تشهد خود هم
تخلف میتواند در هر فعلی که بر او واجب است و بر امام واجب نیست از رکوع و سجود یا نحو
اینها پس اتیان بانها میکند و بعد ملحق بامام میشود مگر در قرائت چنانکه گذشت
مسئله هرگاه شخص در نماز نافله باشد که جماعت برپا شود و بترسد از فوت
یک رکعت اول جماعت مستحب است از برای او قطع نافله هر چند پیش از تکبیر گفتن امام باشد
مسئله هرگاه امام تسبیح اربعه را سه مرتبه میخواند اما ماموم میداند که سه مرتبه
نمیتواند بخواند اقتدا کند ضرر ندارد و زیادتر از یکمرتبه تسبیح هر چه میرسد بخواند لکن
اقوی کفایت یکمرتبه است مطلقا مسئله شک میان امام و ماموم اعتبار
ندارد مگر آنکه ماموم شک بخودی خود کند مثل آنکه شک کند که من یک سجده کردم
یا دو سجده اعتبار ندارد و یک سجده دیگر را بجا آورد و همچنین در هر موضعی از نماز
حتی رکعات مسئله نماز یومیه هر یک را بدیگری اقتدا میتوان کرد و همچنین قضا
باداء و بعکس آن و همچنین قصر با تمام و عکس آن اما نماز مستحبی بجماعت نمیتوان
کرد مگر نماز طلب باران مسئله شخص در جماعت اگر قصد اقتدا نکند و حمد
و سوره نخواند یا سکوت طویل شود باطل است نمازش اگرچه شرط آن نماز هم بجا
کردن نباشد مسئله هرگاه ماموم عالم باشد بنجاست غیر معفو در بدن یا لباس
امام در صورتیکه میداند که امام جاهل بان است اقتدا نکند بنابر احتیاط مسئله
مستحب است که صفهای جماعت راست باشد بمحاذی بودن کتفهای مامومین و طولانی
بودن صفهای بعد که متصل باشد بصف پیش ضرر ندارد مسئله در نماز جهریه
وقتیکه امام ولا الضالین گفت ماموم آهسته الحمد لله بگوید مستحب است مسئله
هرگاه شخص خود را عادل نداند و دیگران او را عادل بدانند و با او اقتدا نمایند
ضرر ندارد مسئله امام مثلا صلوات را در تشهد دو باره خواند ماموم

هم بقصد قربت دوباره بخواند ضرری ندارد مسئله مأموم در بین نماز فهمید که
حایل دارد با امام یا مأمومین قصد فرادی کند و نماز را تمام کند احتیاطاً اعاده کند
مسئله امام یقین دارد که وقت داخل شده و مأموم اعتقاد دارد که وقت داخل نشده
مأموم در اینصورت نمیتواند با امام اقتدا نماید (*)

مطلب بیست و دوم در قصر و اتمام است

واجبست در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر بهشت
شرط اوّل قطع مسافتیکه موجب قصر میشود و آن هشت فرسخ است در رفتن
یا برگشتن یا در رفتن و برگشتن هر دو که چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد در
همان روز یا در همان شب بلکه اگر اراده چهار فرسخ دارد با عزم برگشتن چهار فرسخ
قبل از تخلل قاطع سفر قصر کند مسئله فرسخ شرعی عبارتست از سه میل و هر میلی
چهار هزار ذراع بذراع دست که طول ذراع عرض بیست و چهار انگشت است که هر
انگشتی بعرض هفت جو و هر جوی بعرض هفت موی از اواسط موی یابو باشد مسئله
هرگاه مسافت کمتر از هشت فرسخ باشد اگرچه بقدر یکوجب یا کمتر قصر جایز نیست
و اگر نداند مسافت بحد مزبور رسیده یا نه تمام میکند مسئله اگر مظنه قوی
باشد بحد مسافت بنحویکه نزدیک بعلم باشد یا از شیاع مظنه قوی حاصل شود بعید
نیست اکتفا باطمینان و سکون نفس و الا احتیاط ترک نشود مسئله ثابت شدن
مسافت مزبوره بشهادت عدل واحد محل اشکال است و احتیاط ترک نشود مسئله
هرگاه بینه عادله خبر داد باینکه مسافت بحد سفر شرعی است و بینه دیگر شهادت
داد بر خلاف آن اقوی آن است که تمام میکند لکن احوط جمع است و لازم نیست
پیمودن مسافت هرگاه مستلزم حرج باشد اما تغیران در چیزهائیکه در آن حرج
نیست مثل خبر گرفتن و تفحص پس ظاهراً احتیاط مراعات آنست در تشخیص موضوع

دوّم

دوّم آنکه مسافر بایست قصد مسافت داشته باشد مسئله هرگاه کسی
مقدار مسافت را بیقصد برود مثل آنکه عقب دزد یا گریخته و مانند آن برود و نداند
که بقدر مسافت خواهد رفت یا نه یا آنکه در حال دیوانگی بیقصد برود در اینصورت
آنچه که رفته است محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول
بکشد لکن اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد در برگشتن باید قصر کند
مسئله اگر کسی بعد از آنکه بیقصد رفت و در بین رفتن قصد هشت فرسخ
کند باید قصر کند خواه مسافر بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام یا کنیز و زن
و مانند آن هرچند بر آن راضی نباشند بلکه مجبور باشند سوّم آنکه قصد
مسافت را مستمر بدارند تا منتهی شدن مسافت مسئله هرگاه اراده
برگشتن نماید پیش از رسیدن بآنچه کفایت میکند در حصول مسافت یا متردد
شود در رفتن باید نماز را تمام نماید مسئله اگر کسی بیرون رود بقصد مسافت
و بعد از آن از برای او اتفاق افتاد انتظار رفقای راه و رفتن او موقوف بر رفتن ایشان
باشد اگر از حد ترخص نگذشته است نماز را تمام کند و اگر گذشته باشد چهار
فرسخ یا زیاده اقوی قصر است اگر قصد ماندن ده روز را در آنجا نداشته باشد
و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته باشد و اطمینان بآمدن رفقا هم نداشته باشد تمام
میکند چهارم آنکه جمع نکند با قصد مسافت عزم ماندن ده روز را در اثنای
مسافت و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر هر یک رخ دهد باید تمام
کند نماز را و در حکم اراده ماندن است در بین مسافت بوطن خود رسیدن مر
وطن بر سه قسم است یکی وطن اصلی که او محل تولد انسان است و وطن آباء و
اجدادش است و در او شرط نیست ششماه در آنجا ماندن و نه داشتن ملک
بلی اینقدر شرطست که قصد اعراض از او نداشته باشد دوّم وطن اتخاذی

است

است که از برای خود وطن قرار داده است و بنای قرار گرفتن در انجا است همیشه
و در او شرط است صدق عرفی یعنی قدری عرفاً بگویند وطن فلان شخص است چیز دیگر
در او شرط نیست سوم وطن شرعیست و در ان احوط شرط است شش ماه در انجا
ماندن و در مرور چنین محلی هرچند اعراض کرده باشد احوط جمع است پنجم انکه
نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد مثل انکه در جمیع اوقات در بیابانها
بسر برد از قبیل اعراب بدوی و پاره ایلات یا انکه سفر شغل و عمل او باشد که نامیده شود
باسم خاصی مثل مکاری و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتیبان و تاجر و صاحب
صنعتی که در گردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال انها مسئلة اگر سفر
کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل انکه مکاری بزیارت و یا بحج برود باید قصر
کند اگر از شغل و عمل خود در اثنای ان سفر دست برداشته باشد والا باید تمام نماید
و واجب میشود تمام کردن در سفر سوم هرگاه قرار داد سفر را عمل خود و در سفر دوم مترک
نشود احتیاط جمع میان قصر و تمام و کذلک هرگاه صدق کند بران قبل از سفر سوم
مکاری یا جمال مثل انکه رفت و امد کند در مادون مسافت بعد سفر کند و منقطع
میشود حکم مذکور بماندن ده روز در وطن و بقصد ماندن ده روز در غیر وطن
ششم انکه سفر او حرام نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام و
زن عاصیه ان حرام باشد مثل سفر از برای ضرر بمسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال
ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق
مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود مسئلة سفری که منافی
با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نمیشود باعث تمام
نمودن نماز نمیشود مسئلة هرگاه کسی سفر کند از برای صید کردن بلهو و
لعب باید نماز را تمام کند هفتم انکه دور شود از دیوار شهر یا قریه تا انکه

بیند نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در صدای مؤذن و چشم نظر کننده
و گوش شنونده و بلد متوسطه است چنانچه معتبر است در هوا خالی بودن از شدت باد
و غوغا و هرگاه ببیند باد یوار یا مؤذن یا شنونده نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد
که بر فرض بودن حال چه نحو بود و چه نحو نبود و فرقی نیست در این شرط در میان
رفتن و برگشتن هرچند احوط در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر
کند نماز را تا داخل شود بمنزل اگرچه بعد از ورود بمنزل هم اگر جمع کند اولی و احوط است
چنانچه در عکس اتمام جمع احوط است و معتبر است شرط مزبور در بلد توطن و در
بلد اقامه اشکال است احوط جمع است قبل از خروج از محل ترخص و هرگاه سفر
سفر معصیت باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده
باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب است قصر بعد از تحقق شرایط گذشته هر
مسافر در چهار موضع مخیر است ما بین قصر و اتمام یکی مسجد الحرام و یکی مسجد حضرت
رسول صلی الله علیه و اله و یکی مسجد جامع کوفه و یکی حایر حضرت سید الشهداء
علیه السلام لکن افضل اتمام است و احوط قصر است بلکه احوط اقتصار بمسجدین
است مسئلة قدر حایر درست واضح نیست احوط انست که اکتفا بقدر متیقن
شود و ان عبارتست از اطراف ضریح مقدس جناب سید الشهداء علیه السلام
مسئلة مسافری که در بلدی مثل حله یا بغداد در یک سمت او قصد اقامه کرده
میتواند ان شطی که در وسط واقع شده عبور بسمت دیگر ان کند و ضرر باقامت او نمیرساند
مگر انکه یک بلد گفته نشود مثل بصره بالنسبه بمحمره و مثل مسجد کوفه بالنسبه
نجف اشرف و بغداد و کاظمین و طهران و حضرت عبد العظیم که باید در قصد اقامه
قرار این دهد که در یک بلد اقامه نماید و قصد اقامه در مجموع طهران و حضرت
عبد العظیم کفایت نمیکند مسئلة مسافر بعد از قصد اقامه یا در بین ان

از حد ترخص بیرون رفت و بازگشت نمود بمحل اقامت و قصد اقامه جدیده نکرده در این
صورت ضرر با قامه او ندارد در صورتی که خیال او رفتن و برگشتن به محل اقامه باشد و
در صورت تأخیر اگر قصد اقامه جدیده کرد اتمام معین است **مسئله** در صحرای
خالی از آبادی قصد اقامه میتواند بنماید لکن قصد اقامه در میان خانه صحرانشینان
صحیح نیست مگر باطمینان باینکه مدت ده روز در آن زمین هستند و بجای دیگر کوچ
نمیکنند یا آنکه نیت کند اگر کوچ نمایند او بماند و بعد از نیت اقامه عدول از آن ضرر
ندارد **مسئله** هرگاه کسی قصد اقامه کرد در بلدی و یک نماز چهار رکعتی را
تمام کرد بعد رأیش برگشت تا زمانیکه در آن محل است اتمام معین است و همین که
از محل اقامه خارج شود حکمش قصر است **مسئله** شخص میتواند دو وطن از
برای خود قرار دهد ولکن وطن فعلی زیاده از دو وطن مشکل است **مسئله**
هرگاه شخص فراموش کرد سفر خود را و نماز خود را تمام کرد اگر وقت هست اعاده
کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد **مسئله** اگر کمتر از چهار فرسخ در یک روز
مکرر آمد و شد کند و زیاده از هشت فرسخ هم بشود مسافر نیست **مسئله**
بلدهای عظیمه اعتبار ترخص آن بمحله مسافر است خصوص در بلاد عظیمه احتیاط
ترک نشود در اعتبار محله و مجموع بلد **مسئله** هرگاه شخص در اول وقت حاضر
است نماز نکرد و در آخر وقت مسافر است نماز را شکسته کند و احوط جمع است
مسئله مستحب موکد است از برای کسیکه نماز قصر میکند اینکه بعد از
هر فریضه که آن را قصر نموده سی دفعه بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ
إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ و بهتر آنست که آن را غیر تسبیحات تعقیب قرار دهد .

مطلب بیست و سیم در احکام روزه است

مسئله شرایط وجوب روزه شش چیز است **اول** بلوغ **دوم** عقل

سیم مسافر نبودن بسفری که در آن قصر باشد **چهارم** سلامتی از مرض بلکه جمیع مضاری
که بترسد شخص بسبب آنها بر نفس محترمه یا عرض محترمی یا از تلف شدن چیزیکه حفظ آن
واجب باشد یا از مشقت شدیدی که نتواند متحمل آن شد عادةً و مثل آنها **پنجم** سلامتی
از بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد **ششم** خالی بودن از حیض و نفاس و شرط
است در صحت روزه چند چیز **اول** هرچه که شرط است در وجوب روزه مگر
بلوغ که از طفل ممیز چه دختر باشد چه پسر صحیح است لکن واجب نیست **دوم و**
سوم ایمان و اسلام **چهارم** آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه یعنی مثل
عید فطر و عید اضحی نباشد و زمانی که گنجایش یکماه و یکروز نداشته باشد در جائیکه
دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین شهر رمضان که روزه غیر آن واقع نمیشود در آن پس
اگر روزه غیر رمضان را در رمضان قصد نماید نه از آن محسوب است نه از ماه رمضان
مگر روزه روزیکه مشکوک باشد که اول رمضان است یا آخر شعبان که این روزه را اگر بقصد
یوم شعبان استحباباً بگیرد و در واقع آن روزه رمضان باشد از رمضان محسوب میشود
پنجم آنکه کسیکه میخواهد روزه سنت بگیرد قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن نیز مثل
کفاره و نحو آن در ذمه او نباشد اگر قضا از غیر نباشد و اگر استیجاری باشد بلکه مطلق
تحمل ضرر ندارد **ششم** اذن از برای زن و غلام و کنیز در روزه مستحب خصوصاً
از برای زن که رعایت احتیاط شدید در آن است و در واجب موسع اذن معتبر نیست
بلکه مخالفت ضرر ندارد و مراعات احتیاط خوب است و شرط است در صحت روزه
مستحب فرزند عدم نهی پدر و مادر بلکه اذن علی الاحوط اگرچه اقوی صحت است
مطلقا با عدم تألم ایشان **هفتم** اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد
بعمل آورد و در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب روزه
ماه رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرور نیست در آن پس اگر سهل انگاری کند

واخذ مسائل روزه نکند و ترک دو روزه رانداند و یا اخذ نماید از کسیکه نباید اعتماد
بان نماید مجرد امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال روزه نمیکند مگر امساک نماید از
چیزهائیکه بداند اجمالاً شامل تروک است و هم چنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات
بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از انچه باید امساک نمود امساک نموده باشد وجوب
قضا بر ان معلوم نیست **هشتم** نیت قربت پس واجب نمیشود روزه و نه صحیح است
بدون چیزی از شرائط وجوب غیر از بلوغ و صحیح است روزه از مستحاضه اگر انچه
هست بر او از غسلهای شب و روز بجهة نماز بعمل نیاورد و احوط انست که ترک نکند
انچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر دادن پنبه و نحو ان هر چند صحت روزه توقف
بر غیر غسل ندارد و امّا انچه موقوفست صحت روزه بر ان الغسل ظاهر انست که ان
غسلهای روز است و هم چنین غسل شب گذشته علی الاحوط اگر پیش از فجر بعمل
نیاورده باشد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحت روزه و امّا غسل شب
اینده مدخلیت در صحت روزه گذشته ندارد هر چند احوط مراعات انست نیز و هم
چنین هر گاه بعد از نماز صبح و یا بعد از نماز ظهر و عصر خون دید شرط نیست در صحت روزه
از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست هر چند
تا شب ترک شود بخلاف اقل که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است و شرط نیست
پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر اگر چه احوط تقدیم غسل است بر فجر و
اعاده است بعد از فجر اگر چه قصد نافله بان غسل هم نداشته باشد و فرق نیست
در شرط بودن غسل در میان کثیره و متوسطه و امّا وضو در استحاضه قلیله شرط
نیست **مسئله** روزه از شخص مریض صحیح نیست اگر متضرر شود و معتبر است
در ضرر علم بهم رسانیدن یا ظن بلکه احتمال مساوی کفایت میکند اگر چه
در صورت احتمال جمع میانه روزه و قضا احوط است و کافیست در حصول ظن اماره

با تجربه یا قول کسیکه مفید ان باشد هر چند کافر باشد **مسئله** روزه واجب در
سفر صحیح نیست مگر روزه سه روز بدل هدی و هیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون
رفته باشد از عرفات قبل از غروب افتاب عمداً **مسئله** روزه که نذر کرده باشد گرفتن
ان را در سفر و حضر یا سفر تنها صحیح است **مسئله** روزه مندوب در سفر جایز است
مثل سه روز روزه از برای حاجت در مدینه مشرفه و در غیر ان احوط اتیان است
برجاء **مسئله** صاحبان اعذار مثل مریض و مسافر و غیره اگر روزه بگیرند از ایشان مجزی
نیست و واجب است قضا بر ایشان مگر مسافری که جاهل بحکم باشد پس مجزی است روزه
ان بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثناء روز بمسئله واجب است افطار
نمودن و جاهل بحکم در خصوصیات سفر در حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالاً **مسئله**
حائض و نفساء هر گاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روز باید افطار کند هر چند
قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لمحه بعد از طلوع فجر **مسئله** هر گاه طفل
در اثناء روز بالغ شود و کافر مسلم شود تمام کردن روزه بر ایشان واجب نیست و لیکن
مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر مفطر بلکه احوط
در ان عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار ننموده باشد
و هم چنین است حال دیوانه و بیهوش اگر زایل شود دیوانگی و بیهوشی از ایشان در اثنا
روز **مسئله** هر گاه مسافر پیش از زوال حاضر شود و مریض حالش بهتر شود روزه گرفتن
بر ایشان واجب نیست اگر افطار نموده باشند پیش از ان و اگر افطار نکرده باشند
واجب است تمام کردن روزه بر ایشان و اگر حاصل شود عذر ایشان در اثناء روز
پس مریض افطار کند چه پیش از زوال بوده باشد و چه بعد از زوال و امّا مسافر
پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه
و اگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را و بهتر انست که سفر ننماید پیش

از ظهر مگر در صورتی که نیت سفر را در شب نموده باشد مسئله اگر مرد پیر و زن پیر
عاجز شوند از روزه گرفتن چه متعذر باشد بر ایشان چه متعسر افطار نمایند و همچنین
است حکم کسیکه صاحب درد است که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید
در تمام روز ولیکن واجب است بر هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه بر ایشان
بلکه در صورت تعذر نیز علی الاحوط تصدق نمودن از هر روزی بمدی از طعام و شرط
نیست علاوه بر این در اخبار یأس از برء علی الاحوط و واجب نیست قضا بر مرد پیر و زن
پیر اگر امکان نباشد روزه گرفتن بر ایشان فیما بعد و الاحوط قضا است و اما
صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء از مرض از برای او حاصل شود مابین ان رمضان
و رمضان اینده واجب است بر او قضا و واجب نیست اگر برء حاصل نشود و جایز است
اب را سیر بخورد مسئله اگر زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد و بترسد بر
خود یا طفل در شکم یا هر دو چه از تشنگی باشد چه از گرسنگی واجب است افطار
نماید و همچنین زنیکه شیر بدهد طفل را و کم باشد شیر او و بترسد بر ضرر
رسیدن بطفل بسبب روزه گرفتن و فرق نیست در میان انکه بترسد از تشنگی
یا گرسنگی طفل یا ضرر و هر یک و تصدق نماید زن در عوض هر روزی بمدی از طعام و
قضا کند بعد از زوال عذر مسئله در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه
در تعلق صدقه فرق نیست و همچنین فرق نیست در طفل میان ولد نسبی و رضاعی
و حلال زاده و غیره مسئله هرگاه ممکن باشد بدل از برای مرضعه با رفع ضرر
از طفل روزه را نمیتواند خورد و لازم است که تصدق از مال مرضعه باشد مسئله
اگر جماعت مذکوره که باید افطار نمایند روزه را بگیرند روزه ایشان
باطل است و مسقط قضا نیست در جائیکه قضا داشته باشد مسئله زمان
امساک نمودن در روزه از اول طلوع فجر دوم است که صبح صادقش میگویند

و باید ترک نماید از ان وقت اموری را که خواهد آمد مگر جماع که باید ترک کند آن را
پیش از صبح و در حکم جماع است استمناء و خوف آن بر طرف شدن حمره مشرقیه
و از سمت رأس گذشتن آن بنابر اقوی و احوط مسئله در نیت روزه کفایت
میکند قصد نمودن قربة الی الله ولی باید تعیین آن نماید هرگاه متعین نباشد
و قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطار ضرور نیست مسئله در نیت ماه
رمضان قصد قربت کردن بی قصد وجوب و تعیین کافی است اگر بداند که ماه رمضان
است و اگر نداند روزه بگیرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که ماه رمضان
بوده پس اگر از غیر بوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و الاجمل تامل است
لکن در استیجار بلکه نذر و عهد اقوی لزوم تعیین است و همچنین کفارات و نذر
مطلق و روزه مندوب محتاج است بتعیین مسئله وقت نیت روزه رمضان
در شب است هر چند در جزء اخر آن باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح
صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نه
داشته باشد مسئله اگر کسی ترک کند عمدا نیت را تا داخل صبح شود روزه او
صحیح نیست و قضا واجب است بر او نه کفاره مسئله هرگاه بعد از نیت روزه
منافی ان را بعمل اورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت روزه ضرور نیست
هر چند ان فعل جماع باشد و اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است
مثل رمضان و نذر معین در حال اختیار اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند آن
روز روز اول رمضان است یا آن روز روزیست که نذر معین نموده یا فراموش
نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقی است تا بظهر و واجب است بر کسیکه علم بهم
رساند بوجوب روزه آن روز یا بخاطرش اید بعد از فراموش نمودن آنکه فورا
نیت کند و اگر نکرد روزه ان باطل است و اما غیر روزه معین واجب از قضا روزه

ماه رمضان و نذر مطلق جایز است نیت در آن تا بزوال در روزیکه منافی بعمل نیاورده
باشد و روزه او صحیح است و بظاهر شدن فوت میشود وقت آن و اما در مندوب
پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده
باشد مسئله هرگاه مشتبه شود یوم آخر شعبان با اول رمضان قصد قربت
روزه بر نیت آخر شعبان یا بنیت روزه واجبی غیر از رمضان نماید پس اگر در اثناء
روز معلوم شد که رمضان است محسوب از آن میشود و اگر پیش از زوال معلوم شد
تجدید نیت از رمضان نماید و همچنین اگر بعد از زوال معلوم شد مسئله در اول
ماه رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید جایز است و احتیاط تجدید نیت در
هر شب ترک نشود

مبطلات روزه نه چیز است

اول و دوم خوردن و آشامیدن است که هر یک مبطل روزه است عمداً نه سهواً
و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول مثل آب و نان و چه غیر
معتاد باشد مثل خاک و فشرده درخت و سنگ ریزه چه خوردن و آشامیدن
آنها متعارف باشد و چه غیر متعارف هر چند ماکول و مشروب متعارف باشد
مثل فرو بردن بقیه غذا که در بن دندان مانده که آن مبطل است نیز عمداً و سهواً
باطل نمیکند هر چند مقصر باشد در خلال کردن و احوط خلال کردن است چنانچه
احوط قضا کردن است هرگاه خلال نکرده باشد و بهتر نکشیدن فضلات است از
سر بسوی حلق هر چند لغوی جواز است و هرگاه بقصد دهن آب دماغ یا خلط سینه را داخل دهن
و فرو برد باطل میکند علی الاحوط مسئله انگشتر مکیدن و طعام جاییدن به
جهت طفل یا مرغ و مهمان و چشیدن نمک طعام و امثال آن سبب بطلان روزه نمی
شود مادامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک امور مذکوره است بدون

ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در اینمواضع باعث بطلان
روزه نمیشود مسئله مضمضه کردن از برای وضو دارد هر چند بجهت غیر وضو
باشد جایز است اگرچه بهتر نکردن باشد و افضل ترک است در غیر وضو و مستحب
است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را بیندازد و جایز است مسواک کردن
حتی بچوب تر بلکه سنت است مطلقا لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون بیاورد مادامی
که مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب آن را فرو نبرد یعنی اگر به دهانش داخل کرد نگذارد
آن آب داخل حلق شود و همچنین جایز است دوا داخل احلیل نمودن تا آنکه بجوف
برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن بنحویکه بجوف برسد مسئله
چیزی از دوا داخل در دماغ کردن بنحویکه وارد حلق نشود و داخل در جوف شود احوط
بلکه اقوی اجتناب است اگر صدق اکل یا شرب نماید و جایز است سرمه و دوا به چشم
کشیدن و بگوش دوا ریختن سیم جماع کردن است و آن مبطل روزه است
چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول
هر چند صغیر باشد چه انزال شود و چه انزال نشود و همچنین است در فرج حیوان علی الاحوط
و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست و همچنین استبراء از منی
بعد از احتلام از استمناء مفسد محسوب نمیشود علی الظاهر چهارم کذب
بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و در کذب بر سایر انبیاء و اوصیاء و صدیقه
طاهره سلام الله علیها احتیاط ترک نشود و لکن در وقتی مبطل است که بداند
کذب است و نسبت آن را بدهد بیکی از ایشان و اگر شک داشته باشد خالی
از اشکال نیست پنجم ارتماس در آب است و آن مبطل روزه و موجب قضا و
کفاره است عمداً نه سهواً ششم رسانیدن غبار است بحلق علی الاحوط حد
آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد

وچه غبار حرام مثل خاک وغیر آن هر گاه خود باعث شود عمداً نه غفلةً هفتم قی کردن
است وآن موجب قضاء است اگر بعمد واختیار واقع شود واگر بی اختیار واقع شود چیزی براو
نیست وهر گاه غذا یا آب بیرون آید وبرگردد بحلق مضر نیست واگر در فضای دهن بیاید باید
آن را بیرون بیندازد واگر عمداً فرو برد قضا وکفاره واجب است هشتم استمنا است یعنی طلب
اخراج منی از خود نمودن بهر قسمی که باشد بغیر جماع وواجب میشود بآن قضا وکفاره در صورت
خروج منی نهم حقنه کردن بمایع است بدون ضرورت وآن مفسد روزه وموجب قضا
وکفاره است وبجامد مکروه است لکن احوط ترک است دهم بقاء بر جنابت است عمداً
تا بطلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد آیا بسببی دیگر وآن حرام ومفسد روزه وموجب
قضا وکفاره است واین بطلان هم در روز شهر رمضان وقضاء آن ثابت است ودر جمیع
اقسام روزه حتی در مستحب احوط عدم بقاء بر جنابت است ومثل بقاء بر جنابت است
بقاء بر حیض ونفاس ومثل بقاء بر جنابت است نیز خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با
تردد در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نه
باشد واگر عازم باشد وبخوابد وتا صبح کفاره براو واجب نیست لیکن قضا براو لازم
است واین خواب وخواب سابق بر آن هیچکدام حرام نیست ولیکن احوط ترک خواب دوم است
واگر دفعه سوم بخوابد قضا براو لازم است هر چند عازم بر غسل باشد وکفاره احوط
مسئله مفطراتیکه حرام نیست ارتکاب آنها ولکن موجب قضا میشود سه چیز است
اول افطار کردن پیش از تفحص از صبح است با قدرت بر آن اگر بعد معلوم شود که صبح
بوده است واحوط در صورت عدم قدرت نیز قضا است دوم اعتماد نمودن بقول کسیکه
خبر دهد که شب است وبآن مطمئن شود ومظنه بقول او بهم رساند ومفطر بعمل
آورد وبعد معلوم شود که صبح طالع بوده است سوم اگر کسی خبر دهد که صبح است
واو گمان کند که شوخی میکند یا دروغ میگوید وچیزی بخورد وبعد معلوم شود

که صبح

که صبح بوده است مسئله روزه واجب معین بالذات را افطار کردن حرام است
بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان ونذر معین وجایز است
افطار نمودن روزه واجب غیر معین را پیش از زوال چه قضا شهر رمضان باشد چه غیر آن
ولکن در قضاء شهر رمضان بعد از زوال حرام بلکه کفاره نیز لازم میشود علی الاقوی وکفاره
آن ده فقیر را طعام دادن از برای هر یک مدی ودر صورت عدم تمکن سه روز روزه گرفتن
است اما اندر مطلق ومندوب جایز است چه بعد از زوال چه پیش از زوال هم
علامات دخول ماه رمضان چهار چیز است اول دیدن هلال هر چند دیگری ندیده باشد
دوم گذشتن سی روز از هلال ماه شعبان است وهم چنین هلال ماه شوال معلوم
میشود بگذشتن سی روز از هلال ماه رمضان سوم شهادت عدلین است مطلقا اگر
موافق باشند در شهادت در وصف هلال وشهادت بدهند بدیدن چهارم
شیاع است باینکه جمعی بگویند که ماه را دیدیم وثابت میشود بآن هلال با حصول علم هم
بر حایض ونفساء قضاء روزه رمضان واجب است وهم چنین بر کسیکه بخواب رفته
باشد تمام روز را ونیت نکرده باشد یا آنکه روزه را فراموش کرده باشد غسل جنابت
را وبگذرد براو چند روز یا تمام ماه واجب است براو قضا واگر غافل شود از جنابت یا
از غسل یا از آنکه شب شب روزه است واجب است براو قضا علی الاقوی وواجب است
قضاء بر مرتد چه ملی باشد چه فطری ومستحب است تتابع در آن وترتیب در آن واجب
نیست چه از یکسال بگذرد یا بیشتر لکن سنت است مسئله هر گاه خبر دهند
شخصی را بدخول مغرب وافطار کند بعد خلافش ظاهر شود واجب است براو قضا واگر خود
قدرت ملاحظه کردن داشت ونکرد کفاره هم واجب است بنا بر اقوی مگر آنکه خبر
دهنده عدل یا عدلین باشد وظاهراً فرقی نیست میان رمضان وغیر آن مثل نذر
معین مسئله کفاره بر سه قسم است اول بنده آزاد کردن دوم دو ماه

پی در

پی در پی روزه گرفتن سوم شصت مسکین را طعام دادن اگر بحلال افطار کرده باشد
و اگر بحرام افطار کرده باشد العیاذ بالله مثل زنا یا شراب یا مال حرام خوردن هر سه
کفاره را بدهد بنا بر احوط **مسئله** در یوم صوم رمضان اگر مردی زن خود را اکراه
نماید بجماع و هر دو صائم باشند در اینصورت واجبست بر زوج دو کفاره بدهد و اما
اگر زن اطاعت مرد را نموده باشد واجب است بر هر یك یك کفاره و اگر زن در اثنا
راضی شود یك کفاره بر مرد واجبست و یك کفاره بر زن اگر چه احوط دو کفاره است
بر مرد **مسئله** اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آن را حلال داند مرتد است
مسئله شرایط زکوة فطره چند چیز است اول بلوغ دوم عقل پس واجب نیست بر
دیوانه چنانچه بر صغیر واجب نیست و در حکم جنون است بیهوشی و در آن نیز لازم نیست
سوم حریت یعنی آزادی پس بر بنده لازم نیست مگر آنکه جزئی از آن آزاد باشد پس به
حساب آن جزء بر آن لازم است چهارم غنی بودن پس بر شخص فقیر واجب نیست و مراد
از فقیر کسیست که بتواند زکوة فطره و غیر آن را بگیرد پس کسیکه مستحق زکوة فطره است
بر او زکوة فطره واجب نیست چنانچه بهمان مضمون اخبار وارد شده ولکن احوط از برای
فقیری که زیاده بر قوت خود بقدر فطره مالك است اخراج آن است و مشهور اینست
که مستحب است از برای فقیری که صاحب عیال باشد یک فطره بعیال خود دست بدست کند
و در آخر آن را اخراج کند **مسئله** زکوة فطره واجب میشود در حین
غروب آفتاب پیش از مغرب علی الاقوی **مسئله** هرگاه پیش از غروب آفتاب از
شب عید کافری اسلام را قبول کند یا طفلی بالغ شود یا دیوانه بحال آید یا فقیری
غنی شود یا مملوکی مالك شود یا مولودی متولد شود فطره دادن ایشان واجب
است و لکن اگر بعد از غروب اسباب مذکوره وجود یافت از برای ایشان فطره واجب
نیست لکن مستحب است در صورتیکه قبل از زوال روز عید وجود یافت فطره را

بدهد

بدهد بنا بر روایتی که وارد شده است **مسئله** واجب است زکوة فطره بر خود و هر که
عیال او باشد باختیار یا باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ
بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول آن
در جزئی از آخر ماه رمضان بحیثیتکه هلال شوال هم ظاهر شود و صدق اسم مهمان
بر او بکند عرفاً و مدار صدق عیلولت بر مهمان و در جزء آخر روز این عنوان صدق
نمیکند و احتیاط اینست که مهمان نیز بدهد در صورتیکه در جزء آخر روز وارد شود
و غذای او را نخورده و این احتیاط ترك نشود **مسئله** جنس زکوة فطره احوط
اقتصار بر غلات اربع است **مسئله** جدا کردن فطره روز عید است و احوط
از برای کسیکه بنماز عید حاضر میشود آنست که پیش از نماز جدا کند یا کنار بگذارد و
جایز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و آن آخر
وقت زکوة فطره است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنست که بدهد
بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا است و اگر باید قضا را داد قضا و اگر نه
تصدق باشد **مسئله** اگر تعیین مقدار زکوة را کسی نماید باید که جدا کند از مال
که بعد بدهد جایز است و لکن واجب است رسانیدن او را بارباب آن چه وقت زکوة
بگذرد چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد
تاخیر ضرر ندارد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و احوط آنست که آن را در
غیر مصرف فقرا صرف ننمایند و همچنین احوط اینست که بهر فقیری کمتر از یکصاع ندهند
و جایز است که بیکی اینقدر زیاد بدهند که غنی بشود و اولی آن است که اگر اقارب فقیر داشته
باشد بایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب و اهل علم و فضل را بعد از ایشان
مقدم بدارند بر غیر ایشان **مسئله** آن جنسی که بزکوة میخواهد بدهد هرگاه قیمت
او را بدهد جایز است و بهتر آنست که قیمت آن را از نقره بدهد اگر چه پول عیا

هم

هم میتواند داد مسئله در قیمت جنس زکوة وقت بیرون کردن زکوة معتبر است و واجب
است بقیمت دادن ولایتی که زکوة را باید بدهد نه ولایتی که وطن اوست مسئله قدر
زکوة فطره از برای هر نفری یکصاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده
مثقال و ربع مثقال صیرفی است و آن یکمن بوزن تبریز است الا بیست و پنج مثقال صیرفی
و سه ربع آن مسئله هرگاه شخص در ولایت دیگر باشد و عیالش بولایت دیگر قیمت
زکوة فطره عیالش باعتبار آن ولایتست که خودش میباشد لکن اگر وکیل تعیین کرده
باشد که در ولایتی که عیالش هست اخراج فطره او را نماید انجا بدهد صحیح است

مطلب بیست و چهارم در زکوة مال است

مسئله شرایط وجوب زکوة مال پنج چیز است اوّل مالك بودن نصاب دوم
بلوغ سوم عقل چهارم حر باشد نه بنده پنجم ممکن بودن تصرف در آن پس
واجب نمیشود در مالیکه مشترك مابین دو نفر و بیشتر باشد و سهم هریك کمتر از
نصاب باشد مسئله اگر شك کند در بودن آن مال بقدر نصاب فحص نماید علی الاحوط
مسئله بر ولی مجنون و ولی طفل دادن زکوة از مال انها واجب نیست لکن در مال
تجارت طفل سنّت است اخراج زکوة نماید چنانچه در غلّات طفل نیز سنّت است مسئله
اگر شك کند در بلوغ یا عقل صاحب مال در اینصورت محکوم بعدم بلوغ و عقل است
مگر در صورت ثبوت عقل پیش از آن مسئله هرگاه بر بنده قائل شویم بمالك شدن
آن زکوة بر آن واجب نیست و هرگاه عبد نصفش ازاد باشد و نصفش نباشد بقدر
نصف ازادش زکوة واجب است مسئله هرگاه مالك متمکن از تصرف نمودن
مال نباشد در تمام سال در انچیزهائیکه گذشتن سال در انها معتبر است
اخراج زکوة از انها واجب نیست مسئله هرگاه در وقت تعلق گرفتن زکوة در آن
چیزهائیکه در انها سال معتبر نیست متمکن از تصرف نباشد زکوة واجب نیست

مسئله هرگاه ظهور صلاح در دست غاصب شود بر مالك زکوة واجب
نیست لیکن بهتر ترك نکردن اخراج زکوة است هر وقت که متمکن شود از تصرف در آن
مسئله واجب نبودن زکوة بر مالك غیر متمکن از تصرف در این امور مذکوره در وقتی
است که بسهولت نتواند تصرف نماید هر چند بجهة تصرف بعض مال باشد علی الاحوط خصوصا
در صورتیکه مصرف در جهة تخلیص بسیار باشد بشرط آنکه آنچه باقی میماند بقدر نصاب باشد
مسئله هرگاه قادر بر بیع آن مال هست لکن متمکن از تصرف در عین آن مال نیست
وجوب زکوة احوط است مسئله زکوة در مال وقف واجب نیست چه وقف عام و چه
وقف خاص و هم چنین در نماء وقف عام امّا وقف خاص پس واجب است زکوة در نماء
آن مسئله در مالیکه گم شده چه حیوان و چه غیر حیوان زکوة واجب نیست هم
مالیکه بقرض داده باشند هرگاه تأخیر از جانب گیرنده باشد بر قرض دهنده زکوة واجب
نیست مسئله هرگاه تأخیر از جانب قرض دهنده باشد و قصد آن فرار از
زکوة دادن مال باشد در اینصورت هم زکوة بر آن شخص واجب نیست مسئله زکوة
قرض بر قرض گیرنده میباشد نه قرض دهنده مگر آنکه تبرعاً بدهد و از قبل قرض گیرنده و
بهتر اعتبار اذن از اوست مسئله زکوة از کافر ساقط میشود بعد از اسلام هر چند
عین زکوة موجود باشد مسئله زکوة بر نه چیز واجب است اوّل طلا دوم
نقره سوم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو ششم گندم هفتم جو هشتم
مویز نهم خرما و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یك بقدر
نصاب و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم
مسئله بداخل شدن ماه دوازدهم واجب شدن زکوة مستقر است بنابر احوط
و ماه دوازدهم از سال اوّل محسوب است نه از سال دوم مسئله در طلا و نقره
شرط است آنکه مسکوك بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه و قد بهم باشد

باجد به رایج در معامله باشد یا نه خلیط باشد یا صاف مسئلة شرطست در
زکوة گاو و گوسفند و شتر اینکه تمام سال چریده باشند در علف صحراء نه معلوفه
مسئلة مدار در چریده یا معلوفه بودن بر صدق اسم است عرفا باین معنی که عرفا
اورا چریده یا معلوفه گویند مسئلة اگر در یکماه یا دو ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون
نروند بصحرا مثل اکثر گوسفندان عراق و خراسان و اذربایجان در اینصورت از سائمه
بودن بیرون میرود مسئلة معلوفه بودن متحقق میشود بخوردن چیزیکه
مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر
عوض بخواهد یا نه مسئلة اولاد این گاو و گوسفند و شتر در حکم مادر انها
است در اینکه شرط است انکه سائمه باشند مسئلة ابتداء سال اولاد انها
حین زائیدن انها است مسئلة شرط است در شتر و گاو انکه کارکن نباشند
هر چند سائمه باشند و فرق نیست در کار کردن میان زراعت کردن و ابکشی و
سواری و اسیا کردن و نه در میان انکه مالک انها را بر عمل داشته باشد یا غیر باذن
مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرفست در تمام سال که کارکن نیامند انها را
و شرط است در چهار اخیر انکه مالک انها را پیش از وقت وجوب مالک شده باشد چه
بزراعت یا غرس یا مسافات و چه به بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا عنوان پس اگر منتقل
شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است مسئلة زکوة در غلات بعد از وضع
خراج سلطان است که قهرا از عین غله میگیرد و در غیر ان احوط عدم وضع است
و این احتیاط ترک نشود مسئلة وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق
وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس زکوة مختلف شوند باید
اعتبار بحال اول باشد مسئلة حد نصاب در غلات منحصر بیکی است و پیش
از رسیدن بان هر چند قلیل باشد چیزی واجب نیست چنانچه انچه زاید بر نصاب

باشد واجبست در ان زکوة هر چند قلیل باشد و نصاب پنج وسق است و هر وسقی
شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقیست و
ان صد و سی درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی و خمس نصف مثقال صیرفی
و ربع عشر انست و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی یک مثقال
و ثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاع است و هر صاعی هزار و صد و هفتاد درهم
است و ان هشتصد ۸۱۹ و نوزده مثقال شرعیست و شش صد و چهارده مثقال و ربع
۱۸۰۲۷۵
صیرفیست پس مجموع انصد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج
مثقال صیرفی است و ان بمن شاهی جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی
باشد صد و چهل و سه من و سه چارک و پنجاه و بیست و پنج و پنج نار و دو نار و نیم و پنج
مثقال است مسئلة مقداریکه باید اخراج نمود در غلات بعد از رسیدن بنصاب
اگر در اب خوردن زراعت موقوف بر چرخ و مانند ان نباشد مثل زراعتی که باب باران
عمل میاید یا باب نهریکه در ان بنشیند مقدار عشر است و اگر در اب خوردن احتیاج
بچرخ و مانند ان باشد مثل زراعتی که باب چاه عمل اید یا باب نهریکه باید از چرخ
کشید نصف عشر باید داد مسئلة هرگاه زراعتی که در بعض اوقات از اب چاه
و مانند ان اب بخورد و در بعض اوقات از نهر اب بخورد حد زکوة ان اینست که اگر
هر یک مساوی اب خورده باشند سه ربع عشر بیرون کنند و اگر یکی از اینها بیشتر
باشد تابع ان است مسئلة تعلق وجوب زکوة در گندم و جو صدق اسم است
و ظاهر حصول انست به بستن دانه و در مویز غوره شدن است و در خرما بسر
شدن است مسئلة اگر بتاخیر بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم و جو از
پاک کردن و در انگور و رطب از مویز و خرما شدن بعد رضا منست و تاخیر تا تصفیه
دانه و خشکیدن مویز و خرما جایز است بدون ضمان مسئلة زکوة بعین

مال زکوی تعلق میگیرد هرچند در مال تجارت باشد و جایز نیست تصرف در عین مال
زکوی پیش از ضمان مسئله هرگاه بمالی زکوة تعلق گرفت و مالك ان فوت
شد باید بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر دین زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم
است بر دین مسئله بیرون کردن زکوة از قیمت جایز است مسئله در طلا
و نقره از برای هر یك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب
دوم طلا سه مثقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی و ثمن
ان و در نصاب دوم عشر مثقال شرعی است و نصاب اول نقره دویست درهم است و
ان صد و پنج مثقال صیرفی است و نصاب دوم نقره چهل درهم است و ان بیست و یك
مثقال صیرفی است و ان معتبر است بعد از نصاب اول تا هر کجا که برسد و همچنین
در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال و پنج ثمن ان و از نصاب
دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر ان و ضابطه کلیه از برای اخراج زکوة طلا و نقره
انست که چهل و یك اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولکن بنابراین ضابطه بعضی
از اوقات زیاده داده میشود قلیلی ما دام که مال بنصاب اول هر یك از طلا و نقره
نرسد یا در میان دو نصاب باشد و ان را تمام نکرده باشد چیزی دران نمیباشد و
در حکم طلا و نقره است در نصاب و در قدری که باید اخراج شود مال تجارت و منافع
مستغلات مسئله از برای شتر دوازده نصاب است نصاب اول تا پنجم
هر یك پنج شتر است و در هر نصابی یك گوسفند و در این میانه که پنج کمتر است
چیزی نباید بدهند نصاب ششم بیست و شش شتر است و در ان واجب است
داده شود یك شتری که داخل در سال دوم شده باشد هفتم سی و شش شتر
است و در ان واجب است داده شود یك شتری که داخل در سال سوم شده باشد
هشتم چهل و شش شتر است و در ان واجب است داده شود شتری که داخل

در سال چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یك شتر است و در ان واجب است
شتری داده شود که چهار سال را تمام کرده باشد و داخل در پنج سال شده باشد نصاب
دهم هفتاد و شش شتر است و در ان دو شتر باید داد که هر یك در سال سیم
داخل شده باشد نصاب یازدهم نود و یك شتر است که باید در ان دو شتر داده شود
که داخل در سال چهارم شده باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یك شتر است
پس در هر پنجاه شتر یك شتر باید داده شود که داخل در سال چهارم شده باشد و در
هر چهل شتر باید داده شود یك شتری که تمام کرده باشد سال دوم را و داخل در
سال سوم شده باشد و انچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد در ان زکوة
نیست و انچه گفته شد که از شتر داده شود باید مادیه باشد مسئله در
گاو دو نصاب است اول سی گاو است دوم چهل گاو است و بعد از چهل مخیر است
در اختیار کردن چهل و سی هرگاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست
و اگر ممکن نباشد معین است اعتبار انچه فرو گرفتن در ان بیشتر است و در
هر سی گاو یك گاو یکساله بدهند چه نر باشد چه ماده لکن گاو نر احوط است
و در هر چهل گاو یك ماده گاو بدهند که داخل در سال سوم شده باشد
مسئله نصاب گوسفند پنج است اول چهل گوسفند است و در ان یك
گوسفند باید بدهند دوم صد و بیست و یك است و در ان دو گوسفند باید
داد سوم دویست و یك است و در ان سه گوسفند باید داد چهارم سیصد
و یك است و در ان چهار گوسفند باید داد پنجم چهار صد است و در ان و
بیشتر از ان هر صد گوسفند یك گوسفند باید داد و گوسفندی را که در مصرف
زکوة بدهند احوط انست که اگر بز باشد داخل در سال دوم شده باشد و
اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب

دارد و زکوة مجزی نیست هر چند سنی که واجبست منحصر بدان باشد مگر آنکه همه
باین طریق باشند مسئله مستحقین زکوة هشت صنفند اول و دوم فقراء
و مساکین ولی دوم اسوء حالا میباشند از اول و ضابطه که بان توان زکوة داد
بایشان آنکه مالك مؤنه سال خود و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوه سوم
کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط
نمودن چهارم کفار یکه تالیف قلوب ایشان شده باشد از برای جهاد آیا در زمان
غیبت خلافست پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت و آزار باشد
بلکه مطلقا و از مال زکوة میتوان آنها را خرید و آزاد کرد با شرایط ششم اداء
دین کسیکه عاجز باشد از اداء آن بشرط آنکه دین معصیت نباشد هفتم مطلق
خیراتست مثل پل ساختن و مسجد و مدرسه بنا نهادن و غیر آنها هشتم
کسانیکه در راه مانده اند بی خرجی اگرچه در ولایت و بلد خود چیزدار باشند بشرط آنکه
قادر بر قرض کردن یا فروختن چیزیکه مال است نباشد و سفرش در معصیت نباشد
مسئله کسانیکه متوجه در بیرون کردن زکوة میشوند چهار صنفند اول از
آنها مالکست دوم وکیل مالکست سیم وصی مالکست چهارم امام علیه السلام
یا عاملیکه از قبل امام ع باشد یا از قبل مجتهد عادل بلکه سنت بردن در
نزد امام علیه السلام چنانچه سنت بردن در نزد مجتهد عادل در زمان
غیبت امام ع خصوصا در اموال ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرطست
در زکوة نیت قربت مثل سایر عبادات و آن داعی است نه اخطار بالبال مسئله
واجب نیست قسمت کردن زکوة در میان اقسام مذکوره لکن مراعات احتیاط خوب
است و واجب است در زکوة نقدین بنا بر احوط بلکه غیر آن بنا بر احوط بیك نفر
کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا یا نقره باید بیرون رود ندهند و آن سه ثمن مثقال

صیرفی است در طلا و دو مثقال و نیم و یک ثمن مثقالست در نقره چنانچه گذشت
مسئله اطفال شیعه را از زکوة میتوان داد هرچند بدانی که پدران ایشان زنک
و فاسق باشند مسئله شرطست که بغیر هاشمی زکوة هاشمی نباشد مگر آنکه زکوة
دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت آن نکند مسئله زکوة مال را ببلد دیگر
حمل میتوان کرد لکن افضل آنست که در بلد خود صرف شود مگر در صورتیکه در بلد مستحق
نباشد در اینصورت واجبست نقل ببلدیکه مستحق در آن میباشد نماید مسئله
در حین نقل کردن اگر تلف شود ضامنست اگر در بلد خود مستحق باشد و جایز نیست
تاخیر انداختن دادن زکوة را از وقت وجوب آن مگر در حال انتظار مستحق یا غایب
بودن مال یا عدم تمکن از تصرف مسئله اگر تاخیر کند در رسانیدن زکوة را
باهل آن با وجود بودن مستحقین و در اینوقت تلف شود ضامن است هم
اجرت کیال و وزن نمودن اجناس زکوی با مالکست که باید از مال خود اخراج نماید
مسئله جایز است که زن زکوة مال خود را بشوهر خود بدهد اگرچه شوهر باز بعض
او برساند

مطلب بیست و پنجم در خمس است

بدانکه از جمله فرایض الهیه بر بندگان دادن خمس مال است که خداوند جل
شانه آنرا برای خصوص رسول صلی الله علیه و آله و ذریه او قرار داده عوض
زکوة که بر ایشان حرام کرده و باین اختصاص آن بزرگواران گرامی داشته و هر کسی
که یکدرهم یا کمتر از آن را منع کند و بصاحبانش نرساند از ظالمین بایشان محسوب
و در زمره غاصبین حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله مندرج و محشور
خواهد بود و هر کسیکه وجوب آنرا انکار کند و ندادن آنرا حلال شمارد
از ربقه اسلام خارج و چون انکار ضروری دین نموده کافر است از ابو بصیر

منقول است که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که آسانترین چیزیکه
بنده را مستحق دخول در آتش جهنم کند چیست فرمود کسیکه درهمی از مال یتیم بخورد
و یتیم ماائیم **مسئله** خمس بهفت چیز تعلق میگیرد اوّل مالیکه از کفار حربی در
جهاد بدست آید خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه از جملهٔ منقولات باشد یا نه
و اینها در وقتیست که جنگ باذن امام باشد و اگر بدون اذن امام باشد و
ممکن هم باشد اذن از امام مثل حال حضور امام و جنگ از برای دعوت باسلام
ظاهر انست که مال مخصوص بامام است و اموال کفار حربی که بدزدی یا حیله از
تصرف ایشان بیرون بیاورند و غصبی نباشد از مسلمی یا معاهدی احوط اخراج خمس
آن است **دوم** معادن است حتی نمک و گوگرد و احوط دادن خمس است از
گل سرخ و گل سرشور و سنگ آسیا و آهک و گچ و شرطست بیرون کردن آنچه که خرج
شده باشد از برای تحصیل معادن مثل خرج کندن و گداختن و امثال اینها و شرط
است نیز رسیدن آن بنصاب و نصاب آن نصاب طلا است **سوم** مالیکه در زیر زمین
دفن کرده باشند برای ذخیره یا بجهت مجرد محافظت بوده باشد در صورتیکه صدق
کنز کند عرفاً خواه نقد باشد خواه غیر نقد اگر در دار الحرب باشد یا موات دار الاسلام
که اثر اسلام در او نباشد بوده باشد و اگر در دار الاسلام باشد و زمین هم
مالک داشته باشد پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد و علم دارد که آنکه مالک
آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده مالک میشود چهار خمس آنرا
و یک خمس از ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان ایدی سابقه رجوع نماید
بنزدیکتر از مالکین زمین پس اگر ادعا ملکیت نماید باو بدهد بدون مطالبه بیّنه
و اما ده چه متعدد باشد سکّه یا واجد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید
و اگر او ادعای ملکیت نماید حکم او نیز حکم سابق است و لکن خالی از اشکال نیست

دهم

و همچنین است حکم در سایر فلزات **چهارم** چیزهائیکه بفرو رفتن از دریا بیرون آورند
مثل مرجان و مروارید و در اینها خمس واجبست اگر برسد بمقداریکه قیمت آن یک دینار
شرعی شود اما آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و
عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود بحکم آن چیزهائیست که بفرو رفتن تحصیل شود
و اگر از روی آب گرفته شود خمس در او واجبست بدون اعتبار نصاب علی الاحوط **پنجم**
منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب هر چند کم باشد مثل
صید کردن و هیمه و پوشن کندن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر
شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن صحرا و گزنگبین و عسل کوهی جمع
نمودن و فاضلی و جعاله در عملگی کردن **مسئله** در هبه و هدیه و آنچه بجایزه
و وصیت منتقل شود و در صیدیکه بی زحمت بدست آید احتیاط ترک نشود بلکه در
میراث ممن لا یحتسب نیز و در عوض خلع و خمس و زکوة و صدقه مندوبه خمس لازم
نیست **مسئله** در نمو زیادتی بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اگر حاصل
شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و قصد او زراعت بود نه فروش
آنها یا اصلا منفعت در آنها در نظر نداشت و بهم رسید خمس در آنها واجب نیست
و لکن در زیادات عینیه محل اشکال است و احتیاط ترک نشود **مسئله** مالی
که بارث یکیبی منتقل شد و بدون اطلاع او زیادتی بهم رسید یا منفعتی برای او
مترتب شد خمس در او واجب نیست مگر در زیادات عینیه که محل اشکال است و
احتیاط ترک نشود چنانچه گذشت **مسئله** هرگاه جنسی از اجناس که باید خمس
گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر آنها گذشت زکوة بر او واجب میشود **ششم**
زمین زراعتیست بلکه مطلق زمین است که ذمی آنرا از مسلمان بخرد و اگر
هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق میگیرد بعین و تسلط اخذ قیمت

ازذمّی نیست و نه اجبار او بر منفعت دادن و فرقی در این مغیر و سایر اقسام خمس
نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت از جمیع نماید هرگاه متعلّق
خمس غیر نقدین باشد و نحو آن و اخراج قیمت از نقدین و مثل آن با بعض از آنها
نشود **هفتم** مال حلالیست که مخلوط بحرام شده باشد و معتبر است مجهول بودن
قدر حرام یعنی معلوم نباشد که کمتر از خمس است یا زیادتر و معلوم نباشد مالک آن
واما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید ردّ شود بمالک و اگر مالک را نداند
و مقدار آن را بداند بعد از یأس از مالک باید تصدّق نماید آن را از برای مالک چه
بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر **مسئله** اگر چیزی از معادن تحصیل نمود و قصد
اکتساب بآن نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست **مسئله** از
منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب مؤنه سال باید اخراج شود
لیکن آنچه از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد از آن زیادتی خمس باید بدهد
مسئله در اخراج مؤنه میانه روی بحسب حال شخص معتبر است پس اگر زیادتی
نماید بر او محسوب میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود احوط عدم وضع زیادتیست **مسئله**
قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رختخواب
آنچه شخص حاجت داشته باشد از مؤنه سال محسوبست و لیکن معتبر است در جمیع
اینها اینکه لایق بحال شخص باشد و در آخر سال نباید خمس آنها و امثال آنها را داد
مسئله هرگاه عین مال خمس بر او تعلّق گرفته باشد و اخراج خمس را از آن
نکرده باشد و از آن لباس بگیرد و بپوشد اگر از عین همان مال باشد نماز در آن
صحیح نیست و محکوم بغصب است مگر آنکه بذمّه بگیرد و بعد بدهد که در اینصورت اقوی
صحّت صلوة است **مسئله** صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و
ضیافت و اسفار طاعات از زیارت و حج مستحب همه اینها از اخراجات مؤنه

سال است و در جمیع اینها احوط اعتبار میانه روی و لیاقت بحال شخص است **مسئله**
تمام نمودن سرمایه از مؤنه حساب کردن اگر مستلزم خرج شد بدی نشود خالی از اشکال
نیست بلکه اقوی و احوط حساب نکردن آن است از مؤنه سال **مسئله** مخارجی که
لازم میشود بنذر و شبه آن و کفّارات از مؤنه سال محسوب است **مسئله** اخراجات
حج واجب اگر در همان سال بهم رسد داخل در مؤنه آن سال است و اداء دین در
سال بکه اداء میکند از مؤنه آن سال است اگرچه دین از سال سابق باشد بشرط آنکه
در آن سال متمکّن از ادائش باشد و الّا ترک نشود احتیاط و عدم احتساب از مؤنه و اگر در
آن سال معذور شود از رفتن بحج محسوب میشود چنانچه اگر تأخیر نماید عصیاناً بر او محسوب
است **مسئله** معتبر در سال در اینجا سال قمری کامل است و کفایت نمیکند داخل
شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر است در ابتداء شروع در کسب از برای کسیکه
شغلش کسبست و امّا غیر او از کسیکه فایده اتّفاقاً بر او برسد ابتداء سال او حال ظهور
فائده است و معتبر نیست در وجوب خمس اینقسم نصاب و نه انقضاء سال لکن جایز است
تأخیر تا آخر سال بلکه احوط است بخلاف سایر اقسام که وجوب در آنها فوریست
و تأخیر تا آخر سال جایز نیست **مسئله** منقسم میشود خمس بشش قسمت سه سهم
آن مال امام علیه السّلام که در این عصر متعلّق بحضرت صاحب الامر است و
سه سهم دیگر آن از ایتام و مساکین و ابن سبیل سادات است. و شرط است در
صحّت خمس نیّت بنحویکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمّی
میدهد از زمینیکه از مسلم خریده است و باقی احکام بنحویست که در زکوة گذشت
و لازم است تعیین اگر متعدّد باشد خمس در ذمّه او از سهم امام و غیر سهم
امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود بقبض
فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از آنچه نیّت نموده بغیر آن **مسئله** هرگاه

همسان سادات غیر از امام شرط نیست اینکه اثنا عشری باشند لکن عدالت شرط نیست
مسئله در سادات شرط است که از اولاد هاشم که جد پیغمبر است باشند هر چند از اولاد
علی بن ابیطالب امیر المؤمنین نباشند و کفایت نمیکند از اولاد برادر هاشم بودن
مسئله در سادات معتبر است که از جانب پدر تنها یا پدر و مادر هر دو منتسب بهاشم
باشند و از طرف مادر کفایت نمیکند و نیز کفایت نمیکند انتساب بزنا مسئله ولد
شبهه را خمس میتوان داد و ولد شبهه کسی را گویند که حرامزاده نباشد مثل آنکه مردی به
خیال زن خود با زن دیگر مقاربت کند بعد معلوم شود که زنی دیگر بوده است حاصل از
این مقاربت اگر اولادی بهم رسد او را ولد شبهه میگویند مسئله بفقرای سادات
و ایتام ایشان از مؤنهٔ سال زیاد بر دادن جایز نیست چنانکه جایز نیست با بن سبیل
از ایشان زاید از حاجت دادن بنا بر احوط و اما دفعتاً پس ندادن احوط است و معتبر در
سال فقر از وقت دادن خمس است و شرط است در یتیم فقر و در ابن سبیل در بلد
که خمس میگیرد نه غیر آن بلد چنانچه در زکوة گذشت مسئله فرقی نیست در میان
وجوب خمس در میان حال حضور امام علیه السلام و غیبت و در میان سهم امام
و غیر سهم امام علیه السلام و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بارباب آن
و اما سهم امام علیه السلام اختیار آن با مجتهد عادل است مسئله اگر ممکن
نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا اینکه خبری از ایشان برسد بجا
است که خود با عدول مؤمنین از بابت مذکور بسادات بدهند مسئله سیدی
که خمس اگرفته و مالک شده بغیر سید میتواند بدهد و همچنین فقیری که زکوة
یا رد مظالم گرفت و مالک شد بسید میتواند بدهد مسئله سید نمیتواند
مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند و تضییع حقوق سادات نماید بجهة اینکه تضییع
حقوق سادات و فقرا مشکل است و اینها در صورتی که بنحو دست گردان اول

بنا گذارده کنند که سید قبض کند وجه خمس را و بدهد بقرض بطرف مقابل و بعد از اینکه
مبلغ خطیری طلبکار شد آن را مصالحه کند بوجه جزئی این حیله است که چون تضییع
حقوق میشود محل اشکال است و اما اگر از ابتداء خمسی که بر ذمهٔ شخصی است بخواهد
مصالحه کند بوجه جزئی پس آن صحیح نیست هر چند حیلهٔ شرعیه هم جایز بدانیم مسئله
اگر کسی خمس مال او بر ذمه بگیرد و تصرف در آن نماید باذن مجتهد جایز نیست مسئله
بفقرا سادات و ایتام و ابن سبیل از ایشان مساوی دادن خمس لازم نیست بلکه
تمام را بیکی از ایشان میتوان داد لکن در وقت عدم حضور مستحق و در وقت حضور
مستحق و علم باضطرار توزیع احوط است مسئله هرگاه سهم امام علیه السلام
بی اذن مجتهد بسادات بدهد محسوب نیست بلکه باید دوباره بمجتهد بدهد یا اذن
از او بگیرد بدادن او بنا بر احوط مسئله هرگاه کسی پیش از تعلق گرفتن خمس بمال
چیزی بسادات فقیر بدهد بعنوان قرض و وکیل شود که هر وقت خمس تعلق باو گرفت از جانب
ایشان بردارد صحیح است بشرط آنکه بر استحقاق باقی باشند مسئله اگر درختی نشاند که
برای تجارت یا از برای امر معیشت هر ساله نموی که میکند بعد از وضع مؤنه خمس دارد
مسئله شخصی که خمس بر ذمه اش بود نداد و فقیر شد تدریجاً اگر بدستش بیاید به
اولاد خود که سید و فقیرند میتواند بدهد و احتیاط استیذان از حاکم شرع است
مسئله هرگاه ارباب مکاسب طلبی از اشخاص متفرقه دارند و میدانند که بعد
از سال وصول میشود مخیرند که خمس او را حال بدهند یا هر وقت که وصول شد
مسئله سهم امام را بمجتهد غیر اعلم که جامع الشرایط است میتوان داد به
شرط آنکه علم بمخالفت اعلم در کیفیت تصرف او کماً و کیفاً نباشد مسئله هرگاه کسی
طلبی از سید داشته باشد و سید فقیر شد جایز است که بازاء خمس طلب را با
او حساب کند و احوط این است که آن وجه بمجتهد خمس با او بدهد و او رد کند در عوض

فرشش ولو مکرر باشد و هم چنین نه نظام حنا کردن با نفقه مسئله هرگاه گندم
یا جو یا مویز یا خرما در فصلش که بحد نصاب رسیده بود زکوتش را داد و سالی که بر او خود
شاهد اده بود بجهة اخراج کردن خمس مال بسر سید بعد الاخراجات مؤنه از آنها زیاد
آمد خمس اش را باید بدهد و هم چنین است در گوسفند و شتر و گاو و غیره مسئله
از ذخیره سالیانه که زیاد میاید مثل برنج و روغن و قند و چای و زغال و تنباکو و نمک
و فلفل و سایر متعلقات که ذخیره کرده بود بعد از زیاد آمدن از مؤنه خمس آن ها را باید بدهد
بشرط آنکه از ارباح مکاسب باشد و خمس آن را پیش نداده باشد مسئله دو دست
خانه مثل بلور و بارچین و شبه اینها که از سر و زیادتی بسند در میان سال از ارباح
مکاسبش خریده و سال بر آن بگذرد بعد از سال خمس آنها تعلق میگیرد و باید خمس را
از آنها اخراج نمود مسئله زینت زنان مثل گوشواره و خلخال و گردن بند و گل
و دستبند خمس ندارد اگر چه از ارباح مکاسبش خریده باشد بشرط اینکه بر نهاد در
بین سال تملیک کرده باشد و زیاده بر رسم زینت بحال عدش نکرده باشد
لکن اگر از ارباح مکاسب خریده باشد و سال بر او گذشت بعد از اخراج مؤنه اگر
زیاد آمده خمس او را باید بدهد مسئله هرگاه برتبه خودش اسباب خانه مثل
ظروف یا رخت خواب و فرش اضافه کرد ولی اتفاقا بجهة مهمان و غیره حاجت بر
او بشود بعد از سال خمس ندارد اگر چه از ارباح مکاسبش خریده باشد و اگر چه گاه گاه
بلکه غیر آنها محتاج شود مثل عید و غیره مسئله وجوه غیر از خمس و زکوة
و فطره و صدقه واجب تا از مال نیست مگر بنذر و عهد یا یمین یا کفاره که بر کسی واجب
بشود در اینها نیز اخراج کردن از مال واجب است مسئله تصدق دادن
از مال مطلقا سنت مؤکد است بقدر قوه و کفایت حال شخص بشرط بلوغ و
عقل و جواز تصرف در مال و نیت قربت و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد

و قبض باذن مالک مسئله شرط نیست گیرنده تصدق مستحب اینکه فقیر باشد
چنانچه فقیر میتواند بگیرد غنی نیز میتواند تصدق مستحبی بگیرد مسئله هرگاه تصدق
را داد پس گرفتن آن جایز نیست با شرایطش مسئله تصدق را مخفی دادن افضل
است از آشکار دادن مگر آنکه متهم شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکه قصد
او از اظهار متابعت کردن مردم باشد او را و اما در تصدق واجب افضل مخفی ننمودن آنست
است و سنت است ابتدا بچیز دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر بحجابی یا ظلمتی
و سنت است بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در ماه رمضان و بر اقارب بخصوص
خصوصا ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصا علویین از ایشان و سنت است تصدق
نمودن در اول روز و از اول شب و در روز جمعه و در ماه رمضان و بدست خود دادن
خصوصا از برای مریض و امر نمودن مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای
او و سنت است بذل کردن چیزی را که نزد او محبوب است و اختیار نمودن از برای تصدق
کردن برگزیده اموال را و مساعدت کردن بر رسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن
دهنده دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل کردن چیزی را که تصدق نموده
بعد از دادن بفقیر مسئله اظهار محتاجی و فقر نمودن مکروه است و مؤکد
است کراهت در سوال نمودن در مجالس مسئله رد نمودن سائل مکروه است
چنانچه اظهار کردن مکروه است مسئله بذمی تصدق دادن جایز است
بلکه راجح است خصوصا اگر خویش شخص باشد و هم چنین است حکم غیر شیعه
از سایر اهل اسلام مسئله جایز نیست زکوة گرفتن بنی هاشم مگر در حال
ضرورت یا آنکه زکوة دهنده از بنی هاشم باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات
واجبه غیر از زکوة از منذورات و کفارات و بمانند اینها هر چند اولی نگرفتن است
اما صدقه مستحبه جایز است گرفتن و دادن بایشان بی اشکال ❊

مقصد سیم در احکام مکاسب است

و در این مقصد چند فصل است فصل اول در ذکر بعضی احادیث و اخبار یکه دلالت
میکند بر فضیلت تجارت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود
تجارت کنید تا خداوند تعالی برکت بشما عطا فرماید همانا من شنیدم از حضرت رسول
خدا صلی الله علیه وآله که فرمود روزی ده جزء است نه جزء آن در تجارت است و یک جزء
آن در سایر امور و حضرت صادق علیه السلام فرمود خیر و خوبی در کسی نیست که دوست
ندارد که مال حلال جمع کند و حفظ آبروی خود باو بکند و قرض خود را باو ادا نماید و
صله رحم خود نماید و نیز مرویست که عمر بن مسلم که از اصحاب حضرت صادق علیه
السلام بود مشغول تجارت بود ترک تجارت کرد و مشغول عبادت شد حضرت احوال
او را پرسیدند عرض کردند که رو آورده است بعبادت و ترک تجارت کرده است پس
حضرت فرمودند وای بر او آیا نمیداند که کسیکه ترک کند تحصیل روزی را دعاء او
مستجاب نمیشود بدرستیکه در وقتی که آیه مبارکه وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ نازل شد بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله ع
درها خانه را بستند و مشغول بعبادت شدند و گفتند خدا تعالی ضامن روزی ما
شده است ما باین سبب ترک تحصیل روزی کشیدیم پس حضرت فرمودند کسیکه چنین
کند دعا او مستجاب نمیشود بر شما باد بطلب کردن روزی بدرستیکه من دشمن دارم
کسی را که دهن خود را گشوده باشد و همیشه گوید بار خدایا بمن روزی ده و ترک
کرده باشد طلب روزی را و حضرت باقر فرمود کسیکه طلب کند دنیا را از جهت
مستغنی شدن از مردم و از جهت سعی کردن از برای عیال خود و مواسات
کردن با همسایه خود ملاقات کند خدای تعالی را روز قیامت و روی او مثل ماه شب
چهارده خواهد بود و وارد شده که خدا رحمت کند مؤمنی را که کسب کند روزی

حلال را و خرج کند بر سبیل اعتدال و میانه روی و احادیث در این باب بسیار است
و همین قدر در اینمقام کافیست و باید آدمی در طلب روزی اجمال کند نه بیکار باشد
و نه حریص باشد که شب و روز در طلب روزی باشد و در فکر آخرت نباشد

فصل دوم

در بیان اقسام کسب است

مسئله مکاسب بر پنج قسم است اول از آن کسب واجب است و آن وقتی
است که قوت خودش و قوت عیالش موقوف باشد بر کسب او و او را چیزی دیگری نباشد
غیر از کاسبی و احوط وجوب آنست بجهت اداء دیون دوم کسب مستحب است و آن
آنست که از برای فراخی معاش باشد یعنی وسعت دادن بر عیالات و صدقه
دادن بر محتاجان سوم کسب مباح است و آن کافیست که از آن مستغنی
باشد و ضرری در آن نباشد و مایه گذران داشته باشد و بقصد خیرها قصد
زیاد کردن مال نداشته باشد چهارم کسب مکروه است و این بر وجهی است که
اجتناب از آن کردن بهتر باشد چون صرافی کردن و کفن فروشی و غله فروختن و
حجامت کردن با شرط اجرت و بنده فروختن و قصابی کردن و قابله شدن با شرط اجرت
و زرگری نمودن و اجرت گرفتن جهانیدن حیوان نر را بر حیوان ماده و اکتساب کسانی
که اجتناب از حرام در اموال مردم نمیکنند و اجرت تعلیم قرآن و تجارت کردن در دریا
اجرت گرفتن در کشیدن خصیه حیوانات و معامله کردن با ظلمه و با کسانی
که پست طبیعتند بحیثیتی که باک نداشته باشند بآنچه در حق ایشان میگویند و با کسانی
که صاحب عیب در بدن میباشند از قبیل خوره و پیسی و مانند اینها و با طایفه
کردها و اهل ذمه چون یهود و نصاری پنجم کسب حرام است و آن بر پنج
نوع است اول مبایعه چیزهائیکه نجس العین میباشد چون بول و غائط

انسان و سایر حیوانات حرام گوشت که نجس العین می باشند مگر بول و غایط حیوانات
حلال گوشت غیر بول شتر از برای استشفاء که در آن اشکال نیست و اما غیر آن پس
در آن خلاف است و اقوی اینست که خریدن و فروختن همه اینها جایز است اگر منافع
محلّله مقصوده داشته باشد و همچنین حرام است مبایعه سایر نجاسات عینیه
چون شراب و خون و خوک و سگ مگر سگ شکاری که تعلیم داده باشند و همچنین جایز
عبد کافر بیع و شراء او جایز است اگرچه مرتد فطری هم باشد علی الاقوی و در سگی
که پاسبان حیوانات و بوستان و خانه باشد خلاف است اقوی جواز و احوط اجتناب است
و اقوی اجتناب است از مبایعه چیزهائیکه نجس شده باشد بملاقات نجاست و قابل
پاک شدن نباشد چون دوشاب نجس و مانند آن مگر روغن نجس که نجاست عارضی
باشد نه ذاتی از قبیل دنبه مردار و نحو آن زیرا که مبایعه این مشکل است بلکه
جایز نیست و اما روغنی که نجاست آن عارضی باشد پس جایز است فروختن آن با
اعلام نجاست آن از برای روشن کردن چراغ و اولی آنست که از برای روشن کردن
در تحت السماء و غیر مسقف مبایعه نمایند دوم مبایعه آلات لهو حرام است
چون طبل و نی و سرنا و نرد و شطرنج و مانند اینها و در حکم اینها است اجاره دادن
خانه را یا مال بارکش را از برای چیزهائی که حرام است از قبیل شراب و سوار شدن ظالم
از برای ظلم و مانند اینها و همچنین است مبایعه چیزهائیکه اعانه بر معصیت باشد
از قبیل فروختن شمشیر و نیزه و مانند اینها را بدشمنان دین در حال جنگ و
همچنین است بت سوم مبایعه چیزهائیکه در آنها هیچ نفعی نباشد یا نفع معتدبه
نباشد چون خرس و عقرب و موش و مانند اینها که بی نفع باشد چهارم عملی است که
نهی از شارع در خصوص آن وارد شده باشد مثل تصویر ذی روح مطلقا و هم
چنین است قمار بازی کردن به نرد یا شطرنج یا انگشتر بازی یا تخم مرغ بازی کردن

و مانند اینها و همچنین است غنا خواندن و آن عبارت است از صوت لهوی یعنی آوازیکه از روی لهو
التذاذ از قوه شهویه بیرون آید اعم از اینکه در عرف عجم آنرا سرود خوانندگی بگویند یا نگویند
بواسطه آنکه کلمات آواز قرآن یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد پس فرقی نیست
در تحقق غنا میان اشعار و قرائت قرآن و مراثی و غیر آن چون اذان بلکه حرمت غنا در
قرآن و مراثی اکد است و معصیت آن بیشتر است و عذاب آن مضاعف است بلی غناء زن
مغنیه در عروسی از برای زنان در مجلسی که خالی از مردان باشد و با آلات لهو نباشد و مشتمل
بر باطل نباشد استثناء نموده اند و احوط آنست که از مطلق صدای خوش او و نه در خواندن
شعر بلکه مطلق اجتناب کنند و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای نوحه کردن
بنوحه باطل یا اینکه وصف کنند نوحه کننده میت را بچیزهائیکه در او موجود نباشد و
همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای هجو کردن مؤمنین بانطریق که عیبهائی از ایشان
ذکر کنند بشعر یا غیر آن و همچنین حرام است اجرت گرفتن از برای غیبت کردن مؤمنین
بانطریق که در عقب سر ایشان اعلام نمایند بچیزیکه در او موجود باشد و آورا
اظهار کردن آن ناخوش آید و همچنین دروغ بستن و سخن چینی کردن و دشنام
دادن و مسخره کردن کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و همچنین حرام است
اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن و تعلیم گرفتن سحر که این عبارتست از کلامی یا
کتابتی که باعث حدوث ضرری در بدن یا عقل مسحور شود و ملحق کرده اند باین بستن
مرد را که بحلال خود مقاربت نکند و همچنین است تسخیر ملائکه و جن و مانند آن
از اعمال غریبه پنجم حرام است اجرت گرفتن از برای چیزیکه واجب است بجا آوردن
آن را بر انسان بالذات خواه واجب عینی باشد چون نماز کردن و خواه واجب کفائی
باشد چون غسل دادن اموات و کفن و دفن کردن ایشان و همچنین شهادت
بامریکه شاهد است در آن و مانند اینها از واجبات شهیره از قبیل بسیاری

از صناعات که نظام امر معاش بسته است بآنها **مسئله** در بیع و شرى یعنی خریدن و فروختن هشت چیز شرطست **اول** آنکه باید فروشنده و مشترى هر دو بالغ باشند پس معامله اطفال صحیح نیست هر چند ده سال داشته باشند بلی هرگاه اطفال بمنزله باشند از برای فروشنده یا آنکسی که میخرد و شرط صحت مبایعه در ایشان موجود باشد و این امر بفرستد و مانند آن معلوم باشند ظاهراً این نوع از معامله فی الحقیقه معامله با صاحب مال که بالغ است میباشد و صحیح است چنانچه متعارفست بشرط آنکه عوض که بطفل میدهد بفرستد که بصاحب مال که در دست طفل است رسیده تا آنکه معاطاة که در بین دو بالغ است واقع شود و بهتر اینست که صاحب مال بعضی از اهل تجارت را که معامله با ایشان میکند وکیل کند باینطریق که مرو فلان طفل مثلا بیاید از برای خریدن فلان چیز تو وکیل میباشی که از جانب من قبول مبایعه کنی در وقتیکه از جانب خود بنای مبایعه و فروختن داشته باشی **دوم** آنکه بایع و مشترى عاقل باشند و مرجع در ثبوت عقل و عدم آن ادراک بدیهی و عرفیست **سوم** آنکه بایع و مشترى رشید باشند یعنی ملکه اصلاح مال داشته باشند **چهارم** آنکه بایع و مشترى مختار و با قصد و شعور باشند و شائبه اکراه و اجبار و غفلت بر وجه غلط یا خواب و مانند اینها نباشد مگر اکراه حق مثل اکراه و اجبار حاکم شرع بر فروختن کسیرا که احتکار کند یعنی غله را حبس کند و نفروشد بطمع گران شدن و مردم محتاج باشند بلی هرگاه آنکسی را که جبر کرده اند بر معامله بعد از معامله اجازه میکند از ظاهر علما صحت آن مستفاد میشود و لکن احوط اعاده صیغه است **پنجم** آنست که بایع و مشترى هر یک مالک مال باشند که خرید و فروش میکنند یا در حکم مالک از قبیل پدر یا جد پدری یا وصی یا حاکم شرع که ولی صغار و مجانین و غائبین و مانند

اینها است و وکیل یکی از اینها پس هرگاه شخص مال غیر خود را بدون اذن و بدون ولایت شرعیه و بدون وکالت از جانب ولی شرع بفروشد این معامله لزوم بهم نمیرساند و اگر از جانب خود بفروشد صحت آن و توقفش بر اجازه مالک خالی از قوه نیست اگر چه اجازه بجهة بایع غاصب نماید و همچنین اگر اجازه بجهة خود کند که مشهور و اقوى صحت است و گرفتن ثمن از برای مالک نه بایع و اگر از جانب مالک بر وجه فضولی بفروشد پس اقوى صحت آن بیع است که بعنوان فضولی واقع شده چنانچه مشهور است در میانه متأخرین که بیع فضولی صحیح است و موقوفست بر اجازه مالک که اگر مالک اجازه کرد لازم میشود و الا باطل میشود و ظاهر اینست که اجازه مالک باعث انتقال ملک میشود و نمائیکه بعد از عقد و قبل از اجازه حاصل میشود نماء مبیع مال بایع و نماء ثمن مال مشترى است **ششم** آنکه مبیع و ثمن آن معلوم باشد بوزن یا کیل یا شماره و مانند اینها که رفع جهالت کند و بسبب آن فریب نخورند در صور امکان و با تعذر بودن وزن و مانند آن باعتبار احوط مصالحه است باینکه بکوزن یا کیل یا بعنوان اعتبار کند و باقی بمصالحه آن اخذ کنند تا آنکه به تخمین و جزاف نشود بلی هرگاه مثمن یا ثمن از جمله چیزهائی باشد که مبایعه آنها بوزن یا مانند آن نباشد کافیست مشاهده آنها یا ذکر وصفیکه رفع جهالت و فریب کند **هفتم** آنکه جنس ثمن معین باشد و مفوض بخواهش هر یک یا دیگرى نباشد **هشتم** آنکه مالک هر یک از ثمن و مثمن قادر باشند بر تسلیم آنها یا تسلم آنها با ضمیمه آنها **مسئله** مستحب است پیش از تجارت کردن مسائل آنرا یاد گیرد لکن استحباب تعلم مسائل تجارت قبل از اشتغال بتجارت در وقتی است که علم اجمالی بوقوع در حرام نداشته باشد اما بعد از اشتغال بتجارت هرگاه شک نماید در جواز قبض عوض که بآن معامله منتقل شده واجبست که مسئله همان

معامله را تعلم نماید اگر صحیح است قبض عوض نماید والا فلا لکن تعلم مسئله شرط صحت
معامله نیست پس اگر بعد از معامله و قبض عوض تعلم نماید و صحت آن معلوم شود کافی
است لکن مادامیکه علم بصحت معامله حاصل نکرده تصرف نمودن در آنچه نقل شده
است از ثمن یا مثمن حرام است و نیز مستحب است که میان مشتری پیر و بلند که زیادتی
دینی بسبب علم و عمل و یا نحو اینها نداشته باشد تفاوت قرار ندهد بلکه اگر چنین کند مکروه
است که قبول کند و ایضا مستحب است که اگر مشتری یا بایع خواهش اقاله و فسخ معامله
کند اقاله کند و نیز مستحب است که بعد از مبایعه تکبیر و شهادتین را بگوید و هم چنین مستحب
است که گیرنده قدری سبک بگیرد و دهنده قدری سنگین بدهد بر وجهی که وزن بسبب آن
در عرف و عادت مجهول نشود **مسئله** مکروه است که بایع مال مبایعه را
مدح کند و مشتری مذمت کند و هم چنین مکروه است قسم خوردن و پنهان کردن
عیبی که عادة مشتری بر آن مطلع نشود و اما در عیب خفی اقوی اظهار است و هم چنین
مکروه است نفع گرفتن از شیعه اثنی عشری بدون ضرورت در معامله که بیشتر باشد
از صد درهم که در این زمان بمقدار پنجاه دو قران و ده شاهی است که وزن هر یک
مقدار بیست و چهار نخود است و هم چنین مکروه است معامله بین الطلوعین و
زیاد کردن وقت نداء دلال و زیاد کردن از برای میل دادن مشتری بلکه احوط
ترک است و حبس آذوقه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و روغن و نمک و روغن زیت
بنا بر احوط که آن را احتکار گویند و قول بحرمت آن در صورتیکه انحصار داشته باشد
که کسی دیگر نداشته باشد که بفروشد احوط بلکه خالی از قوه نیست ❊

فصل سوم

در اقسام مبیع است

مسئله مبیع بر دو قسم است قسم اول در غله و میوه و مانند آن و سبزیها

جایز نیست بیع غیر از خضروات و سبزیها یکسال بدون ضمیمه قبل از ظهور
و اما بعد از ظهور پس اقوی جواز است هر چند صلاح در آن پیدا نشده باشد و
زیاده بر یکسال اقوی جواز است بدون ضمیمه با کراهت و اما در خضروات
و سبزیها پس جایز نیست قبل از ظهور مطلقا و پیدا شدن صلاح در خرما آن است
که رنگ بگیرد و در انگور و باقی میوهها احوط اعتبار رسیدن است اگر چه اقوی در
مطلق ثمره جواز بیع است بعد از ظهور ثمره هر چند هنوز نرسیده باشد و صلاح در
سبزیها و بادنجان و خیار و خربوزه آنکه ظاهر گردد و ببندد و جایز است بیع زراعت
که خوشه کرده باشد و ایستاده باشد یا درو کرده باشد پیش از خوشه بشرط آنکه ببرد
یا بگذارد تا در محل درو و در بیع مثل خیار و توت که بریده یا زیاده و در زراعت مثل
قصیل که درو کنند و غوره و میوه که بچینند واجب است بر مشتری که بچیند و ببرد پس
اگر نبرد بایع را رسد که ببرد یا طلب اجرت کند و جایز نیست بیع خرماهای بر درخت بخرما
و بیع زراعت بدانه که از خودش باشد یعنی از جنس خودش باشد مثل فروختن زراعت
گندم بگندم بلکه خارج است مگر یک درخت که از دیگری در خانه اینکس باشد که جایز
است آن را خرص نماید و حاصل آن را بخرما قبول نماید **قسم دوم** حیوان است
خواه آدمی خواه غیر آدمی اما آدمیزاد مالک میشود بقهر و غلبه در زنی و نحو آن
در حالتی که کافر حربی باشد و بعد از آن بنده کسی است که سرایت میکند باولاد و اگر چه مسلمان
شوند مادامیکه آزاد نشوند و انسان مالک میشود هر کس را غیر از یازده کس پدر
و مادر و جد و جده مادری و پدری هر چند بالا روند و فرزندان پسر باشند یا دختر
و فرزند فرزند هر چند که نشیب روند و خواهر و عمه و خاله و دختر خاله و دختر برادر
و هر مردیکه مالک شود یکی از اینها را آزاد شود بر او فی الحال و مالک میشود
زن هر کس را غیر از پدران و مادران هر چند که بالا روند و فرزندان ت

مکروه

مکروه است خویشی که غیر از اینها باشد و خویشان رضاعی حکم اینها دارد و آنچه از کفار
اسیر میگیرند بغیر اذن امام ع از آدمی و غیر آن از امام است در صورتیکه بقتال گرفته باشد
و اما اگر بسرقت شد مال خود گیرنده است هرچند بغیر اذن امام باشد و رخصت است
شیعیان را در حال غیبت مالک شدن و وطی کردن آن اگرچه تمام آن از امام باشد
یا بعضی و واجب نیست اخراج حصه غیر از آنها از اینها و فرق نیست که مسلمان اسیر کرده باشد
یا کافر و هرکه اقرار کند ببندگی و حریت آن معلوم نباشد قبول کنند و اگر مسلمان
شود بنده کافر او را به مسلمانی بفروشند و از کسیکه مشهور است ببندگی دعوی
حریت کند قبول نکنند الا بگواه و مکروه است بلکه حرمت بعید نیست اطفال را از
مادر جدا کردن پیش از هفت سال و نزدیکی کردن با زنیکه از زنا حاصل شده و
کنیزیکه وطی کرده باشند واجبست که او را استبراء نمایند پیش از بیع بیک حیض یا
چهل و پنج روز تا معلوم شود که آبستن نیست و همچنین مشتری استبراء نماید و ساقط
میشود استبراء مشتری اگر معتمدی که بقول او اطمینان دارد بگوید که استبراء شده
یا آن کنیزک ملک زن بوده باشد یا یائسه یا کوچک یا حامل یا حائض باشد و
حرام است آبستن را وطی کردن پیش از چهار ماه و ده روز و سنت است از میراث
خود چیزی از برای او جدا کردن و اگر کنیزی را بخرد و فرزند بیاورد و بعد معلوم شود
که کنیز ملک غیر بوده کنیز را برا او رد کند با ده یک قیمت اگر بکر بوده باشد و اگر
غیر بکر بوده باشد بیست یک و قیمت فرزند روزیکه متولد شده باشد و بر بایع
رجوع کند و بهای او و قیمت ولد و عوض بضع را بستاند و سنت است که بنده را چون
بخرند تغییر نامش دهند و به شیرینی او را طعام دهند و صدقه از برای او بدهند
و اما غیر آدمی از حیوانات اگر وحشی باشد مالک میشوند بصید کردن و بانتقال
شرعی و نتیجه آوردن در ملک اینکه و هر حیوانیکه مالکیت صحیح است بیع او

و بیع پاره مشاعی از او هم چون نیمه و دو دانگ نه پاره معین همچون سر و دست الا البته که بخرند
تنها و مادر و فرزند با وجود فرزند در بعض صور **مسئله** انواع مبیع بر چهار قسم است
قسم اول بیع نقد است یعنی آنکه مبیع وعده نداشته باشد و آن را نقد بنقد
میخوانند و اینهم بر چهار قسم میشود **قسم اول** بیع کلی بکلی است که هر دو معلوم بوده
باشد بوصف لکن فرد خاصی منظور نباشد مثل اینکه بایع بفروشد یک خروار گندم موصوف
بوصف معینی با یک دینار موصوف بوصف معین و مشتری قبول کند و صیغه آن این
نحو است که بایع بگوید بِعْتُكَ یا بگوید شَرَیْتُكَ یا بگوید مَلَّكْتُكَ الْمَتَاعَ الْمَعْلُومَ بِالْمَبْلَغِ
الْمَعْلُومِ یا بگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِالشَّيْءِ الْمَعْلُومِ یا بِمَا عَلِمَ و بخوان پس مشتری بگوید قَبِلْتُ یا
میگوید اِبْتَعْتُ یا اِشْتَرَیْتُ یا تَمَلَّكْتُ هَكَذَا و اگر احد متعاقدین وکیل باشد جایز است
در ایجاب و قبول تصریح بموکل نه لازم پس وکیل بایع میگوید بِعْتُكَ بِالْوِكَالَةِ عَنْ فُلَانٍ
مَا عَلِمَ بِمَا عَلِمَ و مشتری میگوید قَبِلْتُ و اگر مشتری نیز وکیل کند کسی آنرا وکیل بایع میگوید
وِكَالَةً عَنْ مُوَكِّلِي فُلَانٍ بِعْتُ مُوَكِّلَكَ مَا عَلِمَ بِمَا عَلِمَ و وکیل مشتری میگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي فُلَانٍ
هَكَذَا و جایز است که تصریح بوکالت اصلاً ننماید بلکه قصد وکالت کافیست لکن
معلوم نمیشود در ظاهر که این معامله از برای خود شان است یا از برای غیر مگر باخبار قاصد
و فایده ندارد تحمل شاهد براین معنی مگر بر اصل اقرار مُقِرّ و اگر بایع یا مشتری زن باشد
پس بجای مُوَكِّلِي مُوَكِّلَتِي بگوید و بجای مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتَكَ بگوید **قسم دوم** بیع
جزئی بجزئیست و این در صورتیست که ثمن و مثمن هر دو مشخص باشد و جزئی باشند خواه
هر دو حاضر باشند پس بایع میگوید در اینوقت بِعْتُكَ هَذَا الْمَتَاعَ الْمُعَیَّنَ بِهَذِهِ الْعَشَرَةِ
دَرَاهِمَ مَثَلاً و مشتری میگوید بلفظ قَبِلْتُ یا مانند آن یا اینکه هر دو غایب باشند
لکن معهود میان بایع و مشتری باشند پس بایع میگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِالشَّيْءِ الْمَعْلُومِ
یا اینکه مبیع حاضر است و ثمن آن غایب و معهود پس بایع میگوید بِعْتُكَ

هذا بالشیء المعلوم بما علم و بخوان و مشتری میگوید قبلت و بخوان با اینکه ثمن حاضر
و مبیع غایب است و معهود پس بایع میگوید بعتک ما علم بهذا و مشتری میگوید قبلت
البیع لنفسی و بالجمله اگر عین غایب باشد که مشتری مثلا او را ندیده باشد لازم است
ذکر اوصاف بنحویکه رفع جهالت از او بشود و در صورت وکالت حال آن از ما بق معلوم
است **قسم سوم** بیع کلی بجزئی است و آن بر عکس است که ثمن شیء خاص حاضر یا
غایب معهود باشد پس بایع میگوید بعتک ما علم بهذا یا بالشیء المعلوم بما علم
و مشتری میگوید قبلت البیع لنفسی و اگر مشتری زن باشد در جمیع صور بایع میگوید
بعتک بکسر کاف **قسم چهارم** بیع جزئی بکلیست و آن بر عکس صورتیست که
ثمن کلی و معهود و معلوم بوصف کلی و مانند آن باشد لکن مبیع و مثمن شیء خاص
معین باشد خواه حاضر و خواه غایب معلوم پس بایع میگوید بعتک هذا بالمبلغ
المعلوم بما علم و مشتری میگوید قبلت البیع بدانکه اگر در بیع خواسته باشد
شرط کند چیزی را مثل تاجیل دین حالی یا اقرار دادن رهنی بدین دیگر یا ضمانت از دینی
و بخوان جایز است پس بایع میگوید در صورت شرط تاجیل دین حالی بر او بعتک هذا
بکذا و شرطت علیک تاجیل دینک الفلانی الی سنة و در صورت شرط رهن
بدین دیگر میگوید شرطت رهن کذا دینا و دین کذا و در صورت شرط تضمین میگوید
شرطت ضمان فلان بکذا و در صورت شرط سقوط خیار غبن میگوید شرطت سقوط
خیار الغبن من الطرفین و در صورت شرط خیار فسخ تا یکسال بایع از برای خود میگوید
شرطت لنفسی الخیار مدة سنة و از برای مشتری اگر شرط کند خیار را بایع میگوید
شرطت لک و اگر از برای هر دو باشد میگوید لی و لک الخیار مدة سنة و
اگر شرط استرجاع مبیع را بشرط رد ثمن یا مثلش کند میگوید و شرطت الک
متی رددت الثمن الی سنة فسخت البیع و نمائها و در صورت شرط برائت از

* [illegible]

عیب مخصوص بگوید بعتک هذا بشرط البرائة من عیب بکذا یا بگوید بشرط البرائة
من جمیع العیوب اگر شرط برائت از جمیع عیوب نماید و در بیع ثمره بستان بایع میگوید
بعتک ثمرة البستان الفلانی بکذا و در صورت انضمام بثمره دو سال یا به چیز دیگر مثلا یا شیء
دیگر میگوید بعتک ثمرة البستان المعلوم منضمة الی ثمرة سنتین بکذا یا بگوید
منضمة الی الشیء الفلانی بکذا و بیع ثمره درخت پیش از نمایان شدن آن در یکسال
بدون ضم چیزی که جایز است خرید و فروش آن جایز نیست بلکه فاسد است و اگر
خواسته باشد بفروشد اشجار معینه موجوده را با ثمره که موجود است لکن قبل از
بدو صلاح تنهائی فروختن آن ثمره جایز است پس میگوید بایع بعتک هذه الاشجار
و ثمرها بکذا و اگر چنین کنند در بیع خرمای نخل را بیک بغار مثلا و بفروشد میگوید بایع
بعتک ثمرة هذه النخل بغار تمر موصوف بصفة کذا و باید ذکر کند صفات سلم را و فرق که
آن بغار خرما در ذمه باشد و الا باید اشاره کند بتمر موجود معین و جمیع آنچه در
سابق ذکر شد از شروط و امثال آن و وکالت در جمیع جاری است **قسم پنجم**
بیع نسیه است و آن عبارتست از فروختن چیزی اگر موجود باشد بر بایع اداء
آن بتعجیل لازم باشد بثمن مؤجل که زمان لزوم اداء آن مؤخر باشد و شرطست در
نسیه که زمان لزوم اداء آن معین باشد بنحویکه محفوظ باشد از احتمال زیاده و نقصان
پس اگر معین نباشد مثل اینکه بگوید این چیز را بتو فروختم و هر وقت خواهی بده یا هر وقت که
میخواهی بده باطل خواهد بود و اگر بگوید هر وقت که توانستی بده بده آن بیع نسیه
نخواهد بود بلکه داخل در بیع نقد خواهد بود که اداء ثمن موقوف بر تمکن است
و همچنین باطل است اگر بگوید فروختم این چیز را بتو یا بشرط آنکه اگر نقد بخواهی
او را بدهی بکمتر از آن و اگر نسیه بدهی تا فلان وقت دو تومان و همچنین باطل
است اگر بگوید فروختم تا فلان زمان فلان مقدار و تا فلان زمان دیگر بفلان

مقدار و امّا معاملات متعارفه در میان مردم که در پیش بقّال و بزّاز میروند جنس میخرند بقصد اینکه تنخواه را بعد در وقت تمکّن یا تخوان بدهند جایز است با تراضی طرفین زیرا که داخل در بیع نقد است و اگر بخرند نسیه که مرو فت خواسته باشند بدهند باطل خواهد بود پس لازم است که تعیین زمان بکنند بقصد تسلّط بر مطالبه در آن زمان و جنس بخرند اگر تمکّن بهم رسانند بدهند و اگر تمکّن بهم نرسانند مثل سایر دیون مهلت دهند و هم چنین باطل است اگر فروختم این چیز را بتو که تنخواه او را آنا زمان ادراک غلّات یا تا زمان قدوم حاج و مانند آن بدهی بلکه بهتر آنست که تعیین مدّت بنحوی کند که قابل هیچ زیاده و نقصان نباشد مثل اینکه بگوید در اوّل مغرب شب جمعه اوّل فلان ماه یا اوّل طلوع آفتاب از روز جمعه اوّل فلان ماه از فلان سال و نحو اینها و لکن ظاهر اینست که تعیین روز مثلاً در اوّل فلان ماه کافی است هر چند تعیین اجزاء روز نشود و امّا کیفیت صیغه این بیع پس این بخواست که بایع بگوید بِعْتُكَ هٰذَا الْمَتَاعَ بِعَشَرَةِ دَرَاهِمَ وَاَجَّلْتُكَ فِي الثَّمَنِ اِلَى شَهْرٍ یا اینکه بگوید بِعْتُكَ هٰذَا الْمَتَاعَ وَشَرَطْتُ اَنْ تُعْطِيَ الثَّمَنَ بَعْدَ شَهْرٍ و مشتری میگوید قَبِلْتُ و رعایت امور سابقه از شروط و اصالت و وکالت بنحویست که گذشت و واجب نیست بر مشتری دفع ثمن ببایع قبل از رسیدن زمان اگر چه بایع مطالبه نماید **قسم سوم** بیع سَلَف و سَلَم است که در فارسی آن را خرید و فروش پیشگی میگویند و آن عبارت است از فروختن مالی را که بر ذمّه فروشنده باشد تا زمان مشخّص بثمن و بهائی که حاضر باشد یا مثل حاضر باشد مثل اینکه بوصفی مشخّص کرده باشند و اداء آن ثمن بتعجیل لازم باشد بعکس بیع نسیه و بعد از اجراء صیغه حاضر کنند یا حاضر کرده را بدهند مقصود اینست که قبل از تفرّق تسلیم ثمن بشود و قدر متیقّن از آن بیع این است که مبیع جنس باشد و بهاء آن نقد باشد نه جنس پس اگر هر دو نقد

باشند جایز نیست در صورتیکه از جنس طلا و نقره باشد بلی اگر هر دو جنس باشند جایز است در صورت اختلاف علی الاقوی لکن در غایت احتیاط خوب است و جایز است در این بیع که ایجاب از هر یک از بایع و مشتری صادر شود چنانچه در بیع نیز جایز است پس اگر بایع صیغه ایجاب را بخواند جایز است که بگوید فروختم یک خروار گندم مثلاً که بفلان وصف باشد با شرط اینکه اوّل فلان ماه در فلان موضع مثلاً من یا قائم مقام شرعی من بتو یا قائم مقام شرعی تو لازم باشد که بدهیم بفلان مبلغ که حاضر است یا فلان مبلغ موصوف بوصف معیّن که الآن داده باشی پس مشتری میگوید که قبول کردم و خریدم بهمین نحو و صیغهٔ در صورتیکه بایع ابتدا بایجاب نماید بهتر اینستکه بایع بگوید بِعْتُكَ یا بِعْتُ مِنْكَ مَا اُعْلِمَ عَلَى الْوَجْهِ الْمَعْلُومِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اگر خواسته باشد ذکر وصف در اصل صیغه بر وجه صراحت نماید مثلاً بگوید بِعْتُكَ قِنْطَارَ حِنْطَةٍ بِوَصْفِ عِرَاقِيَّةٍ حَمْرَاءَ كَبِيرَةِ الْحَبِّ جَدِيدَةٍ جَيِّدَةٍ مُؤَجَّلَةٍ اِلَى شَهْرٍ مُسَلَّمَةٍ فِي مَوْضِعِ كَذَا و مشتری میگوید قَبِلْتُ و در صورتیکه مشتری ابتدا بایجاب نماید بگوید اَسْلَفْتُكَ یا اَسْلَفْتُكَ یا اَسْلَمْتُ اِلَيْكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ فِيمَا عُلِمَ مِنَ الْحِنْطَةِ مَوْصُوفَةٍ مُؤَجَّلَةٍ عَلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَفِي الْمَوْضِعِ الْمَعْلُومِ پس بایع میگوید قَبِلْتُ بدانکه بیع سَلَف را پنج چیز شرطست **اوّل** آنکه ذکر جنس کند یا وصفیکه رفع جهالت کند بحیثیتیکه نزاع عقلائی واقع نشود پس بدون ذکر وصف یا وصفیکه رفع جهالت نکند چنانچه در گوشت و نان بلکه پوست حیوان که ضبط بوصف ممکن نیست بیع سلف صحیح نیست بلکه اگر ذکر وصفی کنند که قلّت وجود داشته باشد بنحوی که باعث نزاع شود مثل اینکه بگوید بهترین افراد فلان جنس نیز صحیح نیست بلی بیع حیوان با وصف رافع جهالت چون سنّ فلان و متاع و غلّه و میوه و مانند اینها که ضبط اینها بوصف رافع جهالت و نزاع ممکنست صحیح است و

بالجمله مرجع در ذکر اوصاف بعرف است پس هر وصفی که مختلف شود بسبب آن زیاد و کم شود
باعتبار آن بزیاده ونقیصه معتدّ بها واجب است تعرض آن والا فلا دوّم آنست
که قبض کند بایع ثمن را پیش از آنکه از هم جدا شوند بلی بودن ثمن بر ذمّه بایع در حکم قبض
است علی الاظهر سوّم آنست که تعیین کند مبیع را بوزن یا کیل هر چند چیزی
باشد که در بیع نقد وزن و کیل معتبر نباشد چون بار هیزم و مانند آن بلی هرگاه تفاوت
میان افراد آن کم باشد و باعث نزاع نشود بلکه در عرف تسامح میکنند و سهل میشمارند
چنانچه در بعضی اقسام گردو و تخم مرغ و امثال اینها ظاهر اینست که تعیین بوزن و
کیل معتبر نباشد چهارم آنکه شرطست که تعیین زمان تسلّط بر مطالبه نمایند
بنحویکه احتمال زیاده ونقصان در نزد بایع و مشتری نداشته باشد پنجم
آنکه تسلیم از جنس در وقت حلول اجل ممکن باشد اگرچه در وقت عقد مثلاً موجود نباشد
بدانکه جمیع ما سبق از شروط و خیارات در اینجا نیز جاری است و نیز چند امر باقی مانده که در
مقام تذکر آنها مناسبست اوّل آنکه جایز نیست فروختن مبیع سلم را پیش
از رسیدن وقت تسلّط بر مطالبه بلی بعد از رسیدن زمان تسلّط بر مطالبه جایز
است فروختن آن اگرچه قبض نکرده باشد ولکن در غلّه کراهت دارد فروختن آن
قبل از قبض و احوط آنست که زیاده از آنچه خریده نفروشد در صورتیکه بهمان جنسی
که خریده بفروشد ولکن ترک این احتیاط ضرر ندارد دوّم آنکه بایع هرگاه بعد از
رسیدن زمان تسلّط بر مطالبه ادا کند جنس مسلم فیه را که بوصف مشخص کرده
بودند واجب است بر مشتری که قبول کند یا ابراء ذمّه بایع کند و اگر امتناع کند
حاکم شرع قبض کند و اگر دسترس بحاکم شرع نرسد واگذارد جنس را بمشتری و
تخلیه کند و هرگاه پستتر از آنچیزیکه قرار داده شده ادا کند قبول واجب نیست و در
وجوب قبول بالاتر خلافست احوط وجوب قبول است اگرچه قول بعدم وجوب

خالی از قوت نیست چنانچه اگر زیاده از قدر مبیع ادا کند قبول آن واجب نیست سوّم
آنکه اگر بعد از رسیدن وقت تسلّط بر مطالبه مبیع ادای آن متعذّر شود مشتری مختار است که
فسخ کند و مطالبه ثمن یا مثل آن کند یا اینکه صبر کند تا زمان قدرت بایع و بمحض تعذّر
عقد بیع سلف فسخ نمیشود و بر هم نمیخورد چهارم آنکه بایع میتواند غیر جنس را بعوض
بمشتری بدهد با رضای او پنجم آنکه در بیع سلف نیز جایز است شرط کردن چیزیکه
باعث جهالت نشود و محلّل حرام و محرّم حلال نباشد مثل اشتراط عمل مباح و هبه
کردن چیزی و امثال اینها چهارم بیع کالی بکالی است و آن عبارتست از بیع دین
بدین که زمان هر دو مؤجّل باشد و این قسم بیع در شرع مطهر محرّم و باطل است.

مسئله بیع باعتبار اخبار براس المال و عدم آن بر چهار قسم است اوّل
بیع مرابحه است و آن بیعیست که بایع خبر دهد بسرمایه و زیاده از آن نیز بگیرد پس
مرابحه آن بیع براس المال است با زیاده و اخبار براس المال لازم است اگر مشتری عالم
بآن نباشد و اگر جاری شود این بیع بر چیزیکه واقع است بآن چیزی را از برای بایع پس
صیغه آن باین نحو است که بایع بگوید بعد از اخبار ثمن بِعْتُكَ مَا عَلِمْتَ بِمَا اشْتَرَيْتُهُ
وَمِائَةِ دِرْهَمٍ یا بگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمْتَ بِمَا بَذَلْتُ مِنَ الثَّمَنِ فِيهِ و مشتری میگوید قبلت
و جایز است در محل بعتک شرینک یا ملکتک و امثال آن بگوید چنانچه سابقاً ذکر شده
و از برای مرابحه دو صیغه دیگر است یکی اینست که بایع بگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمْتَ بِمَا قَامَ
عَلَيَّ وَرِبْحِ كَذَا و فرق میان این سه صیغه آنست که صیغه اوّل مشتمل نمیشود مگر
ثمن بتنهائی را و سایر اخراجات مثل اجرت حمالی و کیالی و دلالی و مانند اینها داخل
نیست اگرچه قبل از صیغه اخبار بآن نموده باشد و همچنین است مفاد صیغه ثالثه
علی الاظهر و امّا صیغه ثانیه پس در آن مندرج است جمیع مؤن و اخراجاتیکه مقصود
از آن استرباح بوده مثل اجرت دلالی و حمالی و کیالی و حراست و سفید گری و خیاطی

وقیمت نک واجرت خانات مملوک و کچ کاری و گل کاری خانه و امثال اینها که بذل اجرت همه را اختیار نموده باشد بقصد استرباح بشرطیکه قبل از صیغه اخبار نماید بان یا مشتری عالم باشد بان بخلاف اخراجات مؤنه که مقصود از ان استرباح و منفعت یا قنیه نباشد غرضش مجرد بقاء ملک بوده باشد مثل نفقهٔ عبد که غایت بقاء عبد بان است و مثل اجرت مسکنش و کسوه ضروریه اش لابد منها است و از این قبیل است علف دابه و اجرت اصطبل که طویله و جای آخر حیوان و جای ایستادن باشد و حمل حیوان و امثال اینها و فرق میان اجرت خانه بجهة حفظ متاع و اجرت مسکن عبد و اصطبل حیوان غیر ظاهر است خصوصاً در وقتیکه استیفاء عبد و حیوان بجهة تجارت فقط باشد بلی اگر زیاده بر قدر معتاد علف دهد حیوان را نقد زاید مندرج نخواهد بود و هم چنین اجرت طبیب را اگر مشتری بدهد در صورتیکه مرض از ان مرطرف شده و در دست مشتری حادث نشده باشد و اگر عملی از اعمال مذکوره خود بجا آورده باشد مشتری عملی بجا آورده باشد و اراده دارد شخص بایع که همه را داخل در صیغه کند پس اول اخبار میکند باصل ثمن و با عمال و مصارفیکه مقصود از ان استرباح است بعد از ان میفروشد و میگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِمَا قَامَ عَلَيَّ وَرِبْحٍ كَذَا و مشتری هم گوید قَبِلْتُ **بدانکه** فرق دیگر نیز میان سه صیغهٔ مزبوره هست و آن این است که صیغهٔ اولی صحیح نیست مگر در جائیکه متاع را بایع بصیغهٔ بیع خریده باشد پس اگر آن متاع بصلح یا بهبهٔ مشروطه بعوض و نحو آن منتقل باو شده باشد بیع مرابحه باین صیغه صحیح نیست بلکه فاسد است و اما بصیغهٔ ثانیه صحیح است و اما در صیغهٔ ثالثه پس بعید نیست جواز بجهة اینکه مفاد صیغهٔ ثالثه با ثانیه متحد است عرفاً در صورتیکه متاع منتقل ببایع شده باشد بصیغهٔ صلح اما اگر بصیغهٔ قرض یا هبهٔ مشروطه بعوض باو منتقل شده باشد ایضاً جواز بعید

نیست و اگر بایع اخبار کند که رأس المال صد درهم است و بگوید بِعْتُكَ هٰذَا بِمِائَةٍ وَرِبْحِ كُلِّ عَشَرَةٍ دِرْهَمٍ و مشتری بگوید قَبِلْتُ پس ثمن صد و ده درهم خواهد بود **دوم** بیع تولیه و آن عبارت است از بیع رأس المال بدون زیاده و نقصان پس لابد است از اخبار بسرمایه در صورتیکه مشتری عالم بان نباشد و الا اخبار لازم نیست پس میفروشد بهمان اصل سرمایه بدون کم و زیاد و صیغهٔ آن باین نحو است که بایع بمشتری بگوید بِعْتُكَ مَا عَلِمَ بِمَا اشْتَرَيْتُ یا بگوید وَلَّيْتُكَ هٰذَا الْعَقْدَ و امثال این و مشتری بگوید قَبِلْتُ یا تَوَلَّيْتُ هكذا و باید ثمن ثانی مثل ثمن اول جنساً و قدراً و صفةً باشد **سیم** بیع مواضعه است و آن عبارت است از اینکه بایع جریده بسرمایه و کمتر بفروشد و مواضعه مثل مرابحه است در احکام و صیغه بلی در مواضعه باید اضافه کند لفظ وضیعه کذا را و در مرابحه باید اضافه کند لفظ وربح کذا را پس بایع میگوید بِعْتُكَ هٰذَا بِمَا اشْتَرَيْتُهُ وَوَضِيعَةِ كَذَا و مشتری میگوید قَبِلْتُ و مکروه است در مرابحه و مواضعه نسبت ربح و وضیعه را بمال باینطور که بگوید بِعْتُكَ هٰذَا بِرَأْسِ الْمَالِ وَرِبْحِ كُلِّ عَشَرَةٍ دِرْهَمٍ یا وَضِيعَةِ دِرْهَمٍ مِنْ كُلِّ عَشَرَةٍ **چهارم** بیع مساومه است و آن عبارت است از اینکه بایع ذکر سرمایه نکند و بفروشد و این بهترین اقسام است بجهة تحرز از کذب عمداً یا غلطاً و صیغهٔ این از ما سبق ظاهر است پس همین قدر که بایع بگوید بِعْتُكَ الْمَتَاعَ الْمَعْلُومَ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و مشتری بگوید قَبِلْتُ کافی است **مسئله** بیع رباء حرام است مطلقاً بلکه معاوضه حتی صلح و نحو آن بنابر اشهر و هر چیزیکه مشتمل بر ربا باشد و در حدیث وارد است که یک درهم آن اعظم و بزرگتر است از هفتاد زنا که با محرم خود چون مادر و خواهر بکند و ربا عبارت است از زیادتی یکی از دو عوض که از یک جنس باشند و موزون یا مکیل باشند در زمان صاحب شریعت اگرچه

در زمان متبایعین چنین نباشد و اگر حال آن در زمان صاحب شریعت معلوم نباشد
پس اگر در زمان متبایعین در جمیع بلاد موزون یا مکیل باشد همین حکم را دارد و اگر
در بعضی از بلاد موزون یا مکیل باشد و در بعضی نباشد در آن بلد که مکیل یا
موزون هست اخذ زیاده ربا است و در بلد دیگر خلافست احوط آنستکه در
آن بلد نیز بوجه معاوضه اخذ زیاده ننماید **مسئلة** جو و گندم در ربا از یک
جنس محسوب میباشند و همچنین است گندم و آرد و نان و نشاسته و امثال اینها
و همچنین است خرما و شیره و مثل آن و همچنین است انگور و دوشاب و مانند آن
پس باید که در وقت مبایعه اینها اخذ زیاده ننماید بلکه مساوی اخذ نمایند اگر چه
مثل معاوضه انگور بمویز یا معاوضه خرما برطب باشد بنا بر احوط بلکه احوط
اجتناب از معاوضه مطلق تر و خشک که وزنی یا کیلی باشد و ترک نشود این
احتیاط چنانچه جمعی منع فرموده اند و همچنین کشک و شیر از یک جنس محسوب است
چنانچه شیر و پنیر و روغن نیز چنین است بلی روغن گاو با روغن گوسفند دو
جنس محسوبست و همچنین است گوشت اینها و سایر چیزهائیکه از حیوان بعمل میاید
پس اینها تابع اصل خود میباشد مگر بز و گوسفند که یکجنس محسوب است چنانکه
گاو و گاومیش نیز از یک جنس میباشند پس هرگاه حاصل حیوانی را یا گوشت آنرا
معاوضه کنند با حاصل و گوشت حیوان دیگر که شرعا از جنس آن حیوان نباشد
چون گاو و گوسفند جایز است زیادتی در عوض اخذ نمایند اگر نسیه باشد
علی الاقوی لکن با کراهت در نسیه و همچنین ربا نیست در معاوضه غیر موزون
یا مکیل مثل قماش و حیوان و مانند آن که اخذ زیاده نقدا در اینها جایز است
بدون کراهت و در نسیه خلافست و قول جواز مع الکراهة خالی از قوت
نیست و اما در معدودات چون تخم مرغ و گردو و پس در آن نیز خلافست

و اقوی جواز است لکن احوط اجتناب است از اخذ زیاده در معاوضه و همچنین احوط
اینست که اخذ زیاده نکند در معاوضه حیوان بگوشت خصوصا اگر کشته باشد و
هرگاه دو جنس در حکم جنس واحد باشند و لکن یکی مکیل است و دیگری موزون مثل
گندم و آرد مثلا بیع احدهما بدیگری جایز است با مساوات در وزن و در کیل اشکال
است و احوط سنجیدن و برابر نمودن است هر دو را بوزن **مسئلة** در میان پدر
و پسر و میان زن و شوهر و میان مملوک مختص و مولای او و میان مسلمان و کافر
حربی اخذ ربا حرام نیست و لکن کافر حربی از مسلمان نمیتواند اخذ زیاده نماید و
ما بین پدر و دختر و میان مالک و مملوک ربا نیست و اخذ زیاده جایز است و در
میان جد و نواده احوط عدم جواز است و احوط اینستکه شوهر و زوجه منقطعه
نیز از یکدیگر اخذ زیاده ننمایند چنانچه بعضی فرموده اند و احوط بلکه اقوی عدم
جواز اخذ ربا است از کافر ذمی چون یهود و نصاری که جزیه میدهند **مسئلة**
اگر در معامله اخذ ربا نموده باشد عمدا یا سهوا و عالم بحرمت بوده باشد در
زمان معامله در اینصورت اگر صاحب مال را بشناسد باید باو رد کند و اگر مشتبه
باشد مالک آن میان جمع محصوری و تعیین آن ممکن نباشد با همه مصالحه کند یا
حلیت اخذ کند و اگر مالک را نشناسد و قدر مال ربا را بداند مثل مال مجهول
المالک با آن عمل کند باینطور که اگر آن مالک مجهول معلوم باشد که ظالم بوده است
در اینمال رد مظالم بدهد و اگر علم دارد که اینمال مال حلال او بوده لکن بر ذمه
او مظالم باشد اولی اینست که حاکم شرع بعنوان تقاص از جانب فقراء اخذ نموده
و رد مظالم بدهد و اگر معلوم است اینمالک مجهول ظالم نیست بهیچوجه یا مجهول
الحال باشد تصدق بدهد و اگر قدر مال ربا و مالک هر دو مجهول بالمرة باشد
خمس آنرا بدهد بسادات و اگر در زمان معامله حرام بودن ربا را نمیدانست

پس کفایت توبه کردن در حق جاهل مقصر بلکه مطلقا محل تأمل است **مسئله**
در زمان معامله فرار نمودن از ربا به پنج طریق ممکن است **اول** آنکه تغییر جنس بدهد
مثل اینکه ریال را با اشرفی معاوضه نماید پس از آن اشرفی را بدهد بریال دیگر که منظور
بوده اخذ نماید و یا اینکه جنس را بنقد معاوضه نماید پس از آن نقد را بدهد و آن
جنس که مقصود بوده اخذ نماید لکن باید قصد معاوضه واقعیه داشته باشد
دوم آنکه آن عوض را معاوضه نماید بر وجه قرارداد بذمه بصیغه مبایعه
یا مصالحه بجنس دیگر و پس از آن امثل را معاوضه بما فی الذمه نماید **سیم** آنکه
با آن عوض ناقص یا با هر دو در صورت اشتباه ناقص از غیر جنس چیزی را منضم نماید مثل
اینکه با ریال ناقص دستمال را یا چیز دیگری را منضم نماید و معاوضه کنند **چهارم**
آنکه هر یک مال خود را بدیگری قرض بدهند و پس از آن یکدیگر را بری الذمه کنند اگر
از خلوص قلب باشد یا اینکه بقدر مال ناقص را معاوضه نمایند و زاید را بری ذمه کنند
پنجم آنکه هر یک مال خود را بدیگری هبه نمایند و باید در ضمن عقد شرط هبه
دیگری را نماید

فصل چهارم در بیع صرف است

مسئله بیع صرف عبارت است از بیع طلا و نقره بدیگری و هم چنین است
علی الظاهر بیع طلا و نقره بطلا یا بنقره یا بهر دو خواه مسکوک باشد و خواه غیر
مسکوک و خواه سکه اسلام باشد یا غیر آن بلی بیع طلا یا نقره یا هر دو به پول سیاه
داخل در بیع صرف نیست و هم چنین مصالحه طلا بطلا یا بنقره و بالعکس حکم صرف را
ندارد علی الاقوی و شرط است در صحت بیع صرف علاوه بر سایر شروط بیع که ذکر
خواهد شد قبض نمودن هر یک از عوض و معوض پیش از متفرق شدن خواه
در مجلس عقد باشد و خواه در مکان دیگر یا بنطریق بایع و مشتری هر دو با هم

حرکت

حرکت کنند و مفارقت نکنند تا اینکه قبض ثمن و مثمن نمایند و در حکم صرف نیز هر
چیزی که طلا کوب یا نقره کوب باشد چون شمشیر یا لجام و امثال آن که مفضض یا مذهب
باشد پس اگر مقدار طلا و نقره معلوم باشد و بیع بجنس آن زیور باشد باید در ثمن
زیادتی قرار دهند که در مقابل غیر جنس واقع شود تا اینکه ربا متحقق نشود و باید
نقد طلا یا نقره نقد را قرار بدهند و پیش از مفارقت دادوستد بعمل آید تا اینکه
شرط بیع صرف متحقق شود و اگر مقدار آنها مجهول باشد مبایعه بجنس صورت ندارد مگر
آنکه علم بزیادتی عوض از مقدار مجهول طلا یا نقره داشته باشد مثل اینکه نقره که
در لجام یا در شمشیر است مردد باشد بین چهار مثقال یا پنج مثقال و نقره که عنوان
ثمن میدهند شش مثقال باشد *

فصل پنجم در صلح است

مسئله صلح عبارت است از سازش دو شخص یا بیشتر و آن عقدی است لازم
از طرفین که مشروع شده از برای قطع نزاع مجبا اصل شرع و جایز است واقع شدن
مصالحه با اقرار مدعی علیه و یا انکار او و هم چنین جایز است مصالحه عین به
عین و دین بدین و عین بدین و دین بعین و نیز جایز است با علم متصالحین بمقدار
مالیکه نزاع در آن واقع شده و یا جهل ایشان و باطل نشود مصالحه مگر بفسخ و
اقاله و جایز نیست مصالحه که حلال کند حرام خدا را و یا حرام کند حلال خدا را و
هرگاه مال المصالحه یا عوض آن مال غیر باشد یا آنکه قابلیت مملوکیت نداشته
باشد مثل خوک صلح باطل خواهد بود بلی هرگاه تعلق بگیرد بچیزی که در ذمه باشد
و قابلیت مملوکیت داشته باشد و آن چیزی که ادا شد چنین باشد صلح صحیح
است پس مطالبه خواهد کرد و اگر معیب بر آید خیار فسخ دارد و لابد است در
تحقق صلح از ایجاب و قبول پس مصالح بعد از تعیین مال المصالحه بگوید

صالحتك هكذا و مصالح له بگوید قبلت هكذا یا اینکه مصالح بگوید صالحتك علی
ما استحقه فی ذمتك من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و مصالح له بگوید
قبلت هكذا و هرگاه همین مصالح خواسته باشد بگوید صالحتك علی ما استحقه
فی ذمتی من جمیع الحقوق الشرعیة بالمبلغ المعلوم و آن دیگری که مدعی است بگوید
قبلت نیز صحیح است و این کفایت میکند در تحقق صلح و اگر اراده صلح نماید جهة قطع
خصومت و نزاع ظاهری فقط پس مصالح بگوید صالحتك علی قطع المنازعة
بینی و بینك من جهة الامر المعلوم بالمبلغ المعلوم و دیگری بگوید قبلت اگر
مراد از صلح حق منازع است صحیح نیست و اگر مراد از صلح اینست که نزاع و مرافعه نکند باکی
ندارد و بدانکه صلح عقدیست مستقل نه تابع عقدی از عقود بلی افاده میکند
فایده عقود و ایقاعات چندی را مثل بیع و این در وقتیست که متضمن نقل
عینی بعوض معلومی باشد و اجاره و این در صورتی است که مال المصالحه منفعت
بوده باشد مثل اینکه عینی را یا دینی را یا منفعتی را اگر نزد دیگری دارد آن را مصالحه
میکند بر منفعت معلومه در مدت مشخصه پس صلح در اینصورت مفید اجاره است
و ابراء و حطیطه و این در صورتیست که طلبی داشته باشد بر ذمه کسیکه مدیون
مصالحه نماید بر اسقاط بعض معین آن دین و دادن بعض دیگر را بشخص و این
و مصالحه بر آن وجه جاری نماید پس صلح در اینصورت افاده میکند فایده
را و هبه و آن در وقتیست که مصالحه نماید عینی را بدون عوض پس در این
صورت صلح افاده میکند ثمره هبه را و عاریه و آن در وقتی است که مصالحه نماید
منفعت عینی را بدون مصالحه عوض و ظاهر جواز صلح است بر مثل حق شفعه
بجهة اسقاط آن و بر تحجیر و اولویة سکنی در مدرسه و امثال آن و هم چنین
جایز است صلح بر اسقاط یمین و خیار و جاری ساختن آب را بر بام غیر در

مدت معلوم و نیز ظاهر جواز اشتراط است در ضمن عقد صلح چنانچه جایز است در بیع
والله العالم

فصل ششم در ضمان است

مسئله ضمانت عبارتست از اینکه کسی بذمه بگیرد مالی را که در ذمه دیگری
باشد اگر چه آن دیگری راضی نباشد و شرط است که ضامن مکلف باشد و تصرف او
در مالش نافذ و جایز باشد باینمعنی که سفیه و امثال آن نباشد و نیز شرط است در
لزوم ضمانت که مضمون له یعنی طلبکار راضی باشد بضمانت آن شخص ضامن چنانچه
لزوم ضمان شرط است باینکه آن ضامن ملی الذات باشد یا آنکه طلبکار عالم باشد بفقر
ضامن هنگام ضمانت و باید دانسته شود که بمحض ضامن شدن او مال از ذمه مدیون
منتقل میشود بذمه ضامن و مدیون بری الذمه میشود از آن دین بلی هرگاه ضمانت
بخواهش مدیون واقع شود ضامن میتواند باین مدیون رجوع نماید و الا فلا و
نیز باید دانست که ضمانت حال و مؤجل هر دو جایز و صحیح است پس اگر شرط کند
اجل را واجب است که آن مضبوط باشد مثل یکماه و نحو آن نه مثل تا زمان ادراک
غلات و قدوم حاج زیرا که این مجهول عدم ضبط آن فاسد است و صیغه ضمان
بدین نحو است که ضامن بگوید به طلبکار ضمنت لك ما تستحقه فی ذمة زید یا بگوید
تکلفت یا بگوید التزمت یا بگوید انا ضمین یا بگوید انا ضامن و نحو اینها از
الفاظیکه برساند این معنی را و در قبول کفایت میکند لفظ قبلت

فصل هفتم در احکام قرض و دین است

مسئله بدانکه احکام قرض و دین چند امر میشود اول آنکه در قرض دادن
ثواب عظیم است چنانچه در حدیث وارد است که تصدق دادن یکدرهم ده برابر
است و ثواب قرض دادن یکدرهم برابر هیجده درهم است و اخبار در ثواب قرض دادن
بسیار است دوم آنکه عقد قرض جایز است از طرفین بمعنی اینکه دائن

هر وقتیکه خواسته باشد مطالبه نماید میتواند و لو بمجرد فراغ از صیغهٔ قرض باشد و
هم چنین مدیون نیز هر زمانی که خواسته باشد ادا نماید میتواند اگر چه بعد از فراغ از صیغه
بلا فاصله بوده باشد، و ثمرهٔ قرض تملیک عین است با رد عوض پس در مثلی رد مثل لازم
است، و در قیمتی رد قیمت یعنی قیمت در وقت قبض کردن و قرضیکه بر وجه یقین باعث
مالک شدن قرض گیرنده میشود آن قرضیست که مشتمل باشد بر ایجاب و قبول لفظی و قبض
و صیغهٔ آن باینطریق است که صاحب مال بگوید اَقرَضتُکَ هذا و قرض گیرنده بگوید قَبِلتُ
و بعد بتصرف او بدهد و هم چنین اگر بترجمهٔ او ادا مثل اینکه مالک بگوید قرض الحسنه دادم
این مال را بتو و قرض گیرنده بگوید قبول کردم صحیح است و قصد قربت لازم نیست
بلی ترتب ثواب موقوف بقصد قربت است بلی اگر مالک بدون صیغه بدهد مالی را بغیر
بقصد قرض تصرف در آن از برای آن غیر جایز و مباح است از قبیل معاطات در
بیع **امر سوم** آنکه باید قرض دهنده شرط نفع نکند زیرا که نفع در قرض حرام است
و با شرط کردن انتقال بقرض گیرنده حاصل نمیشود هر چند نفع بجهة زیادتی در وصف
باشد علی الاصح مثل اینکه در عوض شکسته صحیح را اخذ کند بلی هر گاه قرض گیرنده تبرعاً
چیزی بقرض دهنده بدهد ضرری ندارد بلکه مستحب است **امر چهارم** آنکه هر چیزی
که ممکن است تعیین آن بحسب قدر و وصف جایز است قرض دادن آن پس جایز
است قرض دادن طلا و نقره که بوزن و وصف مشخص شده باشد و هم چنین جایز
است قرض دادن گندم و جو و مانند اینها خواه بوزن مشخص شده باشد و یا به
بکیل و هم چنین است قرض دادن نان که بوزن مشخص شده باشد و اگر نان
بعدد مشخص شده باشد قرض دادن جایز است علی الاصح و احوط آنست که تفاوت
میان عوض و معوض نباشد بلکه مساوی در وزن باشند و اعتباری بتفاوت
در قیمت نیست **امر پنجم** آنکه مالی را که قرض میدهند یا مثلی است یا

قیمتی

قیمتی است مثلی آنست که اجزاء آن مال متساوی باشد در قیمت و منفعت و در
صفات باهم نزدیک باشد مثل جو و گندم و روغن و قیمتی آنست که تفاوت زیاد داشته
باشد مثل حیوانات پس اگر آن مال مثلی باشد در صورت اراده رد عوض اگر مثل ممکن
باشد باید رد مثل کند و الا باید رد قیمت آن کند و اگر قیمت زمان قرض گرفتن
و زمان تعذر مثل و زمان رد بدل تفاوت داشته باشد ظاهر آنست که قیمت
زمان وفاء را باید بدهد و اگر قیمتی باشد گذشت آنکه معتبر قیمت وقت قبض است
امر ششم آنکه بنابر اصح نمیتواند که قرض دهنده بعد از اجراء صیغهٔ قرض و
قبض دادن رجوع کند بعین مال بلی میتواند که مطالبهٔ حق خود کند چنانچه گذشت
در معنی جواز عقد نیز قرض گیرنده اگر همان مال را رد کند جایز است چنانچه اگر بدل
آن را رد کند نیز جایز است اگر چه احوط در صورت مطالبهٔ عین رد عین است **امر
هفتم** آنست که هر گاه مالی را قرض دهند و شرط کنند که تا زمان معین قرض
باشد اقوی آنستکه پیش از آن زمان حق مطالبه ندارد در صورت بودن آن شرط در
ضمن عقد لازمی یا زنده بودن قرض گیرنده **امر هشتم** آنکه اگر نزدیک مدیون
آثار موت ظاهر شود واجب است که وصیت کند بلکه احوط اینست که مقدار دین را
جدا کند **امر نهم** آنکه دیون موجله که زمان تسلط انها نرسیده باشد بسبب
مفلس شدن معجل نمیشود لکن بسبب موت مدیون معجل میشود باین معنی که
بعد از مردن مدیون طلبکار میتواند مطالبه کند طلبی را که زمان تسلط بر مطالبهٔ
آن موخر باشد پس اگر ترکه کمتر از قرض میت باشد تمام طلبکاران مساوی میباشند
در استحقاق مطالبه از آن ترکه بحسب حق خود هر چند طلبکار از بعض از ایشان
اخذ نموده موجود باشد بلی هر گاه کمتر نباشد صاحب مال اولی و احق خواهد
بود علی الاقوی **امر دهم** هر گاه مدیون بی چیز باشد و قادر نباشد

بر

بر کسب لایق بحال که بان بتواند اداء دین کند باید او را مهلت داد و اگر بی چیز نباشد
و یا قادر بر کسب لایق بحال باشد و طلبکاران مطالبه حق خود کنند او مماطله کند
حبس او جایز است و همچنین است در صورت جهل بحال او مگر آنکه ثابت شود بی چیز
بودنش **امر یازدهم** آنکه خانه لایق بحال و لباس لایق بحال و مانند اینها را
لازم نیست به طلبکاران مدیون بدیه بدهند علی الاقوی و همچنین نفقه روز و قیمت
او و عیال واجب النفقه او **امر دوازدهم** آنکه هرگاه طلبکار دین را بغیر بفروشد
و منتقل کند بعوضیکه کمتر از اصل طلب باشد بر وجهیکه ربا و مانند آن لازم
نیاید صحیح است و ترک نشود احتیاط بصلح در مقدار زاید **امر سیزدهم** آنکه
جایز است شرط کردن وفاء بقرض را در بلد دیگر و اگر مطالبه کند مقرض در غیر بلد
شرط یا در غیر بلد قرض با عدم شرط واجب نیست بر مقترض وفاء آن با عدم ضرر و منتفی
میشود ضرر باینکه قیمت مثلی در موضع مطالبه بیشتر باشد ❊

فصل هشتم در حواله است

مسئله حواله عبارت است از نقل کردن مالی از ذمه شخصی بذمه شخص دیگر
که مشغول الذمه باشد بمثل آن مال بحسب جنس و وصف اگرچه غیر نقد باشد
و حواله بر کسیکه بریء الذمه باشد در این خلافست اصح جواز آن است پس نقل میشود
مال از ذمه اش بذمه آن شخص دیگر که بریء الذمه باشد و شرط است در حواله
رضایت حواله کننده و حواله کرده شده و شخص محال علیه هر سه اگر حواله بر بریء
الذمه باشد یا مخالفا بجنس در ذمه اوست و الا رضای محال علیه بعید نیست
که شرط نباشد بلی واجب نیست قبول کردن حواله بر شخص محتال اگرچه محال علیه
مال دار باشد و باید محال علیه در وقت حواله کردن مال دار باشد و اگر مال دار
نباشد باید بداند شخص محتال اینکه محال علیه مال دار نیست و اگر در وقت

حواله عالم باعتبار او نباشد بعد از حواله ظاهر شود اعتبار او از برای محتال اختیار
فسخ است پس اگر بخواهد فسخ حواله کند میتواند بلی اگر ظاهر شود که در وقت حواله مال
دار بوده بعد بیچیز شده اختیار فسخ ندارد پس نمیتواند که رجوع نماید به محیل و در هر
صورت مادامیکه حواله شرعیه بعمل آمد شخص محیل که مدیون محتال است بریء الذمه
میشود پس محتال نمیتواند که دیگر رجوع باو کند مگر بفسخ در جائیکه از برای او جایز باشد
چنانچه ذکر شد و چون حواله عقد است لازم پس لابد است در آن از ایجاب محیل و
قبول محتال پس محیل یعنی حواله کننده میگوید اَحَلْتُكَ عَلَی فُلانٍ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
و محتال میگوید قَبِلْتُ یا میگوید اِحْتَلْتُ و جایز است اجرای صیغه حواله بفارسی
نیز اگرچه بعربی اولی و احوط است با امکان چنانچه در سایر عقود لازمه غیر نکاح
گذشت و شروطیکه اعتبار شده در سایر عقود لازمه از قبیل بلوغ و عقل و نحو
آن در حواله نیز معتبر است پس باید هر یک از محیل و محتال و محال علیه بالغ و عاقل و
جایز التصرف باشند و مسلوب القول و الفعل نباشند .

فصل نهم در رهن است

مسئله رهن عبارتست از وثیقه که در صورت نقد و اخذ دین از مدیون
استیفاء حق از آن نمایند و رهن عقد است لازم از طرف راهن و لابد است در
آن از ایجاب و قبول مثل اینکه مالک بگوید رَهَنْتُكَ هٰذَا یا اَرْهَنْتُكَ عَلَی الدَّیْنِ
الْمَعْلُومِ پس صاحب طلب بگوید قَبِلْتُ یا اِرْتَهَنْتُ یا چیزیکه جاری مجرای آن بوده
باشد و شرط است که آن وثیقه عین و مملوک بوده باشد بلکه قبض نیز شرط
است بنا بر اقوی و باید هر یک از راهن و مرتهن جایز التصرف باشد در مال خود
و جایز نیست از برای مالک تصرف در رهن بفروختن و وقف کردن و اجاره دادن
و نحو اینها و همچنین جایز نیست از برای مالک وطی جاریه مرهونه و ترهن اولی

است از بنابر مطلبکاران در استیفای حق خود از رهن هرچند مالک امر نکرده باشد
پس اگر مأذون باشد که خود نیز بفروشد میتواند از برای خود بخرد و عقد رهن قابل
شروط است اگر آن شروط از جمله آن شروطی نباشد که منافی مقصود عقد رهن
باشد پس اگر شرط کند در ضمن رهن که اصلاً عین مرهونه فروخته نشود صحیح
نخواهد بود بجهة اینکه این شرط منافی مقصود از رهن است و همچنین صحیح نیست
اگر شرط کند که عبد مسلم را بکافر بفروشد و اگر شرط کند دخول نماء متجدد را
در رهن یعنی ثمره و میوه و حمل حیوانات صحیح است چنانچه نماء موجود منفصل
داخل در عین مرهونه نمیشود بدون شرط و اگر عینی را برهن بگذارد نزد کسی به
این نحو که فلان مدت رهن باشد اگر در سر آن مدت اداء دین ننماید مدیون آن
عین مرهونه مبیع بوده باشد چنین رهن فسادش معلوم نیست و فساد بیع
هم محل تامل و اشکال است اگرچه مشهور است و جایز نیست از برای مرتهن تصرف
در رهن ببیع و نحو آن قبل از رسیدن زمان مطالبه مگر باذن مالک و در صورت
حلول اجل و تعذر از اداء آن نمیتواند رهن را بفروشد و استیفاء حق نماید
مگر باذن حاکم شرع و هرگاه راهن اعتراف برهن نکرده باشد و مرتهن خوف
داشته باشد که راهن یا وارث او انکار کنند و او متمکن نباشد از اثبات آن
در نزد حاکم شرع رجوع نماید احتیاطاً بعدول مؤمنین پس اگر اینهم ممکن نشد
میتواند استیفاء حق خود را از رهن نماید بعد از رسیدن زمان مطالبه و اما
قبل از حلول اجل جایز نیست استیفاء والله العالم

فصل نهم در احکام و شرایط اجاره است

مسئله اجاره عقدی است لازم از طرفین و عبارت است از تملیک
منفعت معلومه بعوض معلوم و باطل میشود بسبب فسخ و اما بسبب بیع

باطل نمیشود و همچنین باطل نمیشود بسبب عذر و بلکه اقوی عدم بطلان است
بموت هر یک از موجر و مستاجر خصوصاً اگر موجر بمیرد و مستاجر زنده باشد بلی
در چند صورت باطل میشود **اول** آنکه عین موجره پیش از قبض یا بعد از قبض بلا
فاصله تلف شود پس در این صورت اجاره باطل میشود **دوم** آنکه شرط کرده باشند
که مستاجر بنفسه استیفاء منفعت کند پس باطل میشود بموت مستاجر قبل از استیفاء
منفعت **سوم** آنکه عین موجره وقف باشد و موقوف علیه آن را اجاره دهد
از برای صلاح خود نه منفعت بطون لاحقه پس در این صورت بموت موجر باطل میشود
اجاره **چهارم** آنکه موجر مالک منفعت مدت حیات خود بسبب وصیت مالک عین
بوده باشد پس بموت این موجر اجاره باطل میشود و بدانکه اجاره دادن مثل
باغ را از برای مالک شدن مستاجر حاصل آن را چون خرما و انگور و انار و غیره و
مانند اینها و اجاره دادن گاو و گوسفند و امثال اینها را بجهة مالک شدن شیر و روغن
و مانند اینها را جایز و صحیح نیست زیرا که در اجاره شرط است بقاء عین و مفروض
اینست که امثال خرما و انگور و شیر و روغن از اعیان محسوب هستند نه از منافع
پس باید چیزی که قابل اجاره است از برای منفعت غیر عین باشد مثل نماز کردن
و نشستن در زمین و نحو آن و در مالک شدن حاصل درخت یا مانند آن موقوف
است بر مصالحه یا آنکه شرط کنند که حاصل اینها در سال اجاره با مستاجر باشد
یا اینکه بیع کنند با خیار فسخ از طرفین و مانند اینها و شرط است در صحت اجاره
کمال متعاقدین ببلوغ و عقل و اینکه جایز التصرف باشند و اینکه منفعت و اجرت
و مدت معلوم باشند و باید منفعت ملک موجر باشد خواه عین موجره ملک
او باشد و خواه نباشد چون مستاجر که جایز است از برای او که بعد از اجاره از
مالک بغیر اجاره دهد مگر در صورتی که شرط کرده باشند که استیفاء منفعت

مستاجر بنفسه نماید و مالک میشود موجر اجرت را بنفس عقد و واجبست تسلیم آن بتسلیم
عین موجره مگر آنکه شرط کرده باشد تاجیل در اجرت را باجل مشخصی پس در اینصورت بمقتضای
شرط باید عمل نماید و بالجمله چون اجاره عقدیست از عقود لازمه از طرفین پس معتبر است
در آن هر چیزی که معتبر است در سایر عقود لازمه از جهت ثبوت لزوم عقد مثل فوریت
قبول بعد از ایجاب و نحو آن و در اجراء صیغه شخص موجر بگوید مثلاً آجَرْتُكَ الدّارَ المعلومَ
سَنَةً بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مستاجر میگوید قَبِلْتُ و اگر موجر بجای لفظ آجَرْتُكَ اَکْرَیْتُكَ
بگوید یا آنکه مَلَّکْتُكَ سُکْنَی هٰذِهِ الدّارِ شَهْراً بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ کفایت میکند چنانکه
در قبول نیز کفایت میکند هر لفظی که دلالت بر قبول نماید مثل قَبِلْتُ وَ اسْتَاْجَرْتُ
و مانند آن و منعقد نمیشود اجاره بلفظ بیع و عاریه و صحیح است اشتراط چیزی که
منافی مقصود از عقد اجاره نباشد در ضمن آن از شروط سایغه و نیز لازم است
وفاء بشرط در ضمن آن وَاللهُ العالِمُ

فصل یازدهم در شرکت و احکام آنست

مسئله بدانکه در شرکت پنج مطلب است **اول** آنکه شرکت عبارتست
از اجتماع حق دو مالک یا بیشتر در مالی یا منفعتی بر سبیل اشاعه و یک صیغه که مرکب
از یک ایجاب و قبول باشد کافی است و متحقق میشود شرکت بامتزاج دو مالیکه از یک
جنس باشد بر وجهیکه امتیاز داده نشود از همدیگر و جایز نیست از برای احدی از شرکا
تصرف در آن مگر باذن سایر شرکاء و مقصور است مقدار تصرف بر مقدار اذن و زیاده
جایز نیست پس هرگاه تعدی نماید از مقدار اذن ضامن خواهد بود **مطلب دوم**
آنکه اشتراک گاهی اختیاری میشود و گاهی اضطراری اما اختیاری در صورتیست
که باختیار خود مخلوط کنند مال همدیگر را بر وجهیکه از هم امتیازی نداشته باشند
یا آنکه مالی را باشتراک بخرند و اضطراری آنست که حاصل شود بسبب ارث و نحو آن

پس هرگاه شخصی بمیرد و از او ترکه باقی بماند و وارث متعدد باشد آنوارث همه در ترکه آن میت
شریک خواهند بود قهراً و اضطراراً و شرکت اختیاریه که بقصد تجارت باشد آنرا
شرکت عنانیه گویند و این شراکت با کافر مکروه است ولیکن صحیح است و در این شرکت
اگر حقها مساوی باشند در نفع نیز همه شرکاء شریک خواهند بود و اگر تفاوت
استحقاق اصل مال داشته باشند در نفع نیز بحسب آن تفاوت خواهند داشت
و همچنین است در ضرر و اگر آنکه یکنفر عامل باشد یا عمل او زیادتر باشد در اینصورت
شرط زیادتی عیب ندارد **مطلب سیم** آنکه شراکت بدنی و عملی باطل است باین
معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر باهم قرار دهند که هر یک کاری کنند و در حاصل و اجرت
عمل باهم شریک باشند این قسم از شرکت در شرع مطهر باطل است بلکه حاصل عمل
هر یک مخصوص بشخص خود اوست و همچنین شرکت وجوه نیز باطل است باین معنی که
هرگاه دو نفر صاحب اعتبار و آبروی بیمال باشند و قرار دهند که بر ذمه هر یک
مال بخرند و بفروشند و تنخواه صاحب مال بدهند و در نفع آن که باقی مانده باهم
شریک باشند یا اینکه صاحب اعتبار مالی را ابتیاع نماید و بکسیکه بی اعتبار است
واگذارد که معامله کند و در نفع آن باهم شریک باشند یا آنکه آن صاحب اعتبار
که بیمال باشد و بی اعتباریکه مالدار باشد قرار دهند که مال شخص بی اعتبار را
آن معتبر بفروشد بدون آنکه آن مال را بدست او بدهد و در نفع او باهم شریک
باشند یا اینکه آن معتبر مال را بنفع زاید بفروشد تا اینکه بعضی از نفع مال او باشد
پس در اینصور مذکوره شرکت حاصل نخواهد شد شرعاً و همچنین شرکت مفاوضه
نیز باطل است باین معنی که هرگاه دو نفر یا بیشتر قرار دهند که آنچه کسب میکنند
باهم شریک باشند **مطلب چهارم** آنکه اگر بعضی از شرکا خواهش کنند
که مال مشترک را قسمت کنند واجب است بر دیگری که اجابت کند در صورتیکه قسمت

باعث ضرر نشود و مشتمل بر رد نباشد و اگر باعث ضرر شود و یا آنکه مشتمل بر رد
باشد قسمت کردن موقوف برضاء شرکاء و آن را قسمت اختیاری گویند و در غیر
این صورت اجابت لازم است اگرچه سرها جمع آوری نشده باشد و در امور دیگر اجابت
لازم است اگر اجابت نکند حاکم شرع اجبار کند بر قسمت و این را قسمت اجباری
گویند **مطلب پنجم** آنکه شریکی که ماذون در تصرف باشد ضامن نیست در
تلف مال مگر در صورت تقصیر بتعدی یا تفریط

فصل سی و ششم در قراض و مضاربه

مسئله قراض و مضاربه عبارت است از آنکه شخصی مالی را بدهد بغیر که
معامله کند با این طریق که در نفع با هم شریک باشند بحصه معینی مثل نصف یا ربع
یا ثلث یا مانند اینها خواه مطلق باشد خواه مقید باشد بزمان معینی و شرط است
که آن مال عین طلای مسکوک باشد یا نقره مسکوک پس صحیح نیست در دین و در غیر
نقدین و این عقد است جایز پس کفایت میکند هر چیزی که دلالت بر آن نماید
اگرچه احوط و اولی اینست که با ایجاب و قبول لفظی واقع سازند و با هم متصل باشد
پس صاحب مال بگوید این مال را سپردم که معامله کنی با این طریق که نصف نفع را
مثلا مال تو باشد و نصف دیگر آن مال من باشد پس شخص عامل بگوید قبول کردم
و هر گاه بخواهند بعربی جاری نمایند پس مالک بگوید ضاربتک بکذا عامل بگوید
قبلت هکذا یا آنکه مالک بگوید بجای ضاربتک قارضتک یا بگوید عاملتک
علی هذا المال علی ان الربح بیننا نصفین و در قبول نیز هر چیزی که دلالت بر رضا
مینماید اگرچه با ایما و اشاره باشد کافیست

فصل سی و هفتم در احکام وصیت است

مسئله بدانکه وصیت عبارت است از تملیک عین یا منفعت بغیر بعد از

وفات موصی یا تسلط کردن کسی را بعد از وفات موصی در تصرفی و هر چند اخبار در
فضیلت وصیت بسیار است بلکه در بعضی از اخبار وارد شده که اگر کسی بدون وصیت
بمیرد مثل اهل جاهلیت مرده است و در حدیث است که سزاوار نیست از برای مسلمان
که در شب بخوابد مگر آنکه وصیت نامه اش در زیر سر او باشد و نیز وارد شده که وصیت
حق است بر هر مسلمانی و اخبار و احادیث از این قبیل بسیار است **مسئله** معتبر است
در وصیت صیغه ایجاب و قبول چه وصیت بجهت خاصه مثل وصیت بمالی برای زید
مثلا یا وصیت بجهت عامه مثل وصیت بمالی برای فقرا و زوار و مساجد و مدارس
و نحو اینها و اما قبول پس از آن لازم است در وصیت بجهت خاصه و اما در وصیت
بجهت عامه قبول لازم نیست اما ایجاب پس باین طریق است که شخص موصی بگوید اوصیت
بکذا یا بگوید افعلوا کذا یا بگوید اعطوا فلانا بعد وفاتی کذا یا بگوید لفلان کذا
بعد وفاتی و امثال اینها از الفاظیکه دلالت بر وصیت کند و لفظ خاصی شرط نیست در
قبول بلکه کفایت میکند هر چیزیکه دلالت کند بر رضا بلکه همان عمل بمقتضای وصیت نیز
کافیست و جایز است از برای وصی که در حال حیوة موصی رد وصیت کند اما بعد از ممات
جایز نیست رد بلکه واجب است قبول و اگر وصی در حال حیوة موصی رد کند و پیش از رسیدن
خبر رد بموصی آن موصی وفات کند لازم میشود قبول چنانچه اگر وصی بهیچوجه مطلع
نشود بر وصی بودن مگر بعد از وفات موصی لازم است قبول **مسئله** هر گاه موصی وصیت
کند بواجب مالی مثل قرض و حج و خمس و زکوة و رد مظالم یا وصیت نکند و وارث
مطلع باشد از اصل مال باید داده شود اما در حج کفایت میکند حج میقاتی اگر وصیت
بحج نکرده باشد و الا باید حج بلدی از برای او بگیرند مطلقا **مسئله** وصیت از
برای معدوم جایز نیست ولیکن از برای حمل موجود اگر زنده متولد شود صحیح و نافذ
است **مسئله** هر گاه کسی وصیت کند در واجب مالی و غیر واجب اما ثلث وفا

بوصیت نکند واجب‌ها بر غیر واجب باید مقدم دارد اگر وصیت کرده باشد که همه را از ثلث بدهند و هم چنین واجب مالی را بر واجب بدنی مقدم بدارد **مسئله** اگر کسی وصیت کند پس از آن بضد آن وصیت کند باید بوصیت ثانی عمل کند **مسئله** وصی صغیر اگر بخواهد مال صغیر را بقرض بردارد خالی از اشکال نیست مگر آنکه صلاح صغیر باشد و وصی هم مالدار باشد و وثیقه هم بگذارد **مسئله** هرگاه شخص در حال مرض موت مالی ببخشد یا بفروشد یا قل از قیمت آن صحیح است و احوط مصالحه یا رجوع بحکم حاکم است بالنسبه بآنچه مسامحه شده است **مسئله** در وصیه عدالت شرط نیست لکن چون غرض از وصیت عمل است پس آنچه متعلق است باداء تکالیف بدون وثوق بر امانت از تکالیف معلوم نیست و اکتفا نمیتوان نمود و در حقوق فقرا و یتیمان نیز اعتماد نمیتوان نمود پس اگر کسی در این قسم غیر عادل را وصی نمود حاکم شرع ناظری تعیین نماید اما آنچه راجع بخواهش‌های موصی است که از قسم تکالیف نیست و نیز از حقوق غیر موصی نبود داند **مسئله** شخص وصیت کرد که ثلث مال مرا از برای من خرج کنند و بگوید چهل سال صلوة و دو ماه صوم از برای من بجا آورند در این صورت باقی ثلث که زاید از اجرت چهل سال صلوة و دو ماه صوم است ملاحظه باید نمود هر چه اصلح و انفع بحال میت باشد صرف نماید **مسئله** هرگاه شخص در حال مرض موت بگوید بحاضرین که ثلث مال مرا بعد از موت من در فلان مصرف خرج نمائید و تعیین وصی ننمود باید هر که خطاب نموده بعمل آورد **مسئله** هرگاه وصی نتواند وصایت خود را ثابت کند بهر قسم که بتواند مال میت را بردارد و باراء ثلث موافق وصیت صرف کند جایز است ❊

مقصد چهارم در احکام ارث است

مسئله کیفیت احکام ارث بدین ترتیب است که بیان فرایض و موجبات ارث ذکر بشود اما فرایض پس مراد سهام مقدره در کتاب الله است و موجب ارث یا

نسب است یا سبب **اول** سه مرتبه دارد و در هر مرتبه‌ئی تمیبرد احدی از مرتبه تالیه با وجود یکنفر از مرتبه سابقه که خالی باشد از موانع ارث **مرتبه اولی** پدر و مادر است بدون ارتفاع و ولد است با انحطاط الاقرب فالاقرب **مرتبه ثانیه** اجداد و جدات مع الارتفاع علی الترتیب و اخوه و اخوات و با عدم آنها اولاد آنها مع الانحطاط الاقرب فالاقرب **مرتبه ثالثه** اعمام و عمات و اخوال و خالات است و در صورت نبودن آنها اولاد آنها اگرچه پائین رود و بعد از آنها اعمام ابوین و عمات ابوین و اخوال ابوین و خالات ابوین است و با نبودن آنها اولاد آنها هر چه پائین رود الاقرب فالاقرب و اما سبب زوجیت است و ولاء اولی جمع میشود با جمیع وارث دوم جمع نمیشود و آن سه مرتبه دارد بترتیب **اول** ولاء عتق **دوم** ولاء ضامن جریره **سوم** ولاء امامت و اما ولاء اسلام و ولاء استفاضه که معمول به نخواهد بود اگرچه بعضی مندرج است در بحث ولاء عتق **مسئله** موانع ارث چند چیز است یکی کفر است پس هرگاه وارث کافر باشد و مورث مسلم کافر وارث نیست و اما مسلم وارث کافر میشود و وارث مسلم اگرچه ابعد باشد میراث میبرد و کافر اگرچه اقرب باشد میراث نمیبرد و یکی قتل است پس هرگاه کسی قتل نماید مورث خود را میراث از او نمیبرد اما قتل بحق مانع ارث نیست و اگر قتل بخطا باشد قاتل وارث است از مخلفات مقتول غیر دیه را **مسئله** اگر کسی قتل نماید پدر خود را و قاتل ولدی داشته باشد ولد قاتل وارث است نه خود قاتل و اگر وارثی نباشد سوای قاتل میراث از مال امام است **مسئله** اگر ابن مقتول اخوه و اخوات مادری داشته باشد اقوی ارث نبردن اخوه و اخوات مادری است از دیه و اما غیر اینها از متقربین بواسطه مادر احوط صلح است و اما اخوات و اخوه ابوینی و ابوی وارث دیه میباشند اما غیر از اخوه و اخوات و اولاد آنها از متقربین باب و وارث بودن آنها از دیه مشکل است و احوط صلح است **مسئله** زوجان

وارث دیه میشوند در صورتیکه دیه عوض باشد از قتل شبیه بعمد یا خطا و اگر عوض
از قصاص باشد ظاهر انستکه انهم چنین است یعنی اگر مصالحه شود قصاص به
دیه زوجان هم مثل سایر ورثه است اعم از اینکه مصالحه بمساوی باشد یا دیه که شرعاً
مقدر است یا اکثر از ان باشد یا انقص و هرگاه ولی مقتول و قاتل راضی شوند بدیه
بدون وقوع مصالحه انهم مثل مصالحه است در میراث بودن از جهة زوج و زوجه
خواه راضی بقدر معادل با دیه مقدره واقعه شده باشد یا ازید یا انقص و خواه
راضی بجنس دیه شده باشد یا بغیر جنس **مسئله** اگر راضی شوند وارث و قاتل
بدیه و بعد از ان رجوع از دیه نمایند قصاص جایز است و اگر بعضی از ورثه مصالحه
نمایند حق القصاص خود را ظاهر اینست که زوجان میراث میبرند **مسئله** دیه
خطاء در حکم مال میت است و قضاء دیون و اخراج وصایا از ان میشود و همچنین دیه
قتل عمد در صورت مصالحه نمودن قصاص در حکم مال میت است و اخراج وصایا از او
میشود و اگر دیان خواسته باشند منع نمایند وارث را از قصاص میتوان گفت که تسلط
در این باب ندارند و اقرب الحاق شبه عمد است بعمد در منع از ارث از خصوص دیه و
ظاهر اینستکه بعضی تسبیبات عقلیه و عادیه هست که اگر موجب قتل بشود حکم ان
حکم مباشره است که ان هم مانع از ارث میباشد و دایر مدار صدق قتل است و
هرگاه صبی یا نائم قتل نمایند ممنوع از ارث نمیشوند **مسئله** هرگاه وارث مساعدت کند
نماید در قتل حکم ان هم حکم قتل است **مسئله** اگر وارث شهادت بدهد از روی
ظلم در حق مورث خود که موجب قتل مورث بشود منع از ارث نمودن شاهد مذکور
خالی از قوة نیست و اگر شهادت مذکوره از وارث صادر شود بعد از حکم حاکم
مانع از ارث نیست **مسئله** هرگاه جراحتی بزند احد ولدین بر پدر خود و ولد
دیگری بمادر خود و هر دو فوت شوند هر یک از ابوین و ولد وارث انکه نکشته است

میباشد

میباشد و میتواند قصاص دیگری نماید و اگر در اینصورت عفو نماید احد ولدین ان
دیگری را اندیگری میتواند قصاص نماید این را و قصاص هم از او بکند و اگر میت وارث نماید
احد ولدین مذکورین بقتل دیگری ظاهر اینست که قصاص از او ساقط است نظر باینکه
مفروض اینستکه وارث دیگری نیست **مسئله** رقیت یعنی بندگی مانع از ارث است
هرگاه وارث با مورث رق باشند میراث نخواهند برد و اگر وارث بعید حر باشد و وارث
قریب رق باشد میراث مختص است بوارث حر اگرچه بعید است دون رق اگرچه قریب
است و اگر وارثی نباشد سوای امام علیه السلام و مملوک و ان مملوک احد ابوین
باشد یا هر دو یا باقی اقارب مملوک باشند باید جبر کرده شود مولای او باخذ قیمت ان
بعد از ان ازاد کرده میشود و مال را متصرف میکند و ظاهر اینست که فرقی نیست در این
حکم میان انکه مملوک قن باشد یا مدبر یا مکاتب در صورتیکه اداء ننموده باشد از
مال الکتابه چیزی را یا ام ولد و اگر مکاتب وفاء نموده باشد قدری از مال الکتابه را ظاهر
اینست که ازاد کرده میشود باقی ان از میراث اگرچه وارث است بسبب ان جزء که حر
است و اگر وفاء ننماید ترکه بقیمت مملوک اقرب اینستکه ازاد نمیشود و مانعیت رق مختص
نیست باینکه مملوک خالص باشد بلکه مانع است اگرچه مدبر باشد یا مکاتبی که اداء ننموده
باشد چیزی از مال الکتابه را و هرگاه مملوک مبعض باشد باینکه بعضی از او حر باشد و بعض
دیگر او مملوک باشد و مکاتب باشد میراث میبرد بقدر یکه حریت دارد و اگر غیر مکاتب
باشد ظاهر اینست که انهم وارث باشد بقدر حریت و ممنوع باشد بقدر رقیت هم
میراث مفقود الخبر هرگاه معلوم نباشد حیات او و موت او باید انتظار او را کشید تا
موت او محقق شود **مسئله** سهام ارث که مقدر است در کتاب الله بر شش قسم
است از انجمله نصف و ربع و ثلثان و ثلث و ثمن و سدس است اما نصف
پس ان سهم زوج است با نبودن ولد برای زوجه و ولد ولد هم مثل ولد است و از

بلاعوض

برای

برای بنت واحد است در صورتیکه مذکری نباشد و از برای خواهر پدری و مادری یا پدری
تنها در صورتیکه پدری و مادری نباشد اگر مذکری در میان نباشد اما قسم دوم
که ربع است پس آن سهم زوج است با وجود ولد یکه برای زوجه است اعم از اینکه
از این شوهر باشد یا از شوهر دیگر و نیز برای زوجه است هم با نبودن ولد برای
زوج اعم از اینکه از این زوجه باشد یا از زوجه دیگر قسم سوم ثمن است پس آن سهم
زوجه است با بودن ولد برای زوج اعم از اینکه او از این زوجه باشد یا غیر آن و فرقی
نیست میان وحدت و تعدد زوجه حتی آنکه هرگاه هشت زوجه وارث باشند قسمت
مینمایند ربع یا ثمن را اثمانا و اینکه زوج مریض اتفاق میافتد که طلاق بگوید
چهار زوجه خود را و چهار دیگر تزویج کند و دخول نماید **قسم چهارم**
ثلثان است پس آن سهم بنتین است فصاعدا در صورتیکه مذکری نباشد و سهم
اختین فصاعدا در صورتیکه از جانب پدر و مادر هر دو باشند یا پدری تنها
در صورت نبودن از هر دو طرف اگر مذکری در میان نباشد **قسم پنجم** ثلث
است پس آن سهم مادر است در صورتیکه حاجبی نباشد یعنی ولد و اخوه در میان
نباشد و سهم دو نفر است فصاعدا از اولاد مادر اعم از اینکه همه مذکر باشند
یا همه مؤنث یا بعضی مذکر و بعضی مؤنث **قسم ششم** سدس است پس آن سهم
هر یک از ابوین است با بودن ولد برای میت و ظاهرا فرقی نیست میان ولد و
ولد ولد و سهم مادر است با بودن حاجب که ولد یا اخوه باشد و سهم الواحد
من ولد الام چه مذکر باشد چه مؤنث **مسئله** وارث در صورتیکه واحد
باشد وارث است همه مال را لکن اگر از ذوی الفروض است میراث میبرد بعض آن
مال را بالفرض و بعض دیگر را بالقرابة و اگر غیر از ذوی الفروض است میبرد همه
مال را بالقرابة و هرگاه وارث زیاده بر واحد بوده باشد و میراث بعض آنها

بالفرض و بعضی بالقرابة بوده باشد و نبوده باشد بعضی آنها حاجب بعض دیگر
اول فرض صاحب فرض را میدهند و باقی مال ورثه راست و اگر میراث جمیع بالفرض باشد
پس اگر منطبق شوند سهام بر فریضه اشکال نیست و اگر ناقص باشد فریضه از سهام
زائد مال از آن است نه عصبه و فاضل ترکه رد میشود بر صاحبان سهام سوای زوج
و زوجه و مادر با بودن حاجب و اگر ناقص باشد سهام از فریضه داخل میشود نقص
بر بنت و بنات و اخت و اخوات پدری و مادری یا پدری فقط **مسئله** در مرتبه
اولی از ورثه اگر منفرد باشد وارث در این صورت همه مال را میبرد بالقرابة و اگر دو پسر
یا زیادتر است بالسویه تقسیم مینمایند بالقرابة و اگر بنت واحده است میراث میبرد همه
مال را نصفی بالفرض و نصفی بالقرابة و اگر دو بنت یا زیادتر است همه مال از آنهاست
دو ثلث مال بالفرض و باقی بالقرابة و اگر وارث پدر تنها است همه مال را وارث
است بالقرابة و اگر مادر تنها است همه مال را وارث است ثلث آن بالفرض و باقی
آن بالقرابة و اگر وارث ابوان بوده باشند مادر ثلث میبرد بالفرض در صورت
عدم حاجب و باقی مال پدر راست بالقرابة و اما در صورت حاجب مادر سدس میبرد
بالفرض و باقی را پدر بالقرابة و اخوه در صورتیکه حاجب باشند خودشان وارث نیستند
و هرگاه اولاد ذکور و اناث هر دو باشند همه بالقرابة وارث میباشند للذکر مثل
حظ الانثیین و اگر ابوان با ولد متعدد وارث باشند هر یک از ابوین سدس از آن
میباشند و باقی مال ولد مذکر است و اگر احد ابوین با اولاد ذکور و اناث
باشند سدس یا سدسان مال احد ابوین است یا ابوین و باقی مال اولاد است
للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با اولاد مذکر باشند سدسان مال ابوین
است و باقی مال اولاد علی السویة و اگر ابوان با زوجه یا زوج و اولادی که مختلف
باشند سدسان مال ابوین است و زوجه یا زوج ثمن یا ربع را میبرند و باقی

مال اولاد است للذکر مثل حظ الانثیین و اگر ابوان با بنت واحده باشند چه اخوه هم با شند
یا نباشند سدسان مال ابوین است بالفرض و نصف مال بنت است بالفرض و باقی منقسم
میشود بر نسبت سهام پس لازم است اخماساً تقسیم شود اگر اخوه نباشند و اگر احد ابوین با شند
با بنت سدس مال احد ابوین است و نصف مال بنت و باقی بالنسبة پس ارباعاً تقسیم
میشود و اگر ابوان باشند با بنتین فصاعداً سدسان مال ابوین است و ثلثان مال بنتین
و بنات و اگر احد ابوین باشد با بنتین فصاعداً سدس مال احد هما است و ثلثین مال
بنتین و باقی رد میشود اخماساً و اگر زوج یا زوجه با ابوین یا احد ابوین یا بنت یا بنتین فصاعداً
باشد زوج یا زوجه نصیب ادنی را وارث میباشند و ابوان یا احد هما سدسان یا سدس
وارث میباشند و باقی مال بنت است یا بنات و در صورت حصول نقص کسر با بنت یا
بنات است و در صورت وجود حاجب مادر ممنوع از رد است و هرگاه حاجب درمیان نباشد
رد میشود بر بنت یا بنات و احد ابوین یا ام دون زوج و زوجه و اگر زوج یا زوجه
با ابوین بوده باشد زوج یا زوجه نصیب اعلی را وارث میباشد و مادر ثلث را وارث
است در صورت عدم حاجب باقی مال پدر است و هرگاه ولدِ ولد با ابوین بوده باشد
ولد ولد قائم مقام ولد است و در صورت وجود ابن ابن میراث با ابن ابن نمیرسد و
کیفیت قسمت اولاد اولاد قسمت اولاد است اعم از اینکه اولاد ابن باشد یا اولاد
بنت ولد ولد وارث است نصیب ولد را بنا بر این ولد ابن وارث است ثلثین را
اگرچه بنت واحده بوده باشد و ولد بنت وارث است ثلث را اگرچه صد نفر مذکر بوده
باشند و چنانچه ولد حاجب مادر است از کمال نصیب او و زوجین هم چنین است
ولد ولد و حجب اخوه مادر را از کمال نصیب مشروط است بچند شرط **اول**
دو برادر یا زیاده یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر و بیشتر یا خنثی بوده باشد
دوم آنکه از جانب پدر و مادر یا از جانب پدر تنها بوده باشد **سوم**

وجود پدر است **چهارم** آنست که کافر نباشد و همچنین رق نبوده باشد و قاتل
هم نباشد اگرچه احوط و اولی صلح است هرگاه قاتل باشد **پنجم** آنکه در زمان موت
مورث انها زنده باشند **ششم** آنکه منفصل باشند بولادت **هفتم**
مغایر میان حاجب و محجوب **هشتم** آنکه انها منتفی از پدر نشده باشند به
سبب ملاعنه و اولاد اخوه حاجب نخواهند بود **مسئله** هرگاه نباشد برای
میت احد ابوین و نه ولدی تا پائین ترکه از و اولاد باشد و هکذا اگر بوده باشد برای
میت اخوه پس اگر انتساب از جانب پدر و مادر هر دو و این شخص مذکر است همه
مال را میراث میبرد بالقرابة اعم از انکه واحد باشد یا متعدد و اگر مونث باشد وارث
است نصف را بالفرض و نصف را بالقرابة در صورت وحدت و ثلثین را بالفرض و باقی را
بالقرابة در صورت تعدد و کیفیت انقسام تساوی است در صورت تساوی و اختلاف
است در صورت اختلاف و اگر انتساب از جانب پدر است فقط انهم همین طریق است
و اما اگر انتساب از جانب مادر فقط باشد پس اگر یکنفر است سدس را وارث است
بالتسمیه و باقی را بالرد و اگر متعدد است همه شریکند در ثلث و فرق نیست میان مذکر
و مؤنث و اگر اخوه متفرق باشند انچه متقرب از جانب پدر فقط است ساقط میشود
بسبب اخوه متقرب بابوین و تمام ما بقی را بعد از فرض اخوه امی اخوه ابوینی بالقرابة
میبرند و رد بر انها ممکن نیست مگر انکه متقرب بابوین اخت واحده یا متعدده بوده
باشند که نصف را یا ثلثین را بالفرض میبرند و اگر چیزی زیاد بماند رد میشود و احوط
رجوع بصلح است نسبت بحصه اخوه امی و هرگاه متخلف شود از میت جد و جده
پدری مال منقسم میشود بینهما للذکر مثل حظ الانثیین و اگر جد و جده مادری
باشند اقرب انقسام بالسویه است و هرگاه اجداد مختلف باشند اقرب اینست که ثلث
مال متقرب بام است اعم از انکه یکنفر باشد یا بیشتر و دو ثلث دیگر مال کسی است

که متقرّب باب باشد واگر با اجداد زوج یا زوجه هم بوده باشند هر یک از زوج و زوجه
نصیب اعلی خود را وارث میباشند وظاهر اینست که ثلث اصل مال را می
دهند بمتقرب بمادر وباقی مال متقرب بپدر راست واگر جداد با جدا علی هر دو بوده
باشند اوّل حاجب دوّمیست حجب حرمانی واگر اخوه با اجداد بوده باشند ظاهر این
است که جدّ وجدّهٔ پدری مثل خواهر وبرادر پدری باشند وجدّ وجدّهٔ مادری مثل برادر
وخواهر مادری میباشند ولکن هرگاه متخلّف شود از میّت جدّ یا جدّهٔ مادری
با خواهر پدری اخراج نصف میشود برای خواهر واخراج ثلث میشود برای متقرب
بمادر ودر ما بقی احوط رجوع بصلح است در حصّهٔ متقربین بامّ وهرگاه برای میّت
از دو طرف اجداد بهم رسد که هشت جد وجدّه بوده باشند چهار از طرف پدر
که پدر ومادر پدر پدر میّت وپدر ومادر مادر پدر میّت بوده باشد وچهار از
جانب مادر که پدر ومادر پدر مادر میّت باشد وپدر ومادر مادر مادر میّت
بوده باشد دو ثلث اینمال را باید داد بمتقربین باب ودو ثلث از این دو ثلث را بدهند
بپدر ومادر پدر پدر اثلاثا ویک ثلث را بدهند بپدر ومادر مادر پدر اثلاثا و
ثلث اصل مال را بدهند بمتقربین بامّ علی السّواء لکن در این تقسیمات اجداد
ثمانیه احوط مراعات صلح است وجدّ مقاسم میشود با اخوه واخوات مطلقا
واگر اخوه واخوات نباشد اولاد انها اگرچه پایین روند قایم مقامند لکن ترتیب
شرطست در استعلاء چنانچه شرط است در تنزیل ومیراث میبرند هر یک از اجداد
واولاد اخوه نصیب کسیرا که بواسطهٔ او تقرب به میّت بهم رسانیده واقتسام
میان اولاد اخ ویا اخوه واولاد اخت یا اخوات پدری متساوی است در صورت
تساوی ومختلف است در صورت اختلاف واقتسام میان اولاد واخوات مادری
فقط بالتسویه است اگرچه در صورت اختلاف باشد **مسئله** حکم مرتبهٔ سوم

ازوارث اینست که هرگاه در این مرتبه وارث عم فقط یا عمه فقط باشد همهٔ مال را وارث است
وهمچنین هرگاه برای او اعمام است اقتسام بالتسویه است وهمچنین عمات وعمان
وعمتان وهرگاه اعمام وعمات هر دو بوده باشند پس اگر همه از جانب ابوین میباشند
یا از جانب پدر فقط کیفیت اقتسام بر سبیل تفاضل است واگر همه از جانب مادر
باشند اقرب انست که بالتسویه است واگر بعض از اینها از جانب پدر ومادر هر دو باشند
یا از جانب پدر وبعض دیگر از جانب مادر سدس مال را باید بمتقرب مادر داد
در صورت وحدت وثلث را در صورت تعدد واقتسام بالتسویه است یا بالتفاضل
خالی از اشکال نیست واحتیاط بصلح ترک نشود وهمچنین ترک نشود احتیاط به
صلح در صورت تعدد واختلاف وباقی ترکه را باید داد بمتقرب بپدر ومادر یا متقرب
بپدر در صورت نبودن متقرب بابوین واقتسام ان بطریق تفاضل است در صورت
تعدد واختلاف ومتقرب باب ساقط میشود در صورت وجود متقرب بابوین ودر
صورت عدم متقرب بابوین قایم میشود متقرب باب بمقام او ومیراث نمیبرد از اعمام
واخوال انکه ابعد است در صورت وجود اقرب مگر در صورت اجتماع ابن عم پدری و
مادری با عمّ پدری که در اینصورت ابن عم اولی بمیراث است از عم وتعدی نمودن از
اینصورت خاصه بصورت دیگر که مقارب این صورت است مشکل است وهرگاه وارث
خال منفرد باشد همهٔ مال را میراث میبرد وهمچنین خالهٔ منفرده واخوال وخالات
اگر بیک جهت واحده باشند مثل اینکه همه پدری ومادری باشند یا همه پدری فقط کیفیت
اقتسام بالتسویه است اگرچه احوط در این صورت وصورت اتیه صلح است واگر بعض
انها پدری ومادری باشند وبعض دیگر مادری فقط وبعض دیگر پدری فقط
متقرب باب فقط ساقط است بواسطهٔ وجود متقرب بابوین وبا عدم متقرب
بابوین قایم میشود مقام او ومتقرب باب فقط واز برای کسانیکه متقرب بمادر

میباشد

میباشند سدس است در صورت وحدت و ثلث است در صورت تعدد و اقسام فیما بین
انها علی التساوی است و باقی مال میت از کسانیست که متقرب با بوین یا متقرب باب
فقط باشند و در کیفیت اقسام میان انها احوط رجوع بصلح است در تفاضل
بین تسویه و تضعیف حصه ذکر از حصه انثی و هرگاه مجتمع شوند اعمام و اخوال
ثلث میراث از اخوال است و اگر اخوال متحد باشند دو جهة قرابت اقسام بالتسویه
است و اگر متفرق باشند در جهة قرابت از برای متقرب بام سدس ثلث است اگر
یکی باشد و ثلث ثلث است اگر متعدد باشد بالسویه نیز و باقی مال متقرب باب
یا ابوین است با احتیاط مذکور در سابق و ثلثین میراث اعمام است سدس
ثلثین از مال انها است که متقرب بمادر میباشند در صورت وحدت و ثلث ثلثین مال
انها است در صورت تعدد بالسویه و باقی میراث اعمام متقربین باب است بالتفاضل
و هرگاه خال یا خاله یا عم یا عمه وارث باشند ثلث ترکه میراث خال یا خاله است
و دو ثلث از برای عم یا عمه است و هرگاه مجتمع شود با اعمام و اخوال زوج یا زوجه
هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی را میبرد **مسئله** بدانکه اعمام و اخوال
چند طبقه است **طبقه اولی** اعمام میت و عمات میت و اخوال و خالات میت و بعد
از ان اولاد انها در صورت عدم اینها بعد از ان اولاد اولاد و هکذا علی الترتیب ❊
طبقه دوم اعمام پدر میت است و اعمام مادر میت و عمات پدر و مادر
و اخوال انها و خالات انها بعد از ان اولاد انها و اولاد اولاد انها و هکذا علی الترتیب
طبقه سوم اعمام جد و جده و عمات اینها و خالات اینها بعد از ان اولاد اینها
هر قدر که پائین روند علی سبیل الترتیب پس اگر مجتمع شوند عم پدر میت و عمه پدر
پدر میت و خال پدر میت و خاله پدر میت و همچنین از جانب مادر همه اینها
وارث میباشند نظر باتحاد طبقه و اما کیفیت پس ثلث میراث اقربای ربعه

بواسطه مادر بوده باشد از باعمام و دو ثلث از متقربین بپدر باشد ثلث اینده و ثلث
از برای خال او و خاله او بالتسویه و دو ثلثا اینده و ثلث از برای عم و عمه بالتفاضل
و اولاد هر بطنی نصیب کسی را که بواسطه او تقرب بام رسیده میبرد بنابراین
ولد عم یا عمه اخذ مینمایند ثلثین را اگرچه انثی بوده باشد و ولد خاله ثلث را
میبرد اگرچه مذکر باشد و اخذ مینماید ابن عم ثلث را و بنت عم ثلثین را و اخذ
مینماید ابن خال مثل ابن خاله و بنت خاله **مسئله** هرگاه دو موجب ارث
در کسی جمع شود و حاجب نشود احدهما دیگری را و اقرب از او هم نباشد در احدهما
پس بهر دو سبب ارث میبرد این شخص در اینحالت از هر دو سبب و منع نمینماید مناحم
سبب متعدد کسی را که از انهم طبقه است با این و صاحب یک سبب بوده باشد
بنابراین هرگاه زید مثلا برادری داشته باشد از جانب پدر عمرو نام و خواهری
داشته باشد از جانب مادر هند نام و تزویج نماید عمرو هند را و ولدی بهم رسانند
خالد نام در این صورت زید عم خالد است از جانب پدر و خال خالد است از جانب مادر
پس هم میراث عمومه پدری میبرد و هم میراث خئوله مادری از خالد اگر فوت شود و اگر
زید را پسری باشد و خود زید نباشد ان پسر ابن عم پدری است و ابن خال مادری است
نسبت بخالد بنابراین میراث از هر دو جهة میبرد بنابراین اگر عم از جهة پدر و
مادر هر دو بهم رسد مانع ابن عم پدری نیست و سهم عمومه را مانع است اما سهم
خئوله را مانع نیست **مسئله** زوجان از جهة میراث بردن داخل در جمیع
طبقات میباشند و محجوب نمیشوند از احدی بحجب حرمانی پس میراث میبرد زوج از
زوجه خود در صورت نبودن ولد و غیر ممنوع الارث از برای زوجه نباشد نصف
ترکه را و میراث میبرد زوجه از زوج خود در صورت نبودن چنین ولدی از برای زوج
ربع ترکه را و هر یک از اینها و نفر نصف این نصیب را میراث میبرد در صورت

وجود

وجود ولد برای مورث و هم چنین ولد ولد هر چند پایین رود و باقی مال از سایر طبقات
است اگرچه معتق یا ضامن جریره باشند و هرگاه یافت نشود وارثی سوای امام علیه
السلام اقوی اینست که رد میشود زاید بر نصیب اعلی اینها بر زوج یعنی در صورتیکه زوجه
فوت شده باشد و غیر از زوج وارثی نداشته باشد سوای امام علیه السلام نصف ترکه
را بالفرض وارث است و نصف دیگر اینهم باید رد شود بر زوج بخلاف آنکه اگر زوج فوت
شده باشد و وارث نداشته باشد سوای زوجه و امام علیه السلام زوجه ربع ترکه را
من باب الفرض وارث است و زاید بر آن رد بر زوجه نمیشود بلکه مال امام علیه السلام
است و هرگاه زوجه زیاده از یکنفر باشد ربع یا ثمن منقسم میشود میان اینها بالسویه
و فرقی نیست در اینکه زوجه مدخوله باشد یا نه و توارث بین الزوجین ثابت است
مادامیکه محکوم بزوجیت باشند اگرچه بعد از طلاق در اثناء عده باشد مثل
عده رجعیه و اگر طلاق دهد زوجه را در حالتیکه مریض باشد میراث میبرد زوجه
مذکوره از آن مرد که زوج او است اگرچه طلاق باین باشد در صورتیکه بیرون نرود
سال از وقوع طلاق تا زمان موت زوج و در صورتیکه از برای زوج برء حاصل
نشده باشد از مرضی که طلاق داده است آن را در آن و زوجه مطلقه شوهر اختیار
نکرده باشد و اما آن نکاح که در حال مریض بودن زوج واقع میشود هرگاه قبل از
دخول موت زوج برسد مهری نخواهد بود برای زوجه و میراث هم نمیبرد و اما
مقدار میراث زوجین پس زوج که وارث زوجه است از جمیع ترکه زوجه خود میراث
میبرد و فرقی نیست میان آنکه زوجه ذات ولد باشد یا نه و زوجه مطلقا میراث
نمیبرد از زوج خود از زمین اصلاً نه از عین و نه از قیمت آن چه زمین بیاض باشد
یا مشغول باشد بزرع و شجر و بنا و غیر اینها و اما از شجر و بنا ارث میبرد از قیمت اینها
نه از عین اینها و در بودن قیمت بر سبیل استحقاق یا رخصت برای ورثه اشکال است

باید مراعات احتیاط شود و طریق تقویم آنست که قیمت کرده میشود مستحق البقاء در زمین
مجانا تا وقتیکه فانی شود و هرگاه مشتبه شود زوجه مطلقه در میان چهار زن و تزویج
نموده باشد خامسه را خامسه نصیب خود را بتمام وارث است یعنی ربع ثمن یا ربع
ربع را وارث است و باقی را احتیاطا رجوع بصلح نمایند **مسئله** ارثیکه بواسطه
ولاء بهم میرسد بر سه قسم است **قسم اول** ولاء عتق است و وارث است معتق
خود را نه عکس و شرط است تبرع بودن عتق و عدم تبری بودن از جریره حین الاعتاق و اگر تبری
بعد الاعتاق بوده باشد ترک نشود احتیاط بصلح و عدم وجود مناسبی برای معتق اگرچه
بعید باشد و اگر معتق متعدد باشند همه وارثند بالسویه اگر متساوی باشند در
حصه والا هر یک بنسبت حصه خود میبرند اگرچه مختلف باشند در ذکورت و انوثت
و اگر زوج یا زوجه با معتق بوده باشند هر یک اخذ مینمایند نصیب اعلی خود را و باقی
میراث معتق است و اگر معتق معدوم شده باشد پس اگر زن بوده است ظاهر آنستکه ولاء
برای عصبه آن زن است نه اولاد آن زن و اگر مرد است منتقل میشود مال باولاد
او بذکور فقط و ظاهر اینست که پدر مشارک میشود اولاد را و هم چنین جد و اخ از
جانب اب مشارکت مینمایند هم دیگر را و اما مادر پس احوط آنست که مصالحه نمایند
و ظاهر اینست که معتق وارث اولاد معتق خود میباشد و گاه هست که منجر میشود
ولاء از موالی مادر بسوی موالی پدر در صورت بودن اولاد که مولود شده باشد بر
حریت بواسطه حریت مادر اینها و باید دانست که هرگاه مولی و قرابت مولی که وارث
باشند در میان نباشند ظاهر اینست که موالی معتق وارث است و اگر اینهم نباشند
قرابت موالی معتق بتفصیل قرابت مولی و در صورت فقد جمیع میراث میبرد معتق
پدر معتق بعد از معتق ابن معتق و لکن در این و باقی مراتب یعنی مراتب موالی
معتق و ورثه معتق اشکال است و احوط در همه صلح است **قسم دوم**

ولاء ضامن جریره است وصورت عقد آن اینست که میگوید عاقدتك علی ان تنصرنی
وتدفع عنی وترثنی ضامن میگوید قبلت وهرگاه عقد مشترک باشد یکی
میگوید عاقدتك علی ان تنصرنی وانصرك وتعقل عنی واعقل عنك وترثنی
وارثك باعتبار اینکه همین معنی را داشته باشد وقبول مینماید آن دیگری پس در
چنین حالت ثابت میشود برای ضامن میراث در صورت اولی وتوارث در صورت ثانیه
بانبودن مناسب ومعتق که وارث باشد نزد موت مضمون عنه وزوج وزوجه
وارث میباشند نصیب اعلی را وباقی مال ضامن است **قسم سوم** ولاء امامت
است پس هرگاه هیچ وارثی بهم نرسد نه مناسب نه معتق نه ضامن جریره میراث
مال امام علیه السلام است وزوجه مشارک میشود امام را ولکن امام علیه السلام
زوج را مشارک نمیشود چنانچه گذشت **مسئله** لعان بجهت نفی ولد موجب
امتناع از ارث میشود از جانب پدر وولد یعنی پدر از ولد وولد از پدر او نمیبرد و
اما بین ولد ومادر واقارب مادری توارث است وهرکه متقرب است بمادر مثل
ولد غیر ملاعنه است وهرگاه پدر تکذیب نماید نفس خود را ولد وارث او خواهد شد
وخود او وارث ولد نخواهد بود پس اگر ولد فوت شود وپدر ومادر ویکنفر دختر یا
زیادتر داشته باشد میراث میبرد او را مادر واولاد وپدر وارث او نیست نصف
مال او از یک دختر است یا دو ثلث در صورت زیادتر وسدس مال او نصیب مادر او است
وباقی رد میشود در هر دو ومنقسم میشود ارباعا واخماسا واگر بجای دختر پسر باشد
پس از وضع سدس مادر باقی نصیب او است واگر مادر نباشد وولد بنت واحده
باشد نصف مال را بالفرض وارث است ونصف دیگر را رد باو باید نمود واگر بنتین
فصاعدا باشند ثلثان را بالفرض مال کند وباقی را بالرد واگر مذکر است
همه مال را بالاابیت واگر متعدد باشند بالسویه تقسیم مینمایند وهرگاه وارثی

نیست

نیست وارث او امام علیه السلام است ومیراث میبرد ابن ملاعنه از مادر خود و
ممکن است گفته شود که میراث میبرد از من یتقرب بالام بلکه از اخوال هم میراث میبرد اگر
چه باقی باشد پدر بر انکار خود ومیراث نمیبرد کسانی را که متقرب بپدر او میباشند
وپدر که از پسر وارث نیست هرگاه اعتراف نماید بعد از لعان پسر وارث او شود
دون العکس ومیراث نمیبرد از غیر پدر باعتراف مذکور وایشان هم وارث نیستند وهرگاه
ابن ملاعنه فوت شود واخوه پدری ومادری داشته باشد قسمت ترکه او میان
متقرب بابوین ومتقرب بمادر تنها علی السواء است **مسئله** ولد الزنا وارث
زانی نیست وهمچنین زانی وارث ولد الزنا نیست واقرب اینست که توارث در میان
ولد زنا ومادر زانیه واقارب مادر هم نیست پس ولد الزنا را میراث میبرد ولد او
وهر قدر که پائین رود وزوج وزوجه هم ارث میبرد واگر وارثی نباشد در همه طبقات
وزوجه یا زوج هم نباشد میراث او از امام علیه السلام است **مسئله** حمل وارث
است اگر منفصل شود در حالتیکه حیوة داشته باشد وظاهر عدم اشتراط استقرار
حیوة او است نزد موت مورث **مسئله** خنثی اگر بول نماید از ذکر خود میراث
ذکوریت را میبرد واگر از فرج خود بول نماید میراث انوثیت را میبرد واگر از هر دو
بول میکند میراث میبرد از هر کدام که مبادرت بنماید واگر از هر دو مبادرت نماید
ظاهر اینستکه میراث بردن او تابع است آن عضو را که آخر بول از آن منقطع
شود واگر ابتدا ومخرج مساوی باشند در خروج وانقطاع اقرب اینست که مال
منقسم شود بر فرض بودن او مذکر یک دفعه وبر فرض بودن او مؤنث یک دفعه
ونصف آید ونصیب را میبرد اگرچه احوط صلح است واما کسیکه نیست برای
او فرج رجال ونساء با عدم تمکن از اختبار بانکه اگر بول بدیوار بخورد مرد است
والا زن خواهد بود اقرب عمل بقرعه است ودر صورت تمکن احوط صلح است

در صورت

در صورت تخالف بین مقتضای این علامت با قرعه و در قرعه احوط آنست که نوشته شود بر سهمی عبد الله و بر سهمی امة الله بعد از آن مقرع بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ قَدِ اشْتَبَهَ لَنَا اَمْرُ هٰذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُوَرَّثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي الْكِتَابِ بعد از آن طرح کرده میشود این دو سهم در سهام مبهمه بعد از آن برهم زده میشود سهام و میراث میبرد بر همان که بیرون آید و امّا کسیکه دو سر داشته باشد و دو بدن در وقتی که در خواب است باید او را بیدار کرد و یا آنکه صیحه زده میشود بر او اگر هر دو بیدار شدند یکنفر محسوب میباشند و اگر یکی بیدار شد و دیگری بیدار نشد دو نفر محسوب میشود **مسئله** هرگاه دو نفر در میان آنها توارث باشد و یکدفعه خراب شود دیوار و هر دو فوت شوند یا هر دو جمع شوند در غرق شدن وارث میشوند بعض آنها بعض دیگری را پس اگر غرق شود پدری و پسری میراث میبرد از پسر خود نصیب خود را بعد از آن پسر میبرد از اصل ترکه پدر خود نه از آنچه میراث برده بود پدر از او و بعد از آن میدهند نصیب هریک از آن دو نفر را بوارث او و اگر یکی از آنها دو نفر وارثی داشته باشند دون دیگری آنچه حاصل شده برای هر یک از آنها بوارث او میدهند و آنچه برای دیگری است مال امام علیه السلام است و اگر هیچیک وارث دیگر نداشته منتقل میشود مال هریک بدیگری بعد از آن منتقل میشود از آنها بامام علیه السلام و توارث مذکور مشروط است بچند شرط **اوّل** آنکه برای متوارثین یا برای احدهما مالی باشد پس اگر برای هیچیک مالی نباشد چه توارثی و اگر احدهما داشته باشد دون دیگری منتقل میشود آنمال بآن شخص عدیم المال و از آن شخص منتقل میشود بوارث او که زنده میباشد **دوم** بودن توارث میان دو نفر اگرچه بتبع مشارکت باشد پس هرگاه نباشد استحقاق ارثی بالکلیه یا آنکه استحقاق باشد و مانع موجود باشد مثل کفر یا رقّ یا حاجبی باشد حجب حرمانی توارث ثابت نخواهد

بود بنابر این هرگاه غرق شود دو برادر و برای آنها ولدی باشد ولد هریک از آنها وارث میشوند برادر او را و اگر نبوده باشد برای احدهما ولد دون دیگری منتقل میشود مال صاحب ولد بولد و مال غیر صاحب ولد ببرادر او و بولد **سوم** آنکه موت متقدم بر موت متأخر مشتبه باشد و همچنین تقارن پس اگر معلوم باشد سبق احدهما موت او خواهد بود و دیگری وارث و اگر معلوم باشد اقتران موت آنها دو نفر توارث نخواهد بود و هرگاه سبب موت غیر غرق و هدم بوده باشد مثل قتل و حرق و شمول توارث بین المشتبهین در سبق و تقارن اشکالی دارد اگرچه اقوی عدم توارث است **مسئله** پسر بزرگ حبوه میبرد از پدر نه از مادر و مراد از پسر بزرگ پسریست که در حال موت پدر زنده باشد و از دیگران بزرگتر باشد اگر پسر دیگری باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه بعد از پدر تولد پسر شده باشد **مسئله** پس بزرگ چهار چیز را حبوه میبرد قرآن و انگشتر و لباس و شمشیر و در سلاح و کتب و رحل و چهارپای مَیِّت احتیاط کنند بمصالحه **مسئله** هرگاه پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد آنکه لباس است تماما شامل است مثل پیراهن و زیرجامه و قبا و غیر اینها و اقوی آنستکه در صورت تعدد انگشتر و قرآن و شمشیر همه را میبرد مثل لباس اگرچه احوط صلح است با ورثه در اینها و در ثیاب اگر متعدد از نوع واحد باشد

مقصد پنجم در نکاح است

مسئله عقد دائم را بهریک از لفظ نکاح و تزویج میتوان واقع ساخت و لکن من باب کمال احتیاط هر دو لفظ جاری نماید بصیغه اولی است **مسئله** عقد دختر بکر بالغه عاقله احوط اینستکه برضای ولی با دختر هر دو واقع شود امّا ثیبه و بکر که پدر و جد پدری او که ولی میباشد مرده باشد رضای آن بکر بدون اشکال کافیست **مسئله** اجراء عقد دائمی هشت صورت میباشد چنانچه خالی از

این نیست که وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن صیغه میگوید یا وکیل
مرد با زن یا وکیل زن با مرد و در هر صورت رضای ولی را رعایت باید کرد مگر اینکه ولی
نداشته باشد یا داشته باشد و بکر نباشد که رعایت نباید کرد و این در صورتی است که
ناکح و منکوحه هر دو بالغ باشند و اگر هر دو نابالغ باشند صورت تمام خواهد بود که رضا
رضای ولی خواهد بود و رضای زن و شوهر اعتبار نخواهد داشت و چهار صورت دیگر هم
هست که مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا عکس و علی التقدیرین یا ولی طفل نابالغ صیغه
میگوید یا وکیل نابالغ پس مجموع سیزده صورت میشود **اوّل** آنکه وکیل زن
با وکیل مرد صیغه میگوید و زن بکر باشد و ولی حاضر داشته باشد در اینصورت وکیل
زن احتیاطاً هم از جانب زن وکیل میشود و هم از جانب پدر یا جد پدری و این صورت
بچند قسم جایز است که خوانده شود لکن اولی و احوط رعایت جمیع است **اوّل**
آنکه وکیل زن میگوید أَنْكَحْتُ مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و اگر اسم ناکح بعد از
مُوَكِّلَكَ و اسم منکوحه را بعد از مُوَكِّلَتِي ..... و مقدار مهریه را اینجا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُو
ذکر نماید اولی خواهد بود پس وکیل مرد بلا فاصله بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى
الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **دوم** آنکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ
الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بلا فاصله بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **سوم**
آنکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید
قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **چهارم** وکیل زن اسم ناکح و منکوحه
را ذکر خواسته باشد نماید پس وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ مُحَمَّدًا زَيْنَبَ عَلَى الْمَهْرِ
الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **پنجم** در صورت
ذکر اسم ناکح و منکوحه و ذکر ولی منکوحه وکیل زن بگوید أَنْكَحْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي
زَيْنَبَ وِكَالَةً عَنْهَا وَعَنْ أَبِيهَا أَوْ عَنْ جَدِّهَا مِنْ مُوَكِّلِكَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْمَهْرِ

الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **ششم** وکیل
زن بگوید زَوَّجْتُ بِنْتَ مُوَكِّلِي مِنْ مُوَكِّلِكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ
لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **هفتم** وکیل زن بگوید أَنْكَحْتُ زَيْنَبَ مِنْ مُوَكِّلِكَ عَلَى
الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ **صورت**
دوم آنکه زن و مرد خود صیغه جاری نمایند و زن ولی داشته باشد و نیز بکر باشد پس
زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا زیاد اینکه زن بگوید أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي
عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن
بگوید أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا یا اینکه
زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي بِإِذْنِ أَبِي أَوْ بِإِذْنِ جَدِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بگوید
قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید أَنْكَحْتُ نَفْسِي مِنْ نَفْسِكَ
عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس مرد بگوید قَبِلْتُ هَكَذَا و اگر پدر صیغه را با ناکح جاری نماید
از جانب دختر یا پدر وکیل شود پس میگوید بناکح زَوَّجْتُكَ بِنْتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا می
گوید زَوَّجْتُكَ بِنْتِي زَيْنَبَ وِكَالَةً عَنْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي
هَكَذَا یا اینکه پدر منکوحه میگوید أَنْكَحْتُكَ بِنْتِي وِلَايَةً عَلَيْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس
ناکح میگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا یا پدر بگوید زَوَّجْتُ بِنْتِي زَيْنَبَ مِنْكَ وِكَالَةً عَنْهَا
وَوِلَايَةً عَلَيْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا یا اینکه پدر بگوید
زَوَّجْتُكَ بِنْتِي زَيْنَبَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس ناکح بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا ❊
صورت سیم آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه جاری سازند و زن بکر
نباشد یا ولی نداشته باشد همچنین در صورت اول گفتیم صیغها را باید خواند و وکالت
پدر را از لفظ باید انداخت و اگر وکیل زن بگوید بوکیل مرد أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسَ
مُوَكِّلَتِي زَيْنَبَ مِنْ مُوَكِّلِكَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ

النِّكَاحَ وَالتَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ کفایت میکند **صورت چهارم** آنکه زن با مرد صیغه را جاری کنند و زن بکر نباشد یا ولی نداشته باشد در این صورت صیغها بنحویکه در قسم دوم مذکور شد مگر بصیغه سوم که بلفظ بان نباید کرد واما در صور پنجم و ششم و هشتم و هفتم که مرکب است از اقسام مذکوره پس ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسمی دیگر و ذکر هر یك بتفصیل موجب تطویل است **صورت دهم** آنکه هر دو صغیر باشند و بولایت عقد کنند پس ولی دختر میگوید زَوَّجْتُ ابْنَكَ بِنْتِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولی پسر بلا فاصله میگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِابْنِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ یا ولی دختر میگوید زَوَّجْتُ ابْنَكَ بِنْتِي وَلَا بُدَّ عَلَيْهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ ولی پسر میگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِابْنِي وَلَا بُدَّ عَلَيْهِ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ یا آنکه بجای أَنْكَحْتُ زَوَّجْتُ بگوید و احوط ترك جمع بین ابند ولفظ است در صیغه واحده وهو أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ بِنْتِي زَيْنَبَ مِنِ ابْنِكَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ و باقی صورتها از آنچه مذکور شد معلوم میشود و باید کسیکه مرتکب وکالت میشود از طرفین عارف بعربیت باشد بنحویکه اعراب و مخارج حروف را صحیح ادا نماید ولفظ را غلط ادا نکند و همچنین مراعات وقف و وصل را نیز بوجه صحیح باید بنماید بنا بر احوط و اولی **واما متعه** در آن تعیین مدت و مبلغ شرط است پس وکیل زن میگوید مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ مِنَ الْآنَ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ بِدِرْهَمٍ پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي هَكَذَا یا آنکه وکیل زن بگوید بعد از تعیین مدت و مبلغ مَتَّعْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ پس وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي هَكَذَا و اگر مرد و زن هر دو صیغه را خواسته باشند جاری نمایند بدون توکیل غیر پس زن بگوید مَتَّعْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ

و مرد بگوید قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا و جایز است بجای متعت لفظ أَنْكَحْتُ و یا زَوَّجْتُ بگوید لیکن با قید مدت و اکتفا بیکی از این صیغها میتوان نمود و اگر همه را بخوانند که جمع شود بهتر است اگرچه لازم نیست **مسئله** احوط آنستکه یکنفر ایجاب قبول را در صیغه دوام و متعه جاری نسازد بلکه دو نفر بخوانند واما تحلیل احوط اینست که در صیغه تعیین اجل نیز نمایند و افوی عدم اشتراط تقیید بمهر است اگرچه آن نیز احوط است و صیغه تحلیل بر دو قسم است یکی آنکه اکتفا بان روفائی است و قسم دوم اما و فائم پس آن منحصر است در دو صیغه یکی آنکه مولای جاریه بگوید بعد از تعیین اجل بنا بر احوط أَحْلَلْتُ لَكَ وَطْيَ جَارِيَتِي الْمَعْهُودَةِ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ پس آن شخص قابل بلا فاصله بگوید قَبِلْتُ التَّحْلِيلَ هَكَذَا و اکتفا بلفظ قَبِلْتُ بلی تنها نیز میتوان نمود چنانچه در دوام و انقطاع گذشت و اگر وکیل ایجاب نماید پس بجای جَارِيَتِي جَارِيَةَ مُوَكِّلِي بگوید و اگر قابل هم وکیل قرار دهد در قبول پس وکیل نیز ایجاب بجای لَكَ لِمُوَكِّلِكَ بگوید وصیغه دوم که اکتفا بان نیز وافی است اینستکه جوب یعنی مولا بگوید بان قابل جَعَلْتُكَ فِي حِلٍّ مِنْ وَطْيِ جَارِيَتِي الْمَعْلُومَةِ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ پس قابل بگوید بلا فاصله قَبِلْتُ لِنَفْسِي هَكَذَا وصورت وکالت این نیز از ما سبق ظاهر و واضح میشود و اگر خواسته باشد که تحلیل نماید همان مقدمات وطی را نیز و طی را مثل نظر و لمس و تقبیل و امثال آن پس أَحْلَلْتُ لَكَ النَّظَرَ إِلَى بَدَنِ جَارِيَتِي الْمَعْلُومَةِ أَوْ لَمْسَهَا أَوْ تَقْبِيلَهَا مثلا بگوید پس قابل بگوید قَبِلْتُ و اگر جاریه مشترکه باشد میان دو نفر و خواسته باشند تحلیل نمایند بغیر پس هر دو وکیل نمایند کسی را که اجراء صیغه نماید از جانب هر دو باین نحو عَنْ مُوَكِّلَيَّ أَحْلَلْتُ لَكَ وَطْيَ جَارِيَتِهِمَا الْمَعْلُومَةِ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ و قابل قبول نماید بنحویکه گذشت و اگر این هر دو شریك خواسته باشند صیغه را جاری بسازند جایز است لیکن در این صورت

هر یک باید بگویند اَحْلَلْتُ لَکَ وَطْیَهَا پس اگر هر یک بگویند اَحْلَلْتُ لَکَ وَطْیَ حِصَّتِی صحیح و کافی نخواهد بود و معتبر است در قبول یا احلال دو شریک که از برای هر تحلیلی یک قبول لازم است و اگر تحلیل نماید مولا وطی جاریه‌اش را مقدمات وطی نیز حلال است و مباح میشود بخلاف عکس که تحلیل در مقدمات مستلزم تحلیل در ذی المقدمه نخواهد بود **مسئله** جایز است عتق کنیز را صداق آنکنیز قرار دهد هرگاه خواسته باشد او را تزویج نماید پس آزاد میکند او را و تزویج مینماید و عتقش را مهرش قرار میدهد و فرقی نیست میان تقدیم عتق و تزویج و صیغه آن اینستکه مولا بگوید اَعْتَقْتُکِ وَتَزَوَّجْتُکِ وَجَعَلْتُ عِتْقَکِ مَهْرَکِ و در اشتراط قبول جاریه در این صورت اشکال و خلاف است لکن احوط اشتراط است و اما صیغه فسخ در نکاح بسبب عیب یا عتق یا نحو آن پس فاسخ میگوید فَسَخْتُ النِّکَاحَ الَّذِی بَیْنِی وَبَیْنَ الْمَرْأَةِ الْمَعْلُومَةِ اگر فاسخ مرد باشد و اگر فاسخ زن باشد پس بجای الْمَرْأَةِ الْمَعْلُومَةِ اَلرَّجُلِ الْمَعْلُومِ میگوید و اگر ترجمه کلام مزبور را نماید در مقام انشاء فسخ بالفاظ دالّه بر آن نماید مجزی و کافی است و اگر کنیز خود را به نکاح عبد خود در آورده باشد اکنون خواسته باشد تفریق و فسخ نماید پس بگوید فَسَخْتُ عَقْدَکُمَا بدانکه عقد نکاح به جمیع اقسامش قابل شروط سائغه هست که منافی مقتضای عقد نباشد پس هر چه از قبیل شرط که در متن عقد واقع شود وفاء بآن واجب و لازم است **مسئله** جایز نیست از برای مؤمنه که بعقد مخالف در آید علی الاحوط **مسئله** در متعه تعیین مهر و زمان معین و ذکر آنها در ایجاب شرطست نه در قبول لکن باید قابل قصد آن را داشته باشد **مسئله** اگر بعد از دخول مدتش را بخشید باید تمام مبلغ را بدهد و اگر قبل از دخول باشد نصف مبلغ را بدهد چنانکه مشهور است لکن احوط است که بنحوی صلح نماید **مسئله** متعه ارث نمیبرد و حق مضاجعه و خرج زنان و عده هم ندارد

واگر حمل داشته باشد خرج آن زن در زمان حمل با او نمیرسد علی الاقوی **مسئله** در حیض مدت منقطعه را میتوان بخشید **مسئله** عده منقطعه اگر حیض ببیند دو حیض میباشد و اگر حیض نبیند چهل و پنج روز نگهدارد کفایت میکند و اگر حمل داشته باشد بعد از وضع حملش و اگر حامله باشد شوهرش بمیرد عده‌اش اَبْعَدُ الْاَجَلَیْنِ است **مسئله** هرگاه شوهر نفقه زن را متعه ندهد زن به قدر تحصیل یا احتیاجش اطاعت شوهر را نکند ضرر ندارد **مسئله** زن زانیه عده ندارد و احوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد یا نه اما دختریکه از خود زنا است نگیرد **مسئله** هرگاه منقطعه شخص مدتش را بخشید و خواهر او را بعقد خود در آورد در عده جایز است **مسئله** شوهریکه زن خود را پیش از نه سال افضا کند حرام موبد میشود بر او و اما تمام مهر را میخواهد و از عقد او بیرون نمیرود مگر به طلاق **مسئله** هرگاه مردی خدمتی بدون رضا و با اکراه بزن خود بفرماید معصیت دارد **مسئله** عقد انقطاع کردن از برای صغیره و صغیره باید زمان قابلیت استمتاع را داخل کرد علی الاحوط و زمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان بلوغ بجهت آنکه استمتاع اعم است از دخول

مقصد ششم در احکام طلاق

بدانکه طلاق بر سه قسم است طلاق باین و طلاق رجعی و طلاق عدی اما طلاق باین پس آن عبارتست از طلاقیکه صحیح نیست از برای طلاق دهنده رجوع بزوجه بدون عقد یا بجهة عدم عده بالمره چون طلاق یائسه و زوجه غیر مدخول بها و صغیره یا بجهة عدم امکان رجوع در عده ابتداءً اگرچه فی الجملة ممکن الرجوع باشد و چون طلاق مختلعه و مبارات مادامیکه زن رجوع ننماید ببذل پس زوج را نمیرسد که رجوع نماید ابتداء مادامیکه زوجه مختلعه یا مبارات

رجوع نماید بدل و هم چنین است زنیکه سه طلاق داده شود که بعد از طلاق اوّل و
ثانی عقد یا رجوع کرده باشد زوج پس بطلاق سوم در حرّه حرام میشود که نمیتواند رجوع
یا عقد کند مگر بعد از محلّل که اگر خواهد او را بگیرد بعقد جدید و امّا طلاق رجعی
پس عبارتست از طلاقیکه صحیح است با آن طلاق رجوع زوج بزوجهٔ مطلّقه
در اثناء عدّه و میتواند هم که رجوع نکند و امّا طلاق عدّی عبارتست از هر سه
طلاق که بعد از اوّل و ثانی آن رجوع و مواقعه هر دو اتّفاق بیفتد پس در طلاق سوم
حرام میشود بزوج در بارهٔ حرّه و حرام میشود بزوج در بارهٔ جاریه در هر طلاق ثانی
و لکن حرمت ثابت است تا وقتی که واقع شود محلّل باینکه غیر این زوج شخص دیگری که بالغ باشد
او را بعقد دوام اختیار کند و وطی نیز قبلاً متحقّق شود پس در این صورت این زوج ثانی
هرگاه او را طلاق دهد جایز و حلال میشود که زوج اوّل او را بعد از انقضاء
عدّه اش اگر صاحب عدّه باشد اختیار نماید بعقد دوام یا انقطاع و این طلاق
عدّی باین نحو که تفسیر شد اگر برسد بنُه مرتبه بطلاق نهم پس در مرتبهٔ نهم
حرام مؤبّد خواهد شد اگر حرّه باشد امّا آن سه طلاقیکه رجوع واقع شود بعد از
طلاق اوّل و ثانی آن بدون وطی یا اینکه بعقد جدید او را اختیار نماید بعد از
طلاق اوّل و ثانی اگر بعد از هر طلاق عدّه اش منقضی شده باشد اگر چه در این صورت وطی
نیز بعمل آورده باشد پس این قسم نیز اگر چه بطلاق سوم حرمت متحقّق میشود که محتاج
بمحلّل مزبور خواهد بود لکن تحریم ابدی حاصل نمیشود اگر بطلاق نهم برسد بلکه به
همین نحو یعنی با رجوع بدون وطی در اثناء عدّه یا با وطی بعد از عقد در صورت عدم
عدّه بعد از طلاق اوّل و ثانی هر قدر زیاد شود اگر چه بصد طلاق برسد بشرط
حصول محلّل مزبور بعد از طلاق سوم حرام مؤبّد نمیشود آن ضعیفه بر زوج مطلّق
پس از آنچه ذکر شد ظاهر شد فرق میان طلاق عدّی و غیر آن زیرا که در طلاق عدّی

تحریم ابدی چنانچه ذکر شد در مرتبهٔ نهم حاصل میشود بخلاف غیر عدّی و در عدّی بعد از
طلاق اوّل و ثانی در هر سه طلاق رجوع با مواقعه معتبر است بخلاف سایر اقسام
طلاق رجعی که رجوع بتنهائی در اثناء عدّه یا عقد مجرّد با عدم عدّه کافیست اگر چه وطی
حاصل نشود **بدانکه** شرطست در مطلّق بلوغ و عقل و اختیار و قصد پس اعتباری
نیست بطلاق صبی و مجنون و سکران و مجبور بر طلاق و شرطست بر مطلّقه زوجیّت
بعقد دوام و شرط است در صحّت طلاق حضور عدلین که استماع صیغهٔ طلاق بنمایند نمایند
و اینکه ضعیفه در طهر غیر مواقعه باشد و اینکه ضعیفه حایض و نفسا نباشد در حین
طلاق بشرط حضور شوهر بلی اگر در سفر باشد و بخواهد طلاق بگوید و ممکن نباشد
او را که استعلام حال ضعیفه نماید یا اینکه ضعیفه حامل باشد صحیح است طلاق
در حین حیض و خلو از حیض و نفاس در این فرض معتبر نیست و نیز شرطست تلفّظ
صیغهٔ طلاق بلفظ عربی بکر در اخرس که ایماء و اشارهٔ مفهمه در آن طلاق کافیست
و باید معلّق نباشد بر شرطیکه ممکن باشد وقوع و عدم وقوع آن مثل قدوم مسافر
و نحو آن و هم چنین معلّق نباشد بر صفت مقطوع الحصول مثل طلوع شمس و غروب آن
بدانکه طلاق بر دو قسم است یکی طلاق بدون عوض و دیگری طلاق با عوض
و این بر دو قسم است اوّل آنکه کراهت صریحه از طرف زوجه باشد فقط دوّم
کراهت از طرفین موجود باشد هم از طرف زوج و هم از طرف زوجه اوّل از قسم
دوّم طلاق با عوض که کراهت صریحه از جانب زوجه فقط باشد طلاق خلع
است که کراهت زوجه فقط در آن معتبر است و شرطست پس باید آن را بصیغهٔ
خلع جاری ساخت و قسم دوّم مبارات است که کراهت طرفین شرطست در
آن پس باید آن را بصیغهٔ مبارات واقع بسازند امّا کیفیت صیغهٔ هر یک پس
در طلاق رجعی چنانچه زوج خواسته باشد که خود صیغهٔ طلاق را جاری

باز بگوید زَوْجَتِی طَالِقٌ هِیَ طَالِقٌ طَلْقَةً هِیَ طَالِقٌ مَرَّةً واگر وکیل زوج بگوید
پس بجای زَوْجَتِی زَوْجَةُ مُوَکِّلِی بگوید ولابدّ است در آن از لفظ صریح بنحویکه ذکر
شد واگر خواسته باشد رجوع نماید برجوع لفظی که بهمین اکتفا مینماید میگوید
رَجَعْتُكَ وَرَاجَعْتُكَ وَارْتَجَعْتُكَ وامثال اینها با قصد رجوع چنانچه کفایت میکند
رجوع فعلی مثل وطی وتقبیل ولمس از روی شهوت بشرطیکه با قصد باشد نه مثل
نائم وساهی وامّا در طلاق خلع پس گذشت که لابدّ است از کراهت زوجه وکیفیت
آن باین نحو است که زوجه چیزی بدهد بشرطیکه آن چیز معین ومعلوم باشد و
مالیت داشته باشد چنانچه در هر فدیه معتبر است یا آنکه او را ابراء مینماید از
مهریه که بذمّه او دارد از برای اینکه خلع کند وطلاق دهد او را شوهرش پس وکیل زن
میگوید بوکیل مرد عَنْ مُوَکِّلَتِی بَذَلْتُ لِمُوَکِّلِكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ لِیَخْلَعَهَا عَلَیْهِ وَیُطَلِّقَهَا
بِهِ پس وکیل زوج بلافاصله گوید خَلَعْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلِی عَلَی الْمَبْذُولِ فَهِیَ طَالِقٌ طَلْقَةً
وَهِیَ طَالِقٌ مَرَّةً ویا اینکه مرد یا وکیل مرد بگوید فَهِیَ مُخْتَلِعَةٌ عَلَی مَا بَذَلْتُ فَهِیَ طَالِقٌ
طَلْقَةً وَهِیَ طَالِقٌ مَرَّةً واگر زوج خود خواسته باشد صیغه اوّل را جاری نماید
بدون اخذ وکیل پس در موضع خَلَعْتُ زَوْجَةَ مُوَکِّلِی بگوید خَلَعْتُ زَوْجَتِی یا بگوید
خَلَعْتُهَا چنانچه وکیل نیز میتواند خَلَعْتُهَا بگوید ووکیل زن نیز در صورت عدم وکیل زوج
بجای لِمُوَکِّلِكَ بگوید لَكَ وبجای لِیَخْلَعَهَا که صیغه غیبت است لِتَخْلَعَهَا بصیغه
خطاب باید بگوید واگر آن فدیه ابراء مهریه باشد پس در سؤال بجای بَذَلْتُ لِمُوَکِّلِكَ
الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ بگوید وکیل زوجه اَبْرَأْتُ ذِمَّةَ مُوَکِّلِكَ عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمّٰی فِی الْعَقْدِ
ودر جواب بجای عَلَی مَا بَذَلْتُ بگوید عَلَی مَا اَبْرَأْتُ چنانکه جایز است بجای مَا بَذَلْتُ
عَلَی الْمَبْذُولِ وبجای عَلَی مَا اَبْرَأْتُ جایز است بگوید عَلَی الْاِبْرَاءِ وبهر تقدیر فوریّت
جواب شرط است واگر عوض خلع ابراء مهریه وبذل شیء دیگر هر دو باشد پس باید

در سؤال وجواب هر دو را جمع نماید باین نحو که وکیل زن بوکیل مرد بگوید عَنْ مُوَکِّلَتِی بَذَلْتُ
لِمُوَکِّلِكَ الْمَبْلَغَ الْمَعْلُومَ وَاَبْرَأْتُ ذِمَّتَهُ عَنْ مَهْرِهَا الْمُسَمّٰی فِی الْعَقْدِ لِیَخْلَعَهَا عَلَیْهِ
وَیُطَلِّقَهَا بِهِمَا پس بلافاصله وکیل مرد بگوید فَهِیَ حِینَئِذٍ مُخْتَلِعَةٌ عَلَی الْمَبْذُولِ وَ
وَالْاِبْرَاءِ فَهِیَ طَالِقٌ طَلْقَةً وَهِیَ طَالِقٌ مَرَّةً ودر اشتراط ذکر لفظ طلاق بعد از
خلع چنانچه در صیغ مذکوره اتفاق افتاده خلاف است احوط اشتراط است بنحویکه
در صیغ مزبوره رعایت شده چنانچه در مبارات بلا اشکال واجب ولازم است ذکر
طلاق بعد از لفظ مبارات وامّا صیغه مبارات مثل صیغه خلع است در جمیع آنچه
ذکر شد مگر اینکه در اینجا وکیل زن لِیُبَارِئَهَا باید بگوید در موضع لِیَخْلَعَهَا ووکیل شوهر
یا خود شوهر مبارات بگوید در موضع مختلعة وجمیع آنچه اعتبار وشرط شده است
در خلع در اینجا نیز معتبر وشرط است علاوه بر این چند چیز در مبارات اعتبار شده است
که در خلع اعتبار نشده وبهمین جهة فرق حاصل میشود میان خلع ومبارات اوّل
از آن چند چیز که اعتبار شده در اینجا ودر خلع اعتبار نشده کراهت صریحه از طرفین
است چنانچه گذشت دوّم آنکه فدیه باید بقدر مهر یا کمتر باشد نه زیاده بخلاف
خلع که این شرط در آن معتبر نیست سوّم اجماع اصحاب بر وجوب ذکر طلاق است
بعد از لفظ مبارات دون خلع که در لزوم آن بعد از لفظ خلع خلاف است اگرچه
احوط مراعات است چنانچه گذشت چهارم جواز ذکر ابانه است در موضع مبارات
دون خلع اگرچه رعایت احتیاط طریق سداد ونجات است واللّه العالم

مقصد هفتم در ظهار است

مسئله ظهار عبارتست از اینکه زوج بزوجه اش در حضور عدلین بعد از
تحقق شروطیکه ذکر میشود بگوید اَنْتِ عَلَیَّ کَظَهْرِ اُمِّی یا بگوید زَوْجَتِی عَلَیَّ کَظَهْرِ
اُمِّی اَوْ اُخْتِی اَوْ بِنْتِی مثلاً وهرگاه در موضع اَنْتِ عَلَیَّ بگوید اَنْتِ مِنِّی یا بگوید

امت

أنتِ عِندی یا بگوید أنتِ منّی نیز کافیست و همچنین است اقتصار بگفتن أنتِ کظهرِ
أمّی بخلاف اینکه هرگاه بگوید أنتِ عَلَیَّ کأمّی زیرا که این کافی نیست و شرط است
که بلفظ ظهر واقع شود پس غیر آن لفظ اعتبار ندارد بدانکه در ظهار معتبر است شروطی
که اعتبار شد در طلاق مثل اشهاد حضور دو عدلین با استماع ایشان صیغه را و خلو
از حیض و نفاس با حضور زوج و همچنین با غیبت زوج در صورتیکه معرفت بحال زن
داشته باشد و عدم حمل و بودن در طهر غیر مواقعه و اینکه شخص مظاهر کامل باشد
ببلوغ و عقل و قصد و اختیار و نیز باید دانسته شود که بعد از اجراء صیغهٔ ظهار
حرام است بر مظاهر وطی مظاهره قبل از کفاره دادن و کفارهٔ آن عتق رقبه است
با امکان و الا صیام شهرین متتابعین است و اگر قادر بر آن نیز نباشد باید اطعام
شصت مسکین نماید پس ترتیب مزبور معتبر است و اگر عاجز از کفاره مزبوره باشد
اجتزاء باستغفار خالی از اشکال نیست پس احتیاط ترک نشود پس مجامعت ننماید
تا وقتیکه کفاره بدهد بعد از تمکن از آن و اگر قبل از تکفیر وطی کند دو کفاره لازم
است یکی بجهت ظهار و یکی دیگر بجهت وطی قبل از تکفیر بلکه احوط لزوم کفاره است
بمجرد عزم بر وطی اگرچه وطی هم واقع نشود لکن اقوی اینست که استقرار نمییابد وجوب کفاره
مگر بوطی و اگر نسیاناً وطی واقع شود چیزی بر ناسی نخواهد بود و امّا حکم جاهل به
مسئله پس اقوی اینست که معذور نباشد و اگر وطی قبل از تکفیر مکرر واقع شود
کفارهٔ وطی نیز بتکرار آن مکرر میشود پس اگر دو وطی حاصل شود سه کفاره لازم
است دو کفاره بجهت دو وطی و یکی بجهت ظهار و اگر سه وطی بجا آورد چهار
کفاره لازم میشود که سه کفاره بجهت وطی و یکی بجهت ظهار و هکذا و فرقی
نیست در حکم مزبور اینکه کفارهٔ وطی را بعد از هر وطی بدهد و بعد وطی دیگر
بعمل آورد یا نه پس مادامیکه کفارهٔ ظهار را نداده بوطی متعدد میشود کفاره

و اما

و امّا کفارهٔ ظهار مکرر نمیشود بتکرر وطی بل بتکرر صیغهٔ ظهار مکرر میشود علی الاقوی
با عدم قصد تأکید و علی الاحوط با آن و اگر بعد از وقوع ظهار طلاق بدهد آن ضعیفه
مظاهره را خواه بطلاق رجعی باشد یا بطلاق بائن و عدّه اش نیز منقضی شود پس حلال
میشود ضعیفه بر او بدون کفاره یعنی میتواند او را بعقد خود در آورد بدون کفاره
بلی اگر در زمان عدّه رجوع نماید پس کفاره نیز عود مینماید باین معنی که حرام است وطی
او تا زمانیکه کفاره نداده است مثل صورت قبل از طلاق **مسئله** عقد نکاح
فضولی صحیح است **مسئله** هرگاه شخصی زنی را عقد نماید و مقاربت کند پدر
شوهر و پدر پدر و پدر مادر شوهر و پسر شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند و نبیره
حرام مؤبد میشود **مسئله** دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن زن نمی
تواند بعقد خود در آورد بلی اگر بعد از عقد اجازه کند صحیح است **مسئله** هرگاه
کسی نعوذ بالله با پسری وطی کند پیش از بلوغ یا بعد از بلوغ مادر و خواهر و دختر آن
پسر بر واطی حرام مؤبد میشوند **مسئله** از برای مرد که اراده نکاح کند زنیرا
که صلاحیت دارد از برایش نظر کردن بر مو و محاسن او جایز است اگر بقصد لذت
نباشد **مسئله** نکاح کردن کسیکه بترسد که در حرام بیفتد واجبست **مسئله**
هرگاه ضعیفه خود را بعقد غیر در آورد مشروط باینکه او را از قم بیرون نبرند این شرط
جایز است و باید زوج بشرط خود وفا کند

مقصد هشتم در لعان است

مسئله بسبب لعان و قذف زوجه بر زوج حرام مؤبد میشود با شروط
مقرره **مسئله** لعان عبارت از مباهله ایست که میان زوج و زوجه اتفاق
میافتد که نسبت زنا بزوجهٔ خود میدهد بی شهادت و زوجه انکار دارد بعد
در پیش حاکم شرع بخواهد از حد از خود نماید چهار مرتبه بتلقین حاکم در

مرد

صورت قذف زوج بگوید اَشْهَدُ بِاللهِ اِنِّی لَمِنَ الصَّادِقِینَ فِیمَا رَمَیْتُ زَوْجَتِی بِهِ مِنَ الزِّنَا و در مرتبه پنجم بگوید لَعْنَتُ اللهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکَاذِبِینَ پس در اسقاط حکم قذف که حد است از زوج زایل میشود و ان زوجه مستحق حد شرعی میشود مگر اینکه زوجه نیز از الرحد از خود نماید بگفتن چهار مرتبه بتلقین حاکم شرع یا منصوب او اَشْهَدُ بِاللهِ اِنَّهُ مِنَ الْکَاذِبِینَ فِیمَا رَمَانِی بِهِ و در مرتبه پنجم بگوید اِنَّ غَضَبَ اللهِ عَلَیَّ اِنْ کَانَ مِنَ الصَّادِقِینَ واگر قذف با نفی ولد هر دو جمع شود پس زوج باید اضافه نماید در اخر صیغه شهادت در هر یک از این چهار مرتبه لفظ وَاَنَّ هٰذَا الْوَلَدَ مِنَ الزِّنَا وَلَیْسَ مِنِّی را و هرگاه نفی ولد کند بدون قذف پس باید اکتفا نماید زوج بگفتن چهار مرتبه اَشْهَدُ بِاللهِ اِنِّی لَمِنَ الصَّادِقِینَ فِی نَفْیِ الْوَلَدِ و در مرتبه پنجم نیز بگوید اِنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکَاذِبِینَ **مسئله** جایز نیست از برای مسلم اینکه نکاح کند غیر کتابیه را ابتداءً و هم چنین جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در اید **مسئله** زن بر بدن مرد اجنبی نمیتواند نظر کند حتی بر گردن او و هم چنین بعکس اما بر مرد واجب نیست که بپوشد بدن خود را لکن نهی از منکر بنماید و اعانت بر معصیت هم ننماید **مسئله** هرگاه زن در سنی هست که ممکن است حایض شود یعنی در سن من تحیض بوده ولکن حیض نمی بیند و شوهرش میخواهد او را طلاق دهد اگر مفارقت شده سه ماه با او مفارقت نکند و بعد طلاق دهد او را و بعد سه ماه دیگر را هم عده بدارد **مسئله** صغیره و یائسه و غیر مدخوله بها عده طلاق ندارد اما عده وفات دارد اگر چه منقطعه باشد.

مقصد ششم در رضاع است

مسئله اگر زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی و اولاد اولاد ان زن رضاعی و نسبی هر چه پایین بروند و پدر و مادر او و هر چه بالا روند تماماً باین طفل حرامند

اما شوهر ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش ایضاً از برای ضعیفه شمرده شده علاوه بر ان اولاد رضاعی او هم انچه پایین روند و عمو و عمه و خاله و خالوی او هر چه بالا روند رضاعی و نسبی بر ان طفل حرامند **مسئله** اولاد نسبی این ضعیفه و اولاد نسبی و رضاعی شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر طفل شیر خوار حرام است زیرا که در حکم اولاد او هستند **مسئله** اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل محرم نیست لکن احوط ترک نمودن نظر محرمانه و نکاح است اما برادر و خواهر طفل شیر خوار بر اولاد ان زن و ان مرد احتیاط کنند و هم چنین خواهر ها طفل شیر خوار بشوهر ضعیفه شمرده **مسئله** رضاع بهشت شرط واقع میشود اول انکه شیر ان زن حی باشد نه از میت و نه از مرد و غیره دوم انکه از حمل یا تولد طفل از حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه از حرام سوم انکه از پستان بخورد نه انکه بحلقش بریزند چهارم انکه شیر خالص باشد نه انکه چیزی مخلوط ان باشد پنجم انکه شیر از یک شوهر باشد مثل انکه زن شیر ده طلاق گرفته و زن دیگری شده موافق شرع حمل برداشته و شیرش متصل بود نزدیک وضع حملش که شده ده دفعه مثلاً طفل را شیر داد که وضع حملش شد از این شوهر تازه بعد پنج دفعه دیگر هم که از شوهر دوم است شیر داد نشر حرمت نمیکند **مسئله** اگر شیرش قطع شده بود و بجهة حمل باز بهم رسید این شیر از شوهر ثانی است ششم انکه باید طفل در بین دو سال باشد که اگر یکدفعه اخر مثلاً بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت نمیکند اما ضعیفه شیر ده هر چه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد نشر حرمت میکند هفتم انکه طفل مریض نباشد و شیر را قی نکند و اگر چنین باشد احتیاط کند برای نکاح و نظر محرمانه هشتم انکه طفل انقدر شیر زنی را بخورد که از این شیر بدنش گوشتی روییده و استخوانش قوت گرفته باشد یا یکشبانه روز

متصل شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعامی در بین نخورد مگر قلیلی که غذا بآن صدق
نکند یا پانزده مرتبه متصل شیر بخورد و اگر زمان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز
بخورد که یکمرتبه متصل صدق کند تمام یکمرتبه است امّا باید شیر دیگری در بین
فاصله نشود پس بهر یک از این سه قسم با شرایط مذکوره نشر حرمت میشود امّا در
ده مرتبه چون بعضی قائل شده اند نشر حرمت را احتیاط کند **مسئله** اگر یک
زن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یک شوهر همه آن طفلها با او و تمام با هم و با شوهرش
محرم میشوند **مسئله** هرگاه زنی شیر بدهد پسری را و دختری را از شیر یک شوهر خواهر
و برادر این طفل احتیاط کنند در نظر کردن و در نکاح **مسئله** مادر زن رضاعی
و دختر زن رضاعی از زن مدخوله بر شخص حرامند مثل نسبی **مسئله** هرگاه
طفل صغیره را مادر شخص یا زن پدر او چه بنده و چه آزاد یا جده یا زن پدر پدر
او یا خواهر یا زن برادر او یا اولاد خواهر او یا اولاد برادر او یا اولاد ایشان شیر کامل
دهند آن طفل صغیره بر آن شخص حرام میشود ابداً و اگر در عقد آن شخص باشد
باطل میشود عقد **مسئله** اگر مادر زن یا زن پدر زن شیر دهد طفل شخص را
چه از این زن باشد طفل یا از زن دیگر این زن بر او حرام ابدی میشود زیرا پدر طفل نمیتواند
دختر صاحب شیر را گرفته باشد **مسئله** سنّت است اختیار کردن دایه
مومنه عاقله عفیفه جمیله و مکروه است اختیار کردن دایه کم عقل و احمق
و غیر اثنا عشریه یا بدصورت یا بد سیرت یا کج خلق یا حرامزاده یا آنکه اولادش حرام
زاده باشد زیرا که شیر را تاثیر زیادیست در مزاج طفل و بهتر از همه مادر طفل
است و سزاوار است که اجرت نگیرد و اولی اینست که شوهر اجرت بدهد و اگر
زیادتر از دایه اجرت بگیرد میتواند که طفل را از او بگیرد و بدایه بدهد و سنّت است
که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر ندهند تا اینکه وقت ظاهر شود که خواهر خود را

گرفته

گرفته و سنّت است که خویشان رضاعی را حرمت بدارند امّا ارث و حقهای نسبی را
نمیبرند و هم چنین سنّت است که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهة ضرورت
که زیادتر یا کمتر بشود ضرر ندارد

مقصد دهم در غصب است

مسئله هرگاه شخصی تسلّط داشته باشد بر مال غیر عدواناً این غصب است
مسئله هرگاه در مسجد کسی محلی بگذارد و دیگری در آنجا عمداً نماز گذارد صحت
نمازش قبل از اعراض آن شخص از آن مکان مشکل است **مسئله** اگر جمعی جائی
فرا خور احوال خودشان گرفته اند یکی وارد شود میان ایشان بجبر داخل شود و جا را
بر ایشان تنگ کند صحت نمازش اگر راضی نباشند مشکل است **مسئله** هرگاه از
روی سهو یا جهل یا نسیان تصرف در مال غیر کنند و تلف کنند ضامنند **مسئله** هرگاه
طفل ممیز مال غیر را تلف کند ضامن است و باید بعد از تکلیف از عهده برآید هم
اگر عین معدوم شد یا متعذر شد ردّ آن بدهد اگر مثلی است مثل آن را و اگر
قیمی است قیمت آن را بدهد **مسئله** هرگاه عین مال مغصوب حاضر باشد غیر
آن را ردّ کند کفایت نمیکند مگر آنکه راضی شود مالک **مسئله** هرگاه مال
مغصوب را مثلاً رنگ کرد یا دوخت اجرت دوختن باو نمیرسد امّا رنگ باو میرسد
و اگر تنزل یافته باشد برنگ تفاوت قیمت باید بدهد **مسئله** هرگاه مالی
از دست مجنون یا طفل گرفت اگر بولیّ ایشان ندهد ضامن است **مسئله** هرگاه
کفش عوض شود و بداند از همان کسیست که کفش او را برده اگر مثل آن یا پستر از کفش
خودش تصرف جایز است ولکن بعنوان تقاص و اگر بهتر است نیز تصرف کند و زیادی
قیمتش را بفقرا بدهد و اگر نداند از کیست اگر کمتر از درهم است قیمتش قصد
مالکیت کند که مباح است و اگر بقدر درهم یا زیادتر باشد بقاعده لقطه تعریف

کند

کند **مسئله** زمین غصب حاصلش از زارع است ولی اجرة المثل بر ذمه زارع است **مسئله** آب حرام اگر بزراعت بدهند آن زراعت حرام نمیباشد و دین بر ذمه شخص تعلق میگیرد **مسئله** شارع عام را بجهت حریم خانه چیزی از آن تصرف نمیتوان کرد **مسئله** هرگاه آب بالوعه ضرر داشته باشد بخانه همسایه باید صاحب بالوعه دفع ضرر کند علی الاحوط **مسئله** لقطه که باید تعریف کرد اگر شخص بر ذمه بگیرد و تصرف کند که عوضش را بدهد نمیشود **مسئله** حق شخصی بر ذمه کسی باشد و او وفات کند و تو بوارثش ندهی خواه وارثش عالم باشند یا نباشند در قیامت باید بخود آن شخص بدهی **مسئله** خوابهای صاحب درآبادی باشد بی اذن مجتهد گرفتن آن غصب است **مسئله** وقف بر طلبه که قسمت میکنند طلبه که مشغول بتحصیل بوده اگر در آن وقت حاضر نباشد که بی شغلی رفته باشد باید سهم او را بدهند **مسئله** حق کافر ذمی هرگاه بر ذمه مسلم باشد در قیامت بآن قدر عذاب فقرا بمسلم میدهند **مسئله** لقطه کمتر از درهم شخص قصد تملک کرد بعد صاحبش پیدا شد احتیاطاً بصاحبش رد کند **مسئله** کمتر از درهم بقصد تملک تصرف مشکل است اگر صاحبش را بشناسی تصرف نمیتوانی کرد مطلقاً ☼

مقصد یازدهم در نذر است

مسئله صیغه نذر اول بفارسی بگوید و بعد بعربی باین نحو بگوید فلله علیّ ما ذکر ان کان ما ذکر کفایت میکند **مسئله** نذر امام علیه السلام یا حضرت عباس علیه السلام اگر چیزهائی خاصی از برای موضع خاصی نباشد بفقرا و زوارشان میتوان داد که خرج زواره کند **مسئله** شخصی نذر کرد که چیزی معینی را بشخص بدهد آن شخص اگر بخواهد باو ببخشد باید قبض کند و بعد باو ببخشد **مسئله** شخص نذر کرد که مال معینی در روز معینی صرف خیر کند مثلاً آن روز ممکن نشد یا

عمر

فقیر بود نتوانست صرف کند بعد لازم نیست تلافی کند اما اگر تلافی کند احوط است **مسئله** مخالفت نذر کردن کفارهٔ آن مثل کفارهٔ روزه ماه رمضان است **مسئله** عهد هم مثل نذر است اول بر هر چه قرار میدهی بفارسی میگوئی بعد بعربی میگوئی عاهدت الله انه متی کان کذا فعلیّ کذا کفایت میکند **مسئله** گوسفند نذر حضرت عباس علیه السلام مثلاً اگر اغنیاء هم بخورند ضرر ندارد مگر آنکه معلوم شود ظاهر حال ناذر که فقراء بوده یا مخصوص فقراء نذر کرده باشد **مسئله** صیغه نذر بی شرط شخص بگوید لله علیّ کذا کفایت میکند ☼

مقصد دوازدهم در وقف است

مسئله از جمله مصارف وقفیات و صیت سهمی بجهت فقراء ارحام معین شده بفاصله پنجاه سال ارحام بسیار زیاد و حاضر و وجه دو هزار دینار تقریباً چنانچه بالسویه بحاضرین و غائبین قسمت شود و تفحص از مباشر وقف با تلف متعذر باشد ببعضی حاضرین میتوان داد چنانچه مضمون حدیث نوفلی است و ظاهراً حدیث نوفلی آنست که در صورت کثرت افراد موقوف علیهم و تفرق آنها اختصاص دهند بحاضرین بلد وقف و بهمه آنها بدهند پس اگر وافی بهمه نباشد و تقسیم غیر نافع باشد خوب است که ببعضی از حاضرین بدهند و در دفعه دیگر بفقرای دیگر بدهند اگر ممکن باشد **مسئله** ملک وقف روضه خوانی جناب سید الشهداء علیه السلام متولیش میتواند منفعت آن را خود صرف کند در روضه بخواند بقسم متعارف **مسئله** ۲ ملحوظ و ریزه‌هائیکه از عین موقوف جدا میشود بجهت اصلاح آن تا ممکن بشود باید صرف خودش کنند و اگر ضرورت نداشته باشد بفروشند و قیمتش را صرف آن عین کنند **مسئله** شخص چیزی را وقف کند مثل کتاب یا خانه و صیغه آن را نخواند و تصرف وقف نداده‌هد و نقش ثابت نیست اگر واقف بمیرد وارث میبرند آن را اما صیغه وقف را بکنند هم

بقاء

بقدر سهم هم بخواند کفایت میکند با قبض مسئلة متولی وقف مدرسه مثلاً اگر نایب
آن منفعت را بفقرای طلبه بدهد و خودش طلبه و فقیر باشد اگر حق التولیه از برای
او قرار داده اند سهم فقرا را برندارد مسئلة هرگاه از منافع وقف باید نایب بگیرند
از برای زیارت پیش از رسیدن حاصل آن اگر متولی مصلحت بداند و مال خودش را
بقرض بردارد و بنایب بدهد و بفرستد و بعد از آن حاصل وقف را بردارد ضرر
ندارد امّا لزوم هم ندارد مسئلة هرگاه زمین وقف مشاع باشد باذن متولی
با مجتهد و اهل خبره قسمت کنند آن را و تبعیض وقف بدهد ضرر ندارد مسئلة جام
که وقف حضرت عباس علیه السلام باشد مثلاً اگر در سقاخانه بگذارند میبرند هرگاه
در مجالس تعزیه آب بمردم بدهند نیکو است ✣

مقصد سیزدهم در احکام حج است

مسئلة هرگاه شخص متحمل اخراجات بکی شود که او را ببرد بمکه و در راه هم
اتفاقاً خدمتی بکند بآن شخص واجب میشود و لکن با اشتراط خدمت وجوبش معلوم نیست
و ملاحظه قرض و کند از آن بعد نباید بکرد و اگر رفت و بعد مستطیع شد واجب نیست که دیگر
برود مسئله هرگاه طفلی را محرم کنند و او را در مکه برند و طواف نساء او را ندهند
یا ختنه نکرده باشد اگر چه او را هم طواف بدهند باطل است طواف او و بعد که بتکلیف
رسید زن بر او حرام است تا طواف نساء بکند یا نایبی بگیرد تا از برای او طواف کند مسئله
ضعیفه مال ارث یا صداق مثلاً باو رسید بقدر استطاعت مکه یا بیشتر و نمیتوانست
بتصرف خود در آورد بغیر بخشید آن غیر وصول کرد در اینصورت اگر آن مصالحه بغیر عوض
کرد و آن از برای حج باشد وجوب آن فوت و بخشیدن آن حرام اگر چه صحیح است
مسئلة هرگاه شخص بقصد تجارت رفت مثلاً در جده در ربح بسیاری بهم رسانید
اگر مالش با این ربحش بقدر استطاعت از وطنش تا مکه باشد از همانجا بمکه برود

و حجة الاسلام از گردنش ساقط میشود و الّا در اینصورت واجب است از همانجا برود بعینه اعتبار
استطاعت از جائیکه نه از وطنش و احتیاط در صورت ممکن بعد هم از وطنش برود بمکه
مسئلة مرد یا زنیکه نماز طواف نساء را درست بجا نیاورده باشد باید خودشان
بروند یا نایب بگیرند که بجا آورد و تا طواف نشده احتیاطاً زن از شوهر و مرد از زن
اجتناب نمایند مسئلة کسیکه مستطیع بود و رفت بمکه و بعرفات نرسید و برگشت
بار نباید برود مگر کسیکه در همان سال مستطیع شده بود و دیگر استطاعت رفتنش نداشته
باشد مسئلة اگر کسی اجیر بود و نرسید نمیتواند بی اذن موجر نایب بگیرد باید خودش
مراجعت کند و حج را بجا آورد مسئلة شخص مستطیع بود فقیر شد هرگاه مجتهد دیگر را
بردارد و برود بمکه و در آنجا بماند و سال بعد از برای خودش حج را بجا آورد ضرر
ندارد مسئلة هرگاه طواف نساء را شخص درست بجا نیاورده باشد یا فراموش
کرده باشد بعد از چند روز بخاطرش بیاید یا در بین راه بخاطرش بیاید برگردد دوبه
جا آورد ضرر ندارد مسئلة شخص نایب اگر طواف نساء را بجا نیاورد از برای منوب
عنه اش مشغول الذمة او میباشد باید بجا آورد و اگر مطلقا نکند زن بر او حرام است
مسئلة طواف حج را قبل از اعمال حج بکند جایز نیست و شاید بعید باشد و اگر کرد
عمل او باطل است مسئلة تقصیر بغیر حدید جایز است مثل قطع بدندان یا ناخن
مسئلة هرگاه زن حرام شد بواسطه آنکه طواف نساء را نکرده اگر دخول کند حرام است
مسئلة نایب حج طواف نساء را نیابتاً غیر بجا آورد و امّا اگر بجا نیاورد زن بر نایب حرام است
مسئلة شخص حج بکردن او است و قوت و توانائی ندارد اگر برای حج مستقر
شده بود و مایوس است و نمیتواند برود باید نایب بگیرد و با عدم استقرار احتیاط شدید
در استنابه است مسئلة هرگاه شخص احتیاج بخانه داشته باشد قیمت
خانه اش مستثنی است از استطاعت اگر ضرورتش مندفع نشود بغیر از خریدن آن

الا اوطء عند استثناء زاید بران چیزیست که دفع ضرر و زیان بان میشود **مسئله**
ضعیفه شوهر دار که استطاعت مکه را دارد اما شوهرش بعد از مراجعت او بجهة فقرش
نفقه او را نمیدهد باید ضعیفه ملاحظه مراجعت خود را بکند بفهمیکه امر معاشش
بذلت نگذرد **مسئله** هرگاه شخص هبه کند مالی را چند شرط دارد یکی آنکه
هبه کننده بالغ و عاقل باشد و رشید و مختار باشد و دیگری آنکه قبض و اقباض بعمل آید
باشد مثل وقف و رهن و صدقه و ایجاب و قبول فعلی هم کفایت میکند اگر بگوید هذا
لکَ و جواب بگوید قبلتُ نیکو است

مقصد چهاردهم در اقرار است

مسئله هرگاه شخص بالغ عاقل حر با اختیار اقرار کند که فلان نقد و مال فلان
در ذمه منست یا امانت نزد منست و بعد از آن از انکار کند مسموع نیست اگر
بعضی از آن را استثناء کند مثل آنکه بگوید ده تومان از مال فلانی بر ذمه منست الا
سه تومان بعد باز بگوید و الا دو تومان حقیقت اقرار به پنج تومان شده اگر استثنائش بعد
به حرف سابق متصل باشد **مسئله** هرگاه سؤال کند که پنج تومان مال فلان نزد
تو است بسر اشاره کند اگر بجهت فهم این اشاره مفید علم باشد مثل گفتن بلی است و
اقرار خواهد بود **مسئله** اجیر هرگاه عملی معین که مشروط بزمان معین است تمام
نکرد هرگاه بداند که موجر راضی است که بعد بجا آورد ضرر ندارد بجا آوردنش بعد از
آن و الا باید اذن بگیرد **مسئله** اجیر مطلق لازم است تعجیل کند عمل را بنا بر احتیاط
مسئله هرگاه شخص معین کند عملی را و اجرت از برای آن مثل آنکه هر کس فلان بنده ابق را
از سر ده فرسخی بگیرد و بیاورد ده ریال میدهم و اگر از سر پنج فرسخی بگیرد و بیاورد
پنج قران میدهم بگفته او کفایت میکند **مسئله** شخص خانه را اجاره کرد و
تعیین نکرد که کی را بنشاند هر که را بنشاند ضرر ندارد ✻

مقصد پانزدهم در حجر است

مسئله چیزهائیکه موجب حجر میشود صغر و جنون و سفه و فلس است و
متحقق نمیشود حجر مفلس مگر باذن حاکم و اقوی عدم حجر مریض است از زاید بر ثلث
در منجزات **مسئله** علامت بلوغ انبات شعر خشن است در عانه و انزال
منی و سن پانزده سال تمام در مرد و نه سال تمام در زن و آثار روئیدن موی
درشت بدون علاج در شارب و لحیه و زنداغ و گوش و زیر بغل و درشت شدن
صدا در حلق و زبر شدن حلقوم و درشت شدن ثدی و امثال اینها اگر موجب
علم شود معتبر است و الا معتبر نیست و حیض و حمل هم علامت سبق بلوغ اند ✻

مقصد شانزدهم در حدود است

فایده ذکر مسائل حدود در این مورد صرف تنبیه غافل از اهل تفویت از این جهة
کمال اتقان در آنها لازم نبود از خداوند متعال ظهور ولی عصر را مسئلت مینمائیم
مسئله هرگاه کسی زنا کند با یکی از محرمهای نسبی خود العیاذ بالله چون مادر
و خواهر و دختر قتلش واجب است **مسئله** هرگاه کافری با زن مسلمان زنا
کند یا مسلمان سه دفعه حد زنا خورده باشد و دفعه چهارم زنا کند و اگر عبد
باشد تا دفعه هشتم که زنا کند حد شان قتل است **مسئله** هرگاه کسی
شخصی را ببیند که با زنش زنا میکند و ایمن باشد از ضرر میتوان هر دو را کشت
و هرگاه ایمن نباشد از ضرر آن زن بر او حرام نمیشود **مسئله** مرد پیر و زن
پیر هرگاه زنا کنند ایشان را باید اول صد تازیانه زد و بعد سنگسار کرد **مسئله**
مردیکه زن متعه حاضر دارد و زنا کند اول باید صد تازیانه بر او زد و بعد او را
سنگسار کرد **مسئله** هرگاه مملوک بالغ یا نابالغ زنا کند حد شان پنجاه تازیانه
است **مسئله** در کتاب نجم الهدایه از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرویست که هر که با پسری لواط کند خداوند عالم او را جنب محشور گرداند و غسل دنیا
او را پاک نمیکند و وقتیکه کسی لواط میکند عرش خدا بلرزه میاید و خدا او را در هر صبح
جهنم حبس میکند تا از حساب خلایق فارغ شود بعد از آن حکم میکند که او را در جهنم اندازند
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که جماع کردن به دبر پسر کفر است و مرویست که
هر گاه کسی ببوسد پسری را بشهوت خداوند لجام میکند او را بلجام آتشین و لعنت میکنند
بر او ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب و مهیا میشود از برای او جهنم و اگر توبه
کند توبه او قبول میشود **مسئله** هر گاه زنی فرج خود را بفرج زن دیگر بمالد باید
صد تازیانه زد ایشان را اگر محصنه نباشد و اگر محصنه باشد باید سنگسار شان
کرد **مسئله** هر گاه کسی نسبت دهد بدیگری نسبت زنا یا لواط که مسلمان بالغ و
عاقل و آزاد باشد حد او هشتاد تازیانه است و اگر کسی را بگویند ولد الزنا حد او همین
است **مسئله** شرابخورنده را دفعه اول حد میزنند و دفعه دوم هم چنین و
دفعه سیم باید او را کشت یا دفعه چهارم **مسئله** شارب الخمر که بالغ عاقل مختار
باشد حد او هشتاد تازیانه است و باید برهنه و مستور العوره باشد **مسئله**
مالیکه دزد بدزدیدن آن موجب بریدن دست و مانند آنست ربع دینار است و دینار
عبارتست از هیجده نخود طلای مسکوک یا چیزیکه برابر آن قیمت **مسئله**
طفل ممیز اگر دزدی بکند دفعه اول عفو کنند و دفعه دوم و سیم اطراف انگشت
او بتراشند که خون بیاید دفعه چهارم باید ببرند **مسئله** حد دزدی با شرائط
باید چهار انگشت دست او را از بیخ ببرند و کف دست و انگشت ابهام را بحال خود بگذارند و اگر
دفعه دوم دزدی کند پای چپ او را تا مفصل باید ببرند و اگر دفعه سوم باز دزدی
کند در زندان باید او را حبس کرد تا بمیرد **مسئله** اگر محارب کسی را بکشد و مال
او را بگیرد باید عین مال را باید از او گرفت و دست راست و پای چپ او را

باید

باید برید و بعد او را کشت و او را بجنب باید کرد **مسئله** اگر بغیر یاد کردن و زدن دفع محارب
نتواند کرد جایز است کشتن او **مسئله** اگر کسی خواسته باشد با زنی یا غیر زن عمل نامشروع
کند و بغیر کشتن دفع او نتوان کرد جایز است کشتن او **مسئله** پدر عمداً فرزند خود را
بکشد پدر را نمیکشند و تعزیر میکنند و کفاره و دیه باید بدهد و اما اگر اولاد عمداً پدر
یا مادر را بکشند قصاص میکنند **مسئله** دیه قتل عمد که تعیین بآن میفرمایند یکی
از شش چیز است یا صد شتر یا دویست گاو که اسم گاو بر او صادق باشد یا دویست
حله که هر حله دو پارچه یمنی است یا هزار مثقال شرعی طلای خالص یا هزار گوسفند
که اسم گوسفند بر او صادق شود یا ده هزار درهم که هر درهم دوازده نخود و نیم و
یک عشر نخود نقره است **مسئله** هر گاه کسی افسار مالی را میکشد و میرود هر گاه
احمال که در دست اوست اذیت کسی کند دیه با آنکس است **مسئله** هر گاه
شخصی کاری کند که موی سر یا ریش مرد بریزد و دیگر نروید دیه کامل باید بدهد
مسئله هر گاه موی سر زن را چنین کنند که نروید دیه زن که نصف دیه
مرد است باید بدهد **مسئله** هر گاه شخص دو چشم کسی را کور کند دیه قتل
باید بدهد و اگر یک چشم را کور کند نصف دیه قتل را باید بدهد **مسئله** دیه
نرمی بینی را قطع کردن دیه قتل است و تمام بینی را قطع کردن هم چنین است هم
دیه قطع کردن دو گوش دیه قتل است و قطع کردن یک گوش نصف آن و دیه نرمه
گوش ثلث آن است **مسئله** دیه قطع کردن زبان از بیخ دیه قتل است و
دیه تمام بیست و هشت دندان ایضاً دیه قتل است **مسئله** دیه قطع کردن
دو دست دیه قتل است و یک دست نصف قتل است و حد آن تا بند دست میباشد
مسئله دیه تمام انگشتها دیه قتل است و دیه هر یک از انگشتها دیه عشر
قتل است و دیه انگشت ابهام دست ثلث دیه یک دست است **مسئله** اگر شخص

دیه

موضعی کند که ناخن کسی سفید و نروید یا بروید و سیاه دیه ان ده مثقال شرعی طلا ا
واگر سفید بروید پنج مثقال شرعی طلا است **مسئله** دیه قطع کردن دو پستان
زن دیه قتل اوست **مسئله** دیه بیضتین دیه قتل است **مسئله** هرگاه
کسی اذیت کند بکیرا اگر عقل او زایل شود باید دیه قتل او را بدهد و هرگاه باعث کوری
هر دو چشم او شود دیه قتل با او بدهد و یک چشم دیه نصف قتل است و کری یک گوش دیه
نصف قتل بدهد و هرگاه باعث کری هر دو گوش او شود باید دیه قتل بدهد **مسئله**
هرگاه کسی زن حامله را بکشد دیه زن و طفلش هر چه هست باید بدهد **مسئله**
هرگاه حیوانی زراعت یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش تفریط کرده بر حفظ ان باید
غرامت بکشد **مسئله** هرگاه بزدن اطفال دیه لازم اید باید بدهد دین است
بر ایشان اگرچه پدر و مادر هم باشند **مسئله** در اخبار مستفیضه وارد شده
است که جاری ساختن یک حد از حدود الهی نافعتر است از باران اینکه چهل شبانه روز ببارد
چون سبب منع کردن مردمان میشود از فعل نامشروع و باعث حفظ معاد و معاش
خلق است **مسئله** مادر طفل مثلا طفل را در زیر بغل خود در خواب خفته کند
دیه ادم بزرگ بر او واجب است **مسئله** معلم طفل را بزند بقسمیکه دیه لازم بیاید
باید بدهد بولی طفل از برای طفل

مقصد هفدهم در ذباحه است

مسئله هرگاه کافر مثلا ماهی زنده از اب بیرون اورد که مسلم حاضر باشد و نگاه
با و بکند یا دست مسلم با و برسد کفایت میکند در حلال بودن **مسئله** هرگاه
ذبح کننده یا نحر کننده حیوان مسلم و ممیز باشد و ان حیوان رو بقبله و الت ان از جنس
اهن باشد با قدرت و باسم خدا چهار رگ متوالی بریده شود کفایت میکند **م**
احتیاط انستکه حیوان که ذبح میشود اعضای ان حیوان حرکت کند و خونش معتد بیرون

ابدا نورک **م** اگر حیوانی را ذبح کردند بعد از جانش معلوم شد که یک رگی از چهار رگ
بریده نشده حلال نیست **مسئله** اگر مثل مرغ و گنجشک سر او را بکنند حرام و
نجس میباشند **مسئله** اگر بجهة خوف الخطر حیوانی را بدندان یا سنگ یا نی و مثل
اینها ذبح کنند حلال است **مسئله** اگر بچه حیوان تمام خلقت که مو یا پشم تمام رو
باشد بذبح مادرش در شکم مادرش بمیرد حلال است بنابر مشهور **مسئله** ماهی که
اصلا فلس نداره حرام است **مسئله** مرغیکه چنگال دارد مثل شاهین حرام است
و پرستوک حلال است و کلاغ اقسام دارد و هدهد حرمتش معلوم نیست اگرچه احوط
اجتناب است **مسئله** هرگاه انسان وطی کند بحیوان حلال گوشت مثل گوسفند
حرام میشود گوشت ان اگرچه انسان غیر مکلف باشد و انزال منی هم نشود **م** گوسفند
ذبح شده با جوزه دارد اگر سرش را جدا کند کراهت دارد بنابر مشهور اما حلال
است **مسئله** حیوانی مشرف بمردن باشد ذبح کننده متحیر القبله باشد تا ممکن
شود کوشش کند و ظن بقبله حاصل کند و الا مختار است بهر سمت که خواهد
او را ذبح کند **مسئله** هرگاه شتر یا گاو در چاه بیفتد که نتوان انها را ذبح
شرعی کرد هر جاییکه از ایشان را ببرند موضع ذبح ایشان است **مسئله** ملخ را
اگر زنده بگیرند خوردنش حلال است و اگر بخودی خود بمیرد حرام است **مسئله** جایز
است از برای مضطر که بخورد چیز حرام را بقدریکه ضرر بجان مترتب نشود فی الجمله با ترتیبش
بقسمیکه در محرمات مذکور است **مسئله** خوردن هر چیزیکه ضرر کند شخص را اگرچه
طعام باشد حرام است **مسئله** خلط سینه یا اب دماغ در فضای دهن امده فرو برند
حرام نمیباشد **مقصد هیجدهم** در مسائل متفرقه است **م** هرگاه زنی
با قران همراه شخص باشد و بی اختیار در بیت الخلاء و نحوان بیفتد و در بیرون اوردنش
عسر و حرج باشد باکی نیست اما خود بقضای حاجت در انجا نرود تا پوسیده و مضمحل شوند

شوند آنها امّا باقی در بیرون آوردن و تطهیرش واجب فوریست مسئله ریش تراشیدن حرام است
و معرض کردن هم که اصلاح نباشد حرام است مسئله هرگاه اصول دین را اجمالاً بداند تا به تفصیل
کفایت میکند مسئله اسم مبارک حضرت قائم عجل الله فرجه که م ح م د است بردن کراهت دارد
در این زمان مسئله نسبت عمامه پیچیدن فقیرها ود مسئله هرگاه فرزند فقیر باشد و پدر و مادرش
غنی باشند نفقه او بر ایشان واجب است و همچنین عکس آن مسئله مکیدن و شپش را مثلاً
سوزانیدن گناه نیست امّا کراهت دارد مسئله امر کردن مردم را بواجب و نهی کردن مردم را از حرام
واجب است باشرایط و امر بمستحبات و نهی از مکروهات کردن مستحب است مسئله خال در بدن
بجهة زینت کندن یا سوراخ در گوش و دماغ کردن بجهة گوشواره ضرر ندارد و همچنین
در بدن طفل اگر مصلحتش باشد ضرر ندارد مسئله تیر هوائی و ترقه در کردن
اتلاف مال و لهو است و حرام است بلکه ساختنش و بیع و شراء و اعانت بر آنها تماماً حرام
است مسئله هرگاه زن قابل تمتع باشد و منع کند زوج خود را ناشزه است و حق نفقه و
کسوه و سکنی ندارد مسئله هرگاه زن صیغه شود بشرط آنکه شوهر با او مقاربت نکند صحیح
است و تمتع دیگر با او بردن غیر از مقاربت جائز است مسئله نقره یا طلا را در بوته که بهم جوش
ساخته باشد آب نمایند و رطوبتی باو نرسانند بواسطه میعان طلا و نقره نجس میشود
بنابر احتیاط مسئله بدانکه گناهانیکه اجتناب از آنها لازم است و از گناهان کبیره
یا صغیره شمرده میشود بنابر فرمایش علامه که در کتاب قواعد و تحریر فرموده اینست که گناه
کبیره گناهیست که حقتعالی بر آن وعده آتش داده است و شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان
اسناد این مضمون را باصحاب میدهد که گناهان همه کبیره هستند بالنسبه بگناه ما
فوقش و مثل بوسیدن زن مردم نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر کردن حرام کبیره
است و امّا آنچه بعضی از علما تصریح بگناه کبیره بودن آنها نموده اند هفتاد و هفت
عدد است اگرچه در کبیره بودن بعضی از آنها تامل بلکه منع است که ذکر میشود که

یکی

یکی از آنها کفر و ایمن بودن از مکر خداست و کذب بر خدا و افترا بر خدا و کشتن کسیکه حرام است
کشتن او و فساد در زمین و ظلم کردن و تکیه بظالمین کردن و اعانت بر ظالم کردن و تکبر
کردن و ترک نماز و منع زکوة و تخلف از جهاد و منع از جهاد و گریختن از جهاد و خوردن
مال یتیم و ناامید از رحمت خدا و ایمن بودن از غضب خدا و حکم بغیر ما انزل الله و ترک
حج و فتنه انگیزی و شرب خمر و عقوق والدین و کافر شدن بخدا مثل تکذیب قرآن و ترک
و نفاق و جحود یعنی انکار آیات قرآن و مجادله بباطل و مشاقة الرسول و انکار معاد و
انکار حشر اجساد بلکه انکار هرچه ضروری دین است و اعراض کردن از ذکر خدا و ملحد شدن
در بیت الله و منع از مساجد و نسبت زنا بزنان عفیفه و نسبت لواط و استهزاء بمؤمن
و شهرت دادن فاحشه نزد مردم و شکستن عهد و یمین و زنا و لواط و غناء و قمار و
و مساحقه و قسم دروغ و شهادت دروغ و هتک حرمت کعبه و ترک احرام و دزدی و رفتن
در بلاد کفر عالمی در آنجا باشد که مسائل دین از آن اخذ کنند و خوردن مردار و خوردن گوشت
خوک و خوردن ذبیحه که بغیر اسم خدا ذبح شده و کسب مال حرام و کم دادن در کیل و وزن و حبس
حقوق مردم بدون عذر شرعی و اسراف و تبذیر و خیانت و مشغول شدن بلهو و لعب و
اصرار بر گناهان صغیره کردن و قوادی کردن یعنی حرام بهم رسانیدن و دیوثی نمودن
و غضب و سخن چینی و قطع رحم و تاخیر نماز از وقت و دروغ گفتن خصوصاً بر پیغمبر و زدن
مسلمانان بناحق و پوشیدن شهادت و چغلی کردن پیش ظالم و تاخیر حج بدون عذر شرعی
و ظهار کردن زن خود را مسئله بدانکه نماز جعفر طیار سنت مؤکد است و ثواب آن بسیار
است و مستحب است در هر روز بکند اگر نتواند و اگر نتواند در هر روز جمعه یا در هر ماه یا در
هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده میشود برایش و آنچه در میان دو نماز است از گناه و آن
چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند
و در رکعت دوم سوره والعادیات و در رکعت سوم اذا جاء و در رکعت چهارم

بعد

در کیفیت نماز جعفر طیار است

بعد از حمد سوره قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده دفعه بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ
لِلّهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ و در رکوع همین تسبیحات را ده مرتبه بگوید و چون سر از رکوع
برمیدارد ده مرتبه و در سجده اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده
دوم ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از سجده دوم ده مرتبه و در سه رکعت دیگر مثل این
رکعت بکند که مجموع سیصد مرتبه شود و ملحوظ است نمودن ذکر رکوع و سجود است و سنت است
در سجده آخر نماز چون از تسبیحات فارغ شود بگوید یا مَن لَبِسَ العِزَّةَ وَالوَقارَ یا مَن تَعَطَّفَ بِالمَجدِ وَ
تَکَرَّمَ بِهِ یا مَن لا یَنبَغِی التَّسبیحُ اِلّا لَهُ یا مَن اَحصیٰ کُلَّ شَیءٍ عِلمُهُ یا ذَا النِّعمَةِ وَالطَّولِ یا ذَا المَنِّ وَ
الفَضلِ یا ذَا القُدرَةِ وَالکَرَمِ اَسئَلُکَ بِمَعاقِدِ العِزِّ مِن عَرشِکَ وَمُنتَهَی الرَّحمَةِ مِن کِتابِکَ وَ
بِاسمِکَ الاَعظَمِ الاَعلیٰ وَکَلِماتِکَ التّامّاتِ اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تَفعَلَ بی کَذا
وَکَذا یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ و بجای کذا و کذا حاجت خود را ذکر کند **و بدانکه** علماء امامیه
از حضرت صادق روایت کرده اند که چهار رکعت نماز امیر المؤمنین علیه السلام را بگذارد به دو سلام در
هر رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله احد پنجاه مرتبه بخواند چون فارغ کرده گناهان
او گناهی نماند مگر آنکه آمرزیده شود **و بدانکه** نافله شب و صبح سیزده رکعت است که هشت رکعت
آن از شب است که وقت آن بعد از نصف شب است چنانچه در پیش بیان شده است و دو رکعت شفع
است و یک رکعت نماز وتر است که بعد از نماز شفع باید کرد و شرح آن در کتب ادعیه و کتب مبسوطه
مذکور است و دو رکعت نافله صبح است و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده باشد
بقدر نماز شب اکتفا کند به رکعت نماز وتر و شفع **و بدانکه** نماز غفیله دو رکعت
است در میان نماز مغرب و عشاء بعد از حمد در رکعت اول بخواند وَذَا النُّونِ اِذ ذَهَبَ
مُغاضِباً فَظَنَّ اَن لَن نَقدِرَ عَلَیهِ فَنادیٰ فِی الظُّلُماتِ اَن لا اِلٰهَ اِلّا اَنتَ سُبحانَکَ اِنّی
کُنتُ مِنَ الظّالِمینَ فَاستَجَبنا لَهُ وَنَجَّیناهُ مِنَ الغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنجِی المُؤمِنینَ و در دوم بعد
از حمد بخواند وَعِندَهُ مَفاتِحُ الغَیبِ لا یَعلَمُها اِلّا هُوَ وَیَعلَمُ ما فِی البَرِّ وَالبَحرِ وَما تَسقُطُ

مِن وَرَقَةٍ اِلّا یَعلَمُها وَلا حَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الاَرضِ وَلا رَطبٍ وَلا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ
و دو دست را بلند کند و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَفاتِحِ الغَیبِ الَّتی لا یَعلَمُها اِلّا اَنتَ اَن
تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تَفعَلَ بی کَذا وَکَذا و بجای کذا و کذا حوائج خود را ذکر
کند و بگوید اَللّٰهُمَّ اَنتَ وَلِیُّ نِعمَتی وَالقادِرُ عَلیٰ طَلِبَتی تَعلَمُ حاجَتی وَاَسئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَیتَها لی و سؤال نماید حاجات خود را تمت الرسالة الشریفه

بسمه تعالی مخفی نماند این مسائل از حضرت آیة الله عراقی دام ظله العالی چندی قبل استفتا شده
بود و جواب آنها را مرقوم فرموده بودند چون پاره از آنها مبتلا به عامه مؤمنین بود لذا طلباً
لمرضات الله عین آنها را با جواب که با خط و مهر حضرت ایشان است در این رساله درج مینمایم
انشاء الله تعالی مؤمنین اطلاع بهم رسانیده اینجانب را بخیر یاد نمایند مسائل بقرار ذیل است با جواب آنها

اول آیا حکم حاکم نسبت بمقلدین و غیر مقلدین در رؤیت هلال نافذ است یا نه

ج ۱ حکم حاکم نافذ است نسبت بمقلد و غیر مقلد در هلال

دویم احکام تلگرافی نسبت برؤیت هلال شوال که از اطراف و قم مخابره میشود بمجرد همان
تلگرافات حکم بصوم و افطار میشود یا نه محتاج بحکم حاکم اخر است

ج ۲ چنانچه اطمینان بحکم بواسطه تلگراف پیدا کند کفایت میکند و چنانچه تلگراف
متضمن حکم نباشد مناط اطمینان بثبوت خود هلال است

سیم اقتران افق در رؤیت هلال شرط است یا نه در صورت بودن تا چه اندازه باید ملاحظه
بشود مثلا طهران و قم تبریز و قم مقارن الافق محسوب میباشند یا نه

ج ۳ اقتران افق شرط است و تمیز آن راجع بعلماء آن فن است

چهارم مسافر در چهار فرسخی که مرید رجوع است لیومه او لا ایام باید افطار بنماید یا نه

ج ۴ باید افطار بنماید والله العالم

پنجم اقامه در صلوات یومیه واجب است یا نه

ج ۵ اقامه در صلوات یومیه مستحب است احوط عدم ترک است الاحقر عبد الکریم الحائری شوال ۱۳۵۴

فتاوای حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آیة الله تعالی فی العالمین ووارث علوم الانبیاء والمرسلین ظهیر الملة والدین رئیس الفقهاء والمجتهدین مفتی الشیعة ومدار الشریعة ابوالمکارم مولینا وملاذنا و اعتمادنا الحاج شیخ عبدالکریم الحائری الیزدی

ادام الله تعالی ظله العالی علی رؤس الانام وحفظ به الشریعة الاسلام علی صاحبها الاف التحیة والاکرام

با دقت کامل از روی نسخهٔ اصل تصحیح و مقابله گردید اقل الاحقر

محمد راستکار

نویسندهٔ محمود محمدی

اخطار

چون مقصود اصلی کتابخانه علمیه اشاعهٔ معارف و طبع کتب قدیمه و جدیده است و چهل و پنج سال است این کتابخانه تاسیس و بجامعه خدمت میکند لهذا کتب مطبوعهٔ خود را با بهترین طبع و مرغوبترین کاغذ طبع نموده و بقیمت نازل بفروش می رساند و نیز سفارشات مطبوعات (سنگی و سربی) بقیمت مناسب قبول میشود .

مدیر کتابخانه . علمیه

مجمع الاحکام

تبریز — تبریز راسته بازار قدیم — کتابخانهٔ علمیه — ایران

فتاوای حضرت مستطاب حجة الاسلام و
المسلمین آیة الله تعالی فی العالمین و وارث
علوم الانبیاء و المرسلین ظهیر الملة و الدین
رئیس الفقهاء و المجتهدین مفتی الشیعة و
مدار الشریعة ابو المکارم مولینا و ملاذنا
و اعتمادنا الحاج شیخ عبدالکریم الحایری
الیزدی ادام الله تعالی ظله العالی علی
روس الانام و حفظ به الشریعة الاسلام
علی صاحبها آلاف التحیة و الاکرام

محل فروش دم سرای حاجی سید حسین
کتابخانه علمیه

مطبعه علمیه و تقی زاده